۱

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

خلاصه

تاریخ پادشاهان عجم که در مملکت ایران [illegible] سلطنت کرده‌اند

دوره سلطنت پادشاهانی که قبل از ظهور اسلام بوده‌اند

سلسله [illegible] مدت سلطنت

[illegible] سال

تمام سلطنت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]

کیان	پیشدادیان
[illegible]	[illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال

ساسانیان	ملوک طوایف
[illegible]	[illegible]
[illegible] سال	[illegible] سال

[illegible] سال

پیشدادیان

[illegible] مدت سلطنت
[illegible] سال

کیومرث

[illegible] سال

کیومرث [illegible]

هوشنگ بن سیامک بن کیومرث [illegible]

آثار

[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] سال

آثار

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] سال

پیشدادیان

۲

طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث [illegible]

[illegible]

مدت سلطنت [illegible]

[illegible]	[illegible]
طبرستان	اصفهان
بابل	[illegible]
[illegible]	سمنان

[illegible] سال

جمشید بن طهمورث [illegible]

[illegible]

آثار

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]

ضحاک
مدت سلطنت [illegible] الی آخر [illegible] عام

ضحاک بن مرداس [illegible]
مرداس بن [illegible] بن سیامک بن کیومرث است بعضی او را [illegible]
زاده شده [illegible]
خواهرزاده جمشید [illegible]
جمشید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ضحاک [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فریدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
مجلس ساختند

الی [illegible] عام

فریدون بن اثقیان بن [illegible] از نسل جمشید بود [illegible]
[illegible] ضحاک خروج کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فریدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فریدون [illegible]
[illegible] ایرج [illegible]
[illegible]
[illegible] ایرج [illegible]
[illegible] ایرج [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] منوچهر [illegible] فریدون [illegible]
[illegible] سلطنت

از آثار و اختراعات

[illegible]	[illegible]
[illegible]	خندق [illegible]

[illegible] عام

منوچهر بن [illegible] فریدون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سام [illegible]
[illegible]
سام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سام [illegible]
[illegible]
زال [illegible] سام [illegible]
[illegible] منوچهر [illegible] ضحاک [illegible]
[illegible]
[illegible]
زال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آثار و اختراعات [illegible]

آثار [illegible]

اختراعات [illegible]
[illegible]

[illegible] عام

نوذر بن منوچهر بعد از پدر بر سریر سلطنت نشست
چون منوچهر چهره در نقاب [illegible]
[illegible] منوچهر [illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منوچهر [illegible]
[illegible]
نوذر [illegible] سام [illegible]
[illegible] سام وفات [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] عام

افراسیاب و غیره

سال — مدت سلطنت

افراسیاب اینکه می دانم [illegible] ترکی [illegible] بود دل
اگرچه در تعداد سلاطین ایران نبوده و لکن چون دوازده
سال بر مملکت ایران استیلا یافت لهذا از جمله [illegible]
بالجمله چون سام وفات یافت افراسیاب میدان را
خالی دیده ایران و نوذر را بقتل آورده
بر ممالک ایران مستولی شد و ایران را غارت
نموده قتل عام نمود و خرابی و اذیت و ابهدام
کارها را برانداخت عمارات در میان [illegible]
نمود زال پسر سام او را از مملکت بیرون کرده
پادشاهی را به زو بن طهماسب داد
مدت سلطنت

زو بن طهماسب پس منوچهر و بعضی [illegible] از اولاد
زاب [illegible] آمده و بعضی او را برادرزاده [illegible]
میدانند در [illegible] بعد از زوال [illegible]
ملک سعی نمود [illegible] مدت پنج سال [illegible]
سلطنت کرده و خراج در آن مدت از ایران [illegible]
با آنکه [illegible] افراسیاب مصالحه قرار داده [illegible]
نام [illegible] که [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] بعد [illegible] ملک ایران
و توران [illegible] از جهت تیر [illegible]
تیر از افراسیاب و دیگر [illegible] رستم [illegible]
[illegible] تیر [illegible] در وقت طلوع [illegible]
زده [illegible] تا وقت زوال حرکت کرده [illegible]
[illegible] افتاب [illegible]
[illegible] حرکت و در وقت غروب [illegible]
[illegible] ایران و توران [illegible]
[illegible] منوچهر [illegible]
بالجمله در حال حیات [illegible] گرشاسب داده

[illegible] مدت سلطنت

عام ۵

[illegible]

پیشدادیان ۴

گرشاسب پسر زو بن طهماسب [illegible] را از اولاد
زو بن طهماسب [illegible] گویند [illegible] و دختر [illegible]
پسر یعقوب علیه السلام بود در حال حیات پدر پادشاه
شد و از افراسیاب [illegible] ایران آمده [illegible]
کرده و در آن جنگ کشته شد [illegible] پادشاهی از ایشان
منقطع گشته اند

مدت سلطنت بقولی
[illegible] عام — سال

[illegible]

کیان

مدت سلطنت [illegible] سال [illegible]

کیقباد

مدت سلطنت [illegible] سال [illegible]

کیقباد ابن زاب [illegible] کیکاوس ابن کیقباد بعد از پدر [illegible] کیقباد [illegible]
[illegible] از نسل [illegible] ایران [illegible] کیقباد [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible] پادشاه شده [illegible] مازندران رفته [illegible]
سالی [illegible] بهادر [illegible] رستم [illegible]
[illegible] رستم [illegible] کیقباد [illegible] افراسیاب [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] مازندران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] رستم [illegible]
[illegible] ایران [illegible] توران
[illegible] کیقباد [illegible]
مدت سلطنت

[illegible] پادشاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible] کاوس [illegible]
بعد از آن [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible]
بعد از او
مدت سلطنت

کیان

کیخسرو ابن سیاوش ابن کیکاوس در توران از دختر افراسیاب [illegible] لهراسب ابن اروند شاه ابن کی پشین ابن کیقباد چون
[illegible] کیخسرو [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] توران رفته [illegible] کیخسرو [illegible] پادشاهی [illegible]
بعد از [illegible] سال [illegible] ایران آورده [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] افراسیاب [illegible] [illegible]
[illegible] کیخسرو [illegible]
[illegible] ایران [illegible] پادشاهی کیخسرو [illegible]
افراسیاب [illegible]
[illegible] لهراسب [illegible]
[illegible] رستم [illegible] افراسیاب [illegible]
[illegible] کیخسرو [illegible]
[illegible] کیخسرو [illegible]
[illegible] لهراسب [illegible]
[illegible]
مدت سلطنت

[illegible] لهراسب [illegible]
مدت سلطنت

کتاب
مدت سلطنت
۸ سال

گشتاسب پسر لهراسب از شهر بلخ و کیانی بوده
رسیده به پادشاهی نشست پادشاه عالی مقدار بود اما
در زمان او ... زرتشت ... [illegible]
بعد ... [illegible]
کرده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
زرتشت ... کتاب ... [illegible]
زرتشت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... سلطنت ... [illegible]
... [illegible]
شد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مدت سلطنت ۱۲۰ سال

بهمن پسر اسفندیار ... [illegible]
... پادشاهی با عدل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سال ... ساسان نام ... [illegible]
... [illegible]
... ساسان ... [illegible]
محروم ... ساسان ... [illegible]
کرده ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بنای پارس
... [illegible]

کیانی

همای دختر بهمن ... پادشاهی ... [illegible]
بود با عقل و تدبیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
داراب ... [illegible]
داراب نام نهاد ... [illegible]
... پادشاهی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
هم پسر او بعد سلطنت ... [illegible]
آثار ... بموجب تفصیل ... مدت سلطنت

آثار ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

شهر ... [illegible]

۳۰ سال

داراب پسر بهمن که ... پادشاهی ... [illegible]
پادشاهی با عقل و عدل ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... اسکندر ... [illegible]
... دارا نام نهاده ... [illegible]
... داراب ... [illegible]
... داراب ... [illegible]
... بموجب تفصیل ... [illegible]
مدت سلطنت

آثار دارا ... پارس
... [illegible]
... [illegible]

... [illegible]

۱۲ سال

دارا بن داراب

دارا بن داراب بن بهمن که او را دارای اصغر گویند ... بر تخت نشست
سیزده مدت ... سلطنت ...
از ... و اعیان ایران از او ... گشته
با اسکندر نامه ها نوشته ... دارا ... [illegible]
... گویند میان دارا و اسکندر ...
خراج ... ایران ... [illegible]
... مصاحبت ... آن جماعت ... کرده
چنین ... واقع شد ... [illegible]
دارا ... اسکندر ... اسکندر در
حال آمد ... دارا ...
سوگندهای مغلظه یاد نمود ... دارا ...
نوشته ام ... دارا ... کردم
... دختر دارا ... نکاح
خود در آورده ... ایران ...
تا زنده ... اسکندر ... وفا کرد

اسکندر بن داراب ... دارا ... اسکندر رومی ...
گویند اسکندر ... بعد از کشته شدن دارا ...
ایران را ... گرفت ...
دختر دارا را نکاح کرده ...
علم حکمت و فلسفه و منطق و ... ایران ...
فرستاده ... [illegible]
ربع مسکون را مسخر کرده ... [illegible]
از ... شد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ترجیح ... [illegible]
... [illegible]
... سال ... [illegible]
... [illegible]
... وفات ... [illegible]
... [illegible]

...	اسکندریه ...
دمشق در شام	... سال
...	...

... [illegible]

لات ... شام

سلسله ...

... [illegible]
... اسکندر ... بانی ...
... سال ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سال ... [illegible]
وفات ... [illegible]

... [illegible]

ملوک طوایف از عهد اسکندر تا زمان اردشیر [illegible] مدت [illegible] سال در ایران پادشاهی کردند بعضی [illegible] سال و گروهی [illegible] سال گفته اند از دولت ایشان [illegible] تخت [illegible] کردند [illegible] ملوک طوایف [illegible] مردم در عهد ایشان [illegible] ملوک [illegible] رسیدند و کتاب [illegible] [illegible] تا [illegible] در عهد ایشان نوشته [illegible]

مدت سلطنت [illegible] سال

اول اشک رومی است چون حال [illegible] ملوک طوایف [illegible] خراسان و عراق و [illegible] بعد از وفات اسکندر [illegible] ایران لشکر کشیده [illegible] وزارت [illegible] و چند نفر از ملوک طوایف را [illegible] مدت چهار سال پادشاهی [illegible] بدست اشک بن دارا [illegible]

مدت سلطنت [illegible] سال

دوم اشکانیان [illegible]

[illegible] سال

اشک بن دارا بن دارا [illegible] از زمان [illegible] اسکندر [illegible] بعد از وفات [illegible] خروج کرده از ملوک طوایف [illegible] [illegible] ولایت [illegible] ملوک طوایف بعد از قتل [illegible] [illegible] خاندان نام [illegible] [illegible] خراج [illegible] [illegible] و تاج و تخت [illegible] [illegible] بعد از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دارد

مدت سلطنت [illegible] سال

اشک بن اشک بن دارا بن دارا [illegible] بعد از پدر پادشاه [illegible] پدر سلوک نموده با ملوک طوایف [illegible] [illegible] رفتار میکرد

مدت سلطنت [illegible] سال

شاپور بن اشک بن دارا بعد از برادر پادشاه شد [illegible] روم رفته خلق بی شمار را بقتل رساند [illegible] اسکندر از ایران بروم برده [illegible] باز آورد [illegible] عرب آورده

مدت سلطنت [illegible] سال

بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد بسیار عیش دوست بود

مدت سلطنت [illegible] سال

بلاش بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد

[illegible] سال

هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد

[illegible] سال

نرسی بن بلاش بعد از پدر پادشاه شد

[illegible] سال

فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بن شاپور بعد از عم پادشاه شد

[illegible] سال

بلاش بن فیروز بن هرمز بن بلاش بن بهرام بعد از پدر پادشاه شد

[illegible] سال

خسرو بن بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد

[illegible] سال

بلاشان بن بلاش بن فیروز بعد از برادر خود خسرو بر سریر سلطنت نشست

[illegible] سال

اردوان بن بلاشان بعد از پدر پادشاه شد و بعد از [illegible] سال پادشاهی در جنگ اردشیر بابکان [illegible] رسیده دولت اشکانیان منقرض شد [illegible] [illegible]

[illegible] سال

سیم اشغانیان هم از زند فریبرز کاوین بوده

اردوان بن اشغ با اردوان هم از ملوک اشکانیان بوده جنگ کرده دولت از خاندان ایشان بیرون آورده با ملوک طوایف همان شرط کرده که پیش دارا کرده بود

خسرو بن اشغ بوصیت برادر پادشاه شد

بلاش بن اشغ بعد از برادر پادشاه شد

گودرز بن بلاش هم او را گودرز بزرگ خوانده اند بعد از پدر پادشاه شد کین یحیی بن زکریا از بنی اسرائیل بخواست

در بعضی نسخ بلاش بن اشغ ... بن اشغ ... نیز زنده

ابن گودرز

۹

نرسی بن گودرز بعد از پدر پادشاه شد

گودرز بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد گویند در این ذهر سال و مازندران از قبل او حاکم بوده

نرسی بن نرسی بعد از برادر پادشاه شد

اردوان بن نرسی بعد از برادر پادشاه شد در بعضی اوراق نرسی بن نرسی نوشته اند و او آخر ملوک طوایف است در جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت از ملوک طوایف برگشت

ساسانیان که پیشدادیان نیز خوانند

مدت سلطنت ... از ابتدای ایام سلطنت ... تا ظهور اسلام ... [illegible]

اردشیر بابکان اردشیر از نسل ساسان بن بهمن بن اسفندیار است و ... [illegible] ... بابک ... [illegible]
... [illegible] ... اجداد او ... [illegible] ... چون ... [illegible]
... [illegible] ... ساسان ... سلطنت ... ساخت ... [illegible]
... [illegible] ... ساسانی ... [illegible]
... [illegible] ... بابک ... [illegible]
... [illegible] ... ساسانیان ... [illegible]
... [illegible] ... بابک ... ساسانیان ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... بابک ... ساسانیان ... [illegible]
... ساسانیان ... اردشیر ... بابک ... [illegible]
... [illegible] ... اردشیر ... [illegible]
... [illegible] ... بابک ... [illegible]
... [illegible] ... اردشیر ... [illegible]
... ملوک طوایف ... [illegible]
... [illegible] ... اردشیر ... [illegible]
... [illegible] ... شاپور ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... اردشیر ... [illegible]
... عدل و داد ... [illegible]
... [illegible] ... آثار او ... [illegible] مدت سلطنت

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ساسانیان ۱۰

شاپور بن اردشیر بعد از پدر پادشاه شد در اعمال اردشیر راست ... [illegible]
... [illegible] ... قسطنطین قیصر روم ... [illegible]
شام است ... شاپور ... قیصر روم رفت تا
... سپاه ... شاپور ... قیصر ... قسطنطین از شاپور ... [illegible]
خراج ... و شاپور اکثر ممالک ... و عمارت بسیار ساخت از جمله
نیشابور ... بنا کرده بود و اسکندر خراب ... [illegible] ... آن شهر است
... صورت شاپور را از سنگ تراشیده ... در میان غار افتاده است
آثار او موجب تفصیل ... مدت سلطنت
... ۴۱۲

شاپور ایام ... [illegible]	نیشابور ... بنا کرده ... خراب کرده بود

هرمز بن شاپور در ایام سلطنت پدر حاکم ... [illegible]
... [illegible] ... مخالف ... مطلع شده ... خود را ... نزد پدر ... [illegible]
... [illegible] ... شاپور ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... رسم عدل و داد نهاد ... مردی و مروت ... [illegible]

مدت سلطنت
... [illegible]

بهرام بن هرمز بعد از پدر در ایران پادشاه شد [illegible] باده و قمار رسوم نکو نهاد و به اعتبار [illegible] تخت [illegible] در زمان او [illegible] گویند [illegible] موضع [illegible] است و [illegible] در ایام او [illegible] مانی [illegible] بهرام [illegible] بهرام [illegible] سلطنت [illegible]

بهرام بن بهرام بعد از پدر پادشاهی یافت [illegible] بود [illegible] در زمان او [illegible] بهرام [illegible] گفت [illegible] بهرام [illegible]

بهرام بن بهرام بن بهرام که او را سکانشاه [illegible] و بهرام ثالث میگویند بعد از پدر پادشاهی [illegible] [illegible] گفتند [illegible] اگر [illegible] رفته بهرام [illegible] بهرام [illegible] سلطنت [illegible]

نرسی بن بهرام پسر بهرام [illegible] برادر بهرام [illegible] بود بعد از برادر پادشاه شد پادشاه خوش خلق کریم الطبع بود [illegible] در ایام سلطنت او [illegible] مردم [illegible] مدت سلطنت او [illegible] کرده اند بعضی نه سال گفته اند بعضی هم [illegible] سال [illegible]

هرمز بن نرسی بعد از پدر پادشاه شد [illegible] مملکت [illegible] سلطنت [illegible]

شاپور ذوالاکتاف بن هرمز چون هرمز [illegible] بزرگ [illegible] فرزندی [illegible] سلطنت [illegible] اعیان و موبد موبدان را طلبیده گفت [illegible] از زنان [illegible] حامله است [illegible] هرمز وفات کرد [illegible] تاج [illegible] بعد از چند ماه [illegible] تولد [illegible] در حال [illegible] بود [illegible] گویند چون [illegible] سال [illegible] علیحده [illegible] اعیان ایران [illegible] عرب [illegible] ساسانیان را غارت کرده [illegible] شاپور [illegible] بعد ازانکه [illegible] عرب را [illegible] چون [illegible] اعراب را [illegible] ذوالاکتاف [illegible] قیصر روم [illegible] قیصر [illegible] شاپور [illegible] قیصر [illegible] [illegible]

[illegible]	شهر [illegible]
خندق [illegible]	عمارت [illegible]

[illegible]

اردشیر ... صاحب ... عام

اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذو الاکتاف بود چون
شاپور وفات کرد از او دو پسر ماند در خرد سن یکی
بهرام بود و دیگری شاپور لاجرم عم ایشان اردشیر پادشاهی
را در تصرف درآورد [illegible]
[illegible] بر تخت [illegible]
دارد چون [illegible] دولت [illegible]
شاپور برادرزاده بسن رشد رسید اردشیر [illegible]
اردشیر با مردم نیکوئی کرد ملقب به نیکوکار شد
چون شاپور بسن مردی رسید ملک او را تسلیم نمود
[illegible] سال

شاپور بن شاپور چون به پادشاهی نشست عمش اردشیر [illegible]
و [illegible] ملک را در [illegible]
در [illegible] بعد از پنج سال [illegible]
[illegible] یک روز به شکار رفته بود بعد از شکار در خیمه
نشسته بود ناگاه تندبادی برخاست [illegible]
خیمه را کنده ستون خیمه بر سر او آمده [illegible]
[illegible]
پنج عام

بهرام بن [illegible]

بهرام [illegible] چون [illegible] در [illegible]
ملقب [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] سال [illegible]
[illegible]
ظالم و جبار بود
[illegible] عام

یزدجرد بن بهرام [illegible] یزدجرد [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] عام

[illegible]

ساسانیان ۱۳

بهرام گور بن یزدجرد بعد از [illegible] پادشاهی [illegible] خسرو نامی از
[illegible] بهرام [illegible] تاج [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] بهرام تاج را [illegible]
[illegible] محفوظ [illegible] بهرام گور [illegible]
[illegible] بهرام [illegible] ایران [illegible]
[illegible] ایران [illegible] بهرام [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]
دختر [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible]
[illegible] بهرام [illegible]
[illegible] بازگشت
[illegible] سال [illegible] عام

[illegible]

یزدجرد بن بهرام گور بعد از پدر پادشاه شد و در حسن کردار و لطف گفتار و خوبی صورت یگانه روزگار بود

دو ... عام

هرمز بن یزدجرد بعد از پدر پادشاه شد چون یزدجرد در وقت وفات بعلت ... پیروز ... بود و لیعهد ... کرده بود هرمز بعد از فوت پدر پادشاه شد فیروز هم برادر ... از ... ماوراءالنهر و ... و پادشاه ... و غیره ... برده با مدد ایشان با برادر جنگ کرده ... پادشاهی را تصرف نمود

یک عام

فیروز بن یزدجرد بعد از اینکه برادر را ... پادشاهی رسید در ایام او هفت سال متوالی ... در ایران ... کس ... حکم کرد که ... [illegible] ... تا ... [illegible] ... شده باران ... و ... ایران ... بعد از ... سال سلطنت ... پادشاه ... بطلب ... تعاقب ...

آثار ... سلطنت

شهر ... | ... ایران ... | ... عام

بلاش بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد ... سال ... خوشنواز ... ملکت را ... که حال ... مشهور است ... و ... فیروز ... سید ... خوشنواز ... کرده ... خوشنواز را ... قباد پسر فیروز را پادشاه نمود

پنج عام

قباد بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد ... بلاش ... در ... خوشنواز ... دختر ... را گرفته انوشیروان از آن دختر متولد شد و قباد ... رفته ... لشکر ... کشتگان ... و ... بعد از ... پادشاهی ... ایران ... پادشاه ... مزدک ... دعوی ... قباد ... بعد از ... پادشاهی ... و ... انوشیروان ... و بعد از ... سال ... انوشیروان را ولیعهد کرده ... سلطنت

انوشیروان بن قباد ... بعد از ... پادشاه شد ... عدل ... جهان ... عالم را ... ظلم پاک کرده ... مزدک ... هزار ... روم ... بعد از آن ... رفته ... ملک ... و ... ایشان ... چون ... سال ... پادشاهی ... عمارات ... عالم ... در ... ایران ... ملک ... فرود ... و ... انوشیروان ... سلطنت

آثار
اسلام ... | شهر ... | ... | ... عام

لد ... عام

... عام ... نوشیروان

هرمز بن انوشیروان بعد از پدر پادشاه شد ظالم و
جابر بود در رعیت ضعفا و در استیصال اشرار کوشید و در
اندک زمانی نزدیک سیزده هزار از اعیان ایران را بقتل رسانید
ارکان دولت از او متنفر شده پادشاهان اطراف بهوس
ملک ایران افتادند پادشاه ترکستان و پادشاه دیگر و
قیصر روم و قوم عرب تهیه لشکر کرده برگشته
و بهرام چوبین را بجنگ پادشاه ترکان فرستاد
بهرام چوبین پادشاه ترکستان شاه را کشت و از
غنیمت دیگر به درگاه پادشاه بتصرف خود از آن
حرکت رنجیده و بجنگ ایران تحریک [illegible] و در
خلعت و نامه [illegible] او فرستاد چون بهرام از این
اراده عاصی شده بقتال [illegible] سردار [illegible]
با هرمز [illegible] میل در چشمهای او کشیده [illegible]
مدت سلطنت

بهرام چوبین تعلیم از نیزه کرده تیر بکار برد
تعلیم از نیزه [illegible] بود [illegible]
هرمز بهوس پادشاهی [illegible]
پادشاه ترکان را کشت و بعد میل در چشمهای
هرمز کشیده پادشاهی خسرو پرویز پسر هرمز
با [illegible] منهزم گردید و بهرام [illegible]
مستولی شد پرویز بروم رفته دختر قیصر را بحباله
نکاح خود درآورده با مدد قیصر با ایران آمده
بهرام را شکست داده بهرام بترکستان گریخت
پرویز بتخت [illegible] و از [illegible]
نشست
مدت سلطنت

[illegible] عام
[illegible] عام

ساسانیان

۱۴

خسرو پرویز | مدت سلطنت | [illegible] عام

خسرو پرویز بن هرمز بعد از کشته شدن بهرام چوبین بتخت نشست و [illegible] پدرش را [illegible]
از [illegible] بهرام چوبین [illegible] همه را بقصاص [illegible] مازندران
[illegible] و [illegible] و لطف [illegible] و حسن
در شرح [illegible] مبالغه [illegible] شرطها [illegible] داد [illegible]
خلق و [illegible] و دولت [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] معجزه [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] جاه [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
حضرت [illegible] در سال [illegible] هجرت [illegible]
[illegible] مدت سلطنت [illegible] عام

[illegible] ماه

شیرویه ابن خسرو پرویز بعد از کشتن پدر پادشاه شد و شانزده برادر خود را کشت و جمعی در روز [illegible] کرد شیرین گفت [illegible] با تو [illegible] [illegible] رد اموال [illegible] که [illegible] [illegible] زیارت قبر خسرو رفته بعد [illegible] [illegible] [illegible] زیارت [illegible] رفته [illegible] [illegible] خورده [illegible] [illegible] کرد [illegible] [illegible] از سلطنت او [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

اردشیر بن شیرویه بعد از پدر پادشاه شد خسرو فرزند پادشاه شهرزاد نامی [illegible] از امرای [illegible] [illegible] [illegible] هلاک کرد و شهرزاد [illegible] [illegible] آمد پادشاه [illegible] گویند اردشیر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] است

[illegible]

شهرزاد [illegible] [illegible] از امرای پرویز [illegible] [illegible] بعد از فوت اردشیر پادشاه شد جمعی از امرا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسیده هلاک [illegible] [illegible] [illegible] نوشته اند

[illegible]

پوران دخت بنت خسرو پرویز [illegible] خسرو [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه کردند در ایام سلطنت او امور مملکت [illegible] [illegible] گویند اردشیر [illegible] [illegible] شهرزاد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ماه

آزرمیدخت

[illegible] سلطنت [illegible]

ایام سلطنت یزدجرد که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سایر [illegible]

[illegible]

آزرمیدخت بنت خسرو پرویز بعد از خواهر پادشاه شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گذشته

مدت سلطنت

[illegible] ماه

فرخ زاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] متولد شده بود بعد از کشته شدن آزرمیدخت [illegible] پادشاه شد در سلطنت او امور مملکت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نظام [illegible]

مدت سلطنت

[illegible] ماه

یزدجرد بن شهریار بن خسرو پرویز آخر ملوک عجم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ملک [illegible] یزدجرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یزدجرد [illegible] [illegible] شانزده سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یزدجرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آل عجم [illegible] [illegible] [illegible] عرب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

در ذکر نبوت و بعضی از احوال جناب خاتم الانبیاء محمد المصطفی آنحضرت پسر عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبد مناف [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] عبدالمطلب [illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible] وفات آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت شصت و سه سال بود و مدت نبوت [illegible] سال [illegible] ده سال در مدینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ۲۷
[illegible] ۱۲ ربیع الاول [illegible]
حضرت [illegible]
حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت
[illegible] آنحضرت [illegible] ۲۸ [illegible]
[illegible] سال یازدهم از هجرت [illegible]
آنحضرت شصت و سه سال [illegible]

مدت نبوت — مدت عمر

۶۳ سال

در ذکر خلافت خلفای ثلاثه

مدت خلافت

ابابکر و معروف است به [illegible] عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره بن کعب بن لوی بن غالب است
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] خلافت [illegible] حضرت [illegible]
خلافت [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] ۱۲ [illegible] ۲۸
[illegible] سال یازدهم از هجرت [illegible] و مدت دو سال [illegible] خلافت [illegible] ۲۲ [illegible]
[illegible] مدت عمر بن الخطاب [illegible]

مدت خلافت

تقویمی	تقویمی	تقویمی
۲ عام	۲ عام	۲ عام
۳ ماه	۳ ماه	۳ ماه
۲۲ روز	۲۰ روز	۴ روز

عمر و عثمان

عمر و هو الثانی الخلفاء و هو عمر بن الخطاب بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب است کنیت او ابو حفص است مدت خلافت آن ملعون ده سال و قتل او در روز چهارشنبه ۲۶ ذیحجه الحرام سنه ۲۳ هجری است به دست ابو لؤلؤ غلام مغیرة بن شعبه واقع شد عمر نحس او شصت و سه سال بود در زمان او ممالک شام و عراق و فارس و کرمان و ارمنیه و آذربایجان و بعضی از ممالک روم مفتوح شد و در زمان او عدد منابر و مساجد خطبه اسلام در اطراف بلاد معاین گردید تا پنج سال و قتاد اصحاب در باب تعیین خلیفه بعد گفت شوری قرار داد ... هر یک را ... آن جماعت را تعیین کرد اول علی و دوم عثمان سوم طلحه چهارم زبیر پنجم سعد بن ابی وقاص ششم عبد الرحمن بن عوف ... و گفت هر که خلیفه ... کنند ... اتفاق کنند ... و اگر ... در اطراف ... صحیح ... ابن ... شده

مدت خلافت ... سنه ... م

عثمان و هو ابن عفان بن ابو العاص بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف است چون عمر ملعون کشته شد بیعت او عثمان ... بعد از قتل عمر عثمان به معاونت عبد الرحمن بن عوف به خلافت نشست بیعت او در روز دوشنبه ... محرم سنه ۲۴ واقع شد و مدت خلافت او دوازده سال و قتل او در روز ... ۱۸ ذیحجه الحرام سنه ۳۵ واقع شد ... در روز ... در قبرستان مسلمانان دفن کنند ... بالاخره در قبرستان یهودیان در زیر ... پنهان کردند

مدت سلطنت و خلافت

سنه ... م

در ذکر ... و ...

۱۷

در ذکر تواریخ ولادت و وفات از زمره حضرات ائمه معصومین علیهم السلام

سنه ... مدت خلافت و امامت ۸ ... ماه

جناب امیر المؤمنین علی علیه السلام و هو ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است ولادت آن حضرت در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از سی سال از عام الفیل در حرم کعبه در وقتی از عمر شریف حضرت رسول سی سال گذشته بود بعد از آنحضرت ... کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو تراب و لقب مرتضی و ... مدت خلافت ... قاتل آن حضرت ... ابن ملجم ملعون ... روز جمعه ... ذیحجه الحرام سنه ... بعد از شهادت آنحضرت ... بیعت کردند ... ابن ملجم ملعون عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بود آنحضرت در ایام خلافت سه مرتبه جنگ کرد جنگ جمل با عائشه و طلحه و زبیر ... و دیگر جنگ صفین با معاویة ابن ابی سفیان ... و عثمان ... که ... حضرت ... و جنگ نهروان ... معاویه ... قاتل آنحضرت ... ابن ملجم ملعون در شب جمعه ۱۹ ماه رمضان ... در مسجد کوفه ... آنحضرت ... در شب ۲۱ ماه رمضان سنه چهلم ... شهادت یافت ... و ... پسران ... حسن و حسین و محمد ... و عمر ... و عثمان و ... عبد الله و جعفر ... و عباس ... بعد از کربلا شهید شدند

مدت عمر / مدت خلافت و امامت

سنه ... م / سنه ... م

حال امام ثانی امام حسن ع ولادت آن حضرت در شب سه شنبه نیمه رمضان سال سیم از هجرت بعضی گفته اند در سال دویم [illegible]
[illegible] و کنیه آن حضرت ابو محمد است و القاب او سید و سبط و تقی و زکی و [illegible] و مجتبی و در [illegible] است نقش نگین
او العزة لله و بقولی اکبر الله ... بیعت او در ۲۱ رمضان ... معاویه [illegible] در شام [illegible]
[illegible] و اهل عراق [illegible] معاویه صلح نمود [illegible] جد او و [illegible] عمر
شریف آن حضرت چهل و هشت سال بعضی چهل و هفت سال [illegible] چهل و شش سال
گفته اند [illegible] و شهادت آن حضرت [illegible] سال پنجاهم از هجرت بعضی در سال [illegible]
[illegible] و مدفن آن حضرت [illegible] جعده بنت اشعث [illegible]
معاویه آن حضرت را زهر داد [illegible] مسموم [illegible] بقیع مدفون [illegible] اولاد
آن حضرت را بعضی پانزده [illegible] پسر و [illegible] دختر و بعضی [illegible] هشت پسر و [illegible]
گفته اند [illegible] و دیگران [illegible]

زید	حسن	عمرو	قاسم	عبدالله	عبدالرحمن	حسین	طلحه	ابوبکر	[illegible]

حال امام ثالث حسین بن علی ع [illegible] کنیه او ابو عبدالله [illegible] و القاب او [illegible] سید و [illegible] و سبط
[illegible] و شهید است نقش نگین آن حضرت ان الله بالغ امره [illegible] ولادت آن حضرت
روز پنجشنبه سیم شعبان در سال چهارم از هجرت و بعضی [illegible] گفته اند [illegible]
[illegible] امام [illegible] آن حضرت [illegible]
عمر شریف آن حضرت پنجاه و هفت سال [illegible] و شهادت او در روز جمعه [illegible] دهم
محرم الحرام سال شصت و یکم از هجرت [illegible] سال [illegible]
[illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] اند

حال امام [illegible]

در ذکر احوال حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
[illegible] دختر حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله [illegible]
[illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]
[illegible] بقیع [illegible]
[illegible] محرم [illegible]
[illegible] قبر [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

جناب امام رابع علی بن الحسین ع کنیت او ابو محمد [illegible]
او سجاد و زین العابدین است [illegible]
[illegible] در مدینه [illegible] در زمان خلافت [illegible]
[illegible] نقش نگین آنحضرت [illegible]
سال شهادت [illegible]
سال و بعد از آن [illegible] سال [illegible]
و در روز شنبه ۲۲ محرم سنه [illegible]
آنحضرت را [illegible]
[illegible] آنحضرت را مسموم ساخت و در
بقیع مدفون است

مدت عمر | مدت امامت

جناب امام خامس محمد بن علی ع ۴ پسر امام [illegible]
[illegible] ولادت آن حضرت در روز [illegible] ۳ [illegible]
سنه [illegible] واقع شد [illegible] کنیت او ابو جعفر
لقب او باقر و نقش نگین او العزة لله جمیعاً
و آنحضرت [illegible] شهادت [illegible]
سال [illegible] وفات [illegible]
و در روز [illegible] رحلت فرمود و در بقیع [illegible]
[illegible] هشام [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

مدت عمر | مدت امامت

امام سادس جعفر بن محمد ع کنیت آنحضرت ابو عبدالله
لقب او صادق [illegible] ولادت آنحضرت
روز دوشنبه هفدهم شهر ربیع الاول سنه ۸۳ واقع [illegible]
در مدینه [illegible] او را مسموم ساخت و در روز [illegible] ۱۵
شهر رجب ۱۴۸ رحلت فرمود [illegible] سال
[illegible] سال [illegible]
[illegible] و آنحضرت در زمان [illegible]
[illegible] وفات [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]

مدت عمر | مدت امامت

امام سابع موسی بن جعفر ع کنیت او ابو الحسن [illegible]
[illegible] لقب او کاظم [illegible]
در روز [illegible] ۷ شهر صفر سنه ۱۲۸ [illegible]
[illegible] نقش نگین او [illegible] آنحضرت
[illegible] وفات [illegible]
[illegible]
[illegible] مسموم ساخته [illegible]
[illegible] وفات [illegible] رجب ۱۸۳ [illegible]
در بغداد [illegible]
[illegible]

مدت عمر | مدت امامت

امام ثامن علی بن موسی ع کنیت او ابو الحسن [illegible]
[illegible] لقب او رضا [illegible]
و ولادت او در روز پنجشنبه یازدهم شهر ذیقعده ۱۴۸
[illegible] در مدینه [illegible]
[illegible] آنحضرت در
مسموم [illegible] رحلت فرمود [illegible] مدفون شد

مدت عمر | مدت امامت

امام تاسع محمد بن علی ع ۴ آنحضرت را کنیت
ابو جعفر [illegible]
[illegible] لقب او تقی و جواد [illegible]
او در روز جمعه [illegible] ۱۹۵ در مدینه واقع [illegible]
[illegible] رمضان [illegible] نقش نگین [illegible]
[illegible] بعد وفات [illegible]
[illegible] معتصم عباسی [illegible]
[illegible] جد خود امام موسی کاظم علیه السلام
مدفون شد

مدت عمر | مدت امامت

امام عاشر علی بن محمد ع آنحضرت را کنیت [illegible]
[illegible] ابو الحسن [illegible]
و القاب او نقی و هادی است و ولادت او در جمعه [illegible]
[illegible] ۲۱۲ در مدینه واقع [illegible] نقش نگین او [illegible]
[illegible] متوکل عباسی [illegible]
[illegible] سال [illegible] او را مسموم ساخت [illegible]
روز دوشنبه سوم شهر رجب ۲۵۴ رحلت فرمود [illegible]
مدفون شد

مدت عمر | مدت امامت

امام حادی عشر حسن بن علی ع آنحضرت را کنیت ابو محمد
[illegible] لقب او عسکری است
[illegible] ولادت او
در روز [illegible] ربیع الآخر ۲۳۲ [illegible] ۲۳۱
[illegible] نقش نگین [illegible]
[illegible] آنحضرت را مسموم [illegible]
ربیع الاول سنه ۲۶۰ رحلت فرمود [illegible]
[illegible] قبر پدرش مدفون شد و آنحضرت
بجز امام محمد مهدی ع فرزندی نداشت

مدت عمر | مدت امامت

دولت پادشاهانی که بعد از ظهور اسلام سلطنت کرده‌اند

از ابتدای خلافت خلفای بنی امیه الی انقراض دولت چنگیزیان

خلفای بنی امیه

خلفای بنی عباس

سلاطینی که در زمان خلفای بنی عباس سلطنت کرده‌اند

ملوک طوایف

سلاطینی که بعد از سلطنت ... حکومت کرده‌اند

طاهریان	صفاریان	سامانیان	غزنویان
غوریان	آل بویه	سلجوقیان	
		سلجوقیان ایران	سلجوقیان کرمان
		سلجوقیان روم	سلجوقیان زمان
خوارزمشاهیان		اتابکیان ... شام	
اسمعیلیان بعد از وضع اسمعیلیان مغرب و آل زیار		سلاطین واحدی ... که سلطنت کرده‌اند	

امام دوازدهم محمد آن حضرت در زمان ... با حیات

پیغمبر ... است و القاب او مهدی و منتظر و صاحب الزمان

و حجت و قائم است تولد آن حضرت در جمعه ۱۵ شعبان ۲۵۵

روی ... آن حضرت در زمان وفات پدر خود پنج ساله بود

... آن حضرت را خداوند ...

در حال طفولیت حکمت کرامت فرمود و ...

و آن حضرت در زمان معتمد عباسی در ۲۶۰ در ...

... از نظر مردم غایب شده و تا حال ...

... ظهور او ...

جمع فرق ... ظهور مهدی ...

... مختلف است ...

یا دیگری ...

... حضرت ...

وقت ولادت ... است تا زمان ...

... زمان ... است ...

... مدت ...

سلاطین مغول

چنگیز ... سنه ... ٦٠٣

سلاطین مغول چنگیزیان

... سنه ... ٦٥٤

ملوک طوائف ... دولتلری سلطان ... حکومت ...

... سنه ... حکومت

... سنه ... ٧٣٦

چوبانیان	ایلخانیان
... سنه ... ٧٣٦	... ٧٣٦
ایلشیخ اردکانی	مظفریان
... سنه ... ٧٣٦	... سنه ... ٧١٣
ملوک کرت	سربداران
... سنه ... ٦٤٣	... سنه ... ٧٣٦

... سنه ... در سلطنت

... ٩١٦

خلفای بنی امیه	خلفای بنی عباس	سلاطین مغول
... سنه	... سنه	... سنه
... ٤١	... ١٣٢	... ٦٥٦
... ١٣٢	... ٦٥٦	... [illegible]

خلفای بنی امیه علیهم ما یستحق ودرتان چهارده نفردر ساعتی ... ذکر اولنمشدر **قطعه** ... چهارده ... معاویه بن ابی سفیان ... یزید بن معاویه ... معاویه بن یزید ... مروان بن حکم ... عبد الملک ... ولید و سلیمان و عمر بن عبد العزیز ... یزید و هشام ... ولید ... یزید ... ابراهیم ... مروان بن محمد ... [illegible]

معاویه و غیره ... ٤١ ... [illegible]

معاویه بن ابی سفیان ... حضرت امام حسن ... ربیع الاول ... ملوک ... اول ... جمیع ممالک اسلامیه حاکم ... بیعت ... [illegible] ... معاویه ... عبد الله بن زبیر ... [illegible]

یزید بن معاویه ... شام ... بیعت ... [illegible] ... حضرت امام حسین ... سید الشهدا ... کربلا ... [illegible]

... حضرت امام حسین ... [illegible] ... عبد الملک بن مروان ... عبد الله بن زبیر ... [illegible] ... ٦٥

معاویة بن یزید لقبش ابو لیلی بود [illegible] بیعت
کردند بعد از چهل روز بر منبر رفته گفت ای مردمان من
خلافت را دوست نمی دارم [illegible] بعد از
[illegible] شایسته [illegible] حاکم کنید و از
منبر فرود آمد و بخانه رفته روی بعبادت آورد و در همان
سال فوت کرد بعد از او [illegible] خالد بن یزید [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
باواز بلند گفت که ای [illegible] حکومت را [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] بعد مروان حکم
حکومت [illegible]

مدت خلافت ۴۰ روز

مروان بن حکم [illegible] در سنه [illegible]
[illegible] حاکم گشت [illegible]
خون حضرت سید الشهدا خروج کرده [illegible]
مروان [illegible] او [illegible]
بمرد و از پس او عبد الملک را پسر ولیعهد کرده بود

مدت خلافت

[illegible] عام

عبد الملک بن مروان بعد از پدر حاکم گشت [illegible]
[illegible] ابراهیم مالک اشتر [illegible]
[illegible] عمر سعد و شمر ذی الجوشن [illegible] علیهم [illegible]
و هر که در کربلا با حضرت سید الشهدا جنگ کرده بود
[illegible] و [illegible] کرد [illegible]
[illegible] از انها [illegible]
[illegible] عبد الملک حجاج را [illegible]
[illegible] در سنه ۸۶ وفات کرد

مدت خلافت

[illegible] سنه [illegible]

ولید بن عبد الملک بعد از پدر حاکم گشت در هشتم شوال
سنه [illegible] عمر بن عبد العزیز را بمدینه فرستاد تا خانهای ازواج
حضرت پیغمبر را شکافته داخل مسجد نماید
و در مسجد الحرام مکه ستونهای سنگ [illegible] و
سقف [illegible] از چوب ساج [illegible] در سنه ۹۶
وفات کرد در حالت نزع برادرش سلیمان
را ولیعهد ساخته

مدت خلافت

[illegible] عام

سلیمان [illegible] مدت خلافت [illegible] عام

سلیمان بن عبد الملک بن مروان بعد از برادر پادشاه
شد [illegible]
[illegible] هزار هزار دینار [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
[illegible] عمر بن عبد العزیز را ولیعهد کرد
[illegible] سلیمان [illegible] طعام
[illegible]
[illegible]
[illegible] فوت کرد

مدت خلافت

عمر بن عبد العزیز بعد از عمزاده پادشاه شد از
زمان معاویه تا عهد او بر منابر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام را سب میکردند او مردم را
از ان قول [illegible] نهی نمود [illegible]
[illegible] را الحرام میکرد [illegible]
[illegible]
فدک را باولاد فاطمه علیها السلام رد نمود در زمان او
ابتدای دعوت بنی عباس بود [illegible]
[illegible] در سنه [illegible]

مدت خلافت

[illegible] عام

یزید بن عبد الملک بن مروان بعد از عمزاده
حاکم گشت در سنه ۱۰۵ وفات یافت در زمان
او ابو مسلم خراسانی [illegible] بنی عباس بدعوت مشغول
شد

مدت خلافت

[illegible] عام

هشام بن عبد الملک بعد از برادر [illegible] در شعبان سنه ۱۰۵ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible]

مدت خلافت

[illegible] عام

ولید بن یزید بن عبد الملک بعد از عم در ۵ شهر ربیع الآخر یزید بن ولید بعد از پدر حاکم شد [illegible] ناقص

سنه ۱۲۶ حاکم شد تا در [illegible] [illegible] گفتند [illegible] [illegible] اعرج بود [illegible]

[illegible] آورده [illegible] [illegible] [illegible] مکث [illegible] و تقریباً پنج ماه و دیگر آنکه علاوه

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در سوم و [illegible] مردم را کم کرد در سنه ۱۲۶

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در دمشق [illegible] عمر او [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و

[illegible] [illegible] مدت خلافت [illegible] ماه

بعد از آن [illegible] [illegible] [illegible] در زمان او

[illegible] وفات [illegible] مقتول در سنه ۱۲۶ کشته [illegible]

ابراهیم بن ولید بن یزید بن عبد الملک بعد از برادر [illegible] مروان بن محمد بن مروان الحکم بعد از ابراهیم در [illegible]

[illegible] مدت [illegible] ماه و تقریباً [illegible] ماه و [illegible] سنه ۱۲۶ حاکم شد [illegible] [illegible] [illegible]

روز بود [illegible] چند روز [illegible] [illegible] مروان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مروان الحمار [illegible] [illegible] سوار جمع کرده به دمشق آمد [illegible] [illegible] عراق [illegible] [illegible]

ابراهیم [illegible] [illegible] و با او بیعت کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گویند در سنه ۱۲۶ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفاح عباسی [illegible]

[illegible] [illegible] بیعت کرد مروان [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مروان [illegible]

مدت خلافت [illegible] ماه

[illegible] [illegible] [illegible] منهزم [illegible]

مروان [illegible] [illegible] [illegible]

مدت خلافت

۲۶۵

خلفای عباسی	مدت خلافت	
[illegible]	[illegible]	[illegible] ماه
خلفای عباسی [illegible]	مدت خلافت	[illegible] ماه [illegible]
[illegible]	[illegible] ماه	[illegible] ماه
سفاح [illegible]	[illegible]	[illegible] ماه

سفاح ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در [illegible] ربیع [illegible] سنه ۱۳۲ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مدت عمر سفاح [illegible] سال [illegible] بعد وفات او در سنه ۱۳۶

مدت خلافت [illegible] ماه

المنصور ابو جعفر برادر سفاح است و بعد از برادر خلیفه شد در سنه ۱۳۶ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سنه ۱۵۸ [illegible]

مدت خلافت [illegible]

محمد [illegible]

عبدالملک بن نوح بعد از پدر پادشاه شد و بعد از هفت سال و نیم حکومت در وقت اسب تاختن از اسب افتاد و مرد این واقعه در سنه ۳۵۰ بود

مدت حکومت ۷ سال و نیم

منصور بن نوح بعد از برادر پادشاه شد پادشاهی بود عادل و دیندار و از جرأت سعی می‌نمود در سنه ۳۶۵ در گذشت

مدت حکومت ۱۵ عام

[illegible]

نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد و از امرای خراسان ازو عاصی شده او یاری از سبکتگین جست شهر بخارا را از ... گرفت با بعد از خراسان را به سبکتگین و بعد ازو به پسرش سلطان محمود ... منصور استمداد از سلطان محمود ... و نوح در سنه ۳۸۷ بدار بقا رفت

مدت حکومت ۲۲ عام

منصور بن نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد ... غلام پدر او ... او را از ... گرفته میل کشید و در سنه ۳۸۹ در گذشت

مدت حکومت [illegible]

[illegible]

عبدالملک بن نوح بن منصور بعد از برادر پادشاه شد حکومت خراسان را از ... به ... محمود تفویض کرده بود ... محاربه واقع شد عبدالملک منهزم گردیده ... رفت و در سنه ۳۸۹ وفات یافت و دولت سامانیان فرو مرد

مدت حکومت [illegible]

غزنویان جد ایشان سبکتگین است و از غلامان الپتکین ... الپتکین از امرای سامانیان است ... در سنه ۳۶۶ حکومت به سبکتگین رسید و ... خراسان ... و در سنه ۳۸۷ وفات یافت سلطان محمود ... سلاطین غزنوی ... عام

[illegible]

یمین الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتگین پادشاهی مشهور است ... عراق عجم مستولی شده و ... ری مجدالدوله ... عراق را به پسرش مسعود داد ... در سنه ۴۲۱ در گذشت

مدت حکومت [illegible] عام

ناصرالدوله مسعود بن محمود بعد از پدر پادشاه شد و ... برادرش محمد ... گرفته میل کشید ... مسعود ... در ... لشکریان ... مسعود ... مدت ... عام

علاءالدوله محمد بن محمود ... برادرش مسعود ... حکومت ... مسعود ... پادشاهی کرد و در سنه ... برادرزاده ... کشته شد

مدت حکومت [illegible]

شهاب الدوله مودود بن مسعود ... قتل ... در سنه ... وفات یافت

مدت حکومت [illegible]

علاءالدوله مسعود بن مودود بعد از پدر ... چند روز پادشاهی کرد ... اتفاق ... کردند

مدت حکومت [illegible]

بهاءالدوله علی بن مسعود چون نوبت پادشاهی ... عبدالرشید بن محمود ... ملقب شده ... منهزم ...

مدت حکومت [illegible] عام

عبدالرشید عبدالرشید بن محمود بعد از برادرزاده حاکم
شد و دختر جعفر بیگ [illegible] لشکر [illegible]
از امرای محمود طغرل نام [illegible] و طغرل بر آن ملک مستولی
شده نه نفر از شاهزادگان را بکشت [illegible] نفر
باقی ماندند و از امرا [illegible] بکشته [illegible] پادشاه کرد
مدت حکومت [illegible] عام

جلال الدوله فرخزاد بن مسعود بعد از عبدالرشید
پادشاه شد و جمعی از سلجوقیان [illegible] شده بعد
[illegible] را بخشید و با خلق سلوک نیکو کرده در
عبادت درجه عالی داشت و [illegible] در گذشت
مدت حکومت [illegible] عام

ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود بعد از فرخزاد پادشاه شد
[illegible] خط خوب داشت
[illegible] بخط خود نوشته [illegible]
[illegible] داشت [illegible] و علما [illegible]
[illegible] در سنه ۴۹۲
در گذشت مدت حکومت [illegible] عام

علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بعد از پدر پادشاه
شد و خواهر سلطان سنجر سلجوقی را به نکاح خود در آورد
و در سنه [illegible] در گذشت
مدت حکومت
[illegible] عام

کمال الدوله شیرزاد بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد [illegible]
ارسلان شاه برادر خروج کرده در سنه [illegible] بقتل آورد
مدت حکومت
[illegible] عام

سلطان الدوله ارسلان شاه بن مسعود بعد از [illegible] پادشاه
شد و برادر دیگر بهرام شاه [illegible]
با سلطان سنجر [illegible] نموده [illegible]
نمودت [illegible] و [illegible] در سنه [illegible]
[illegible] عام

یمین الدوله بهرام شاه بن مسعود خواهرزاده سلطان سنجر بود در
[illegible] عالم [illegible] داشت
[illegible] در عهد علاءالدوله [illegible]
[illegible] خروج کرده [illegible]
[illegible] بهرام شاه [illegible]
[illegible] علاءالدوله [illegible]
علاءالدوله در سنه [illegible] فوت [illegible]
مدت حکومت
[illegible] عام

ظهیرالدوله خسروشاه بن بهرام شاه بعد از پدر پادشاه
شد و با علاءالدوله غوری [illegible] علاءالدوله
غزنین [illegible] علاءالدوله [illegible]
[illegible]
[illegible] غزنویان [illegible]
بغزنین [illegible] مدت حکومت [illegible] عام

غوریان و ایشان [illegible] شنسب [illegible] از نسل ضحاک بودند و [illegible]
سلطان محمود غزنوی [illegible] نام [illegible] سلطان محمود [illegible]
سام نام [illegible] شده [illegible] سام [illegible] نام [illegible] سام [illegible]
از راه دریا عازم غور شده [illegible] برآمد [illegible] حسین [illegible]
[illegible] شده [illegible] رسید [illegible] عزالدین [illegible] کرده
[illegible] سال [illegible] شد [illegible]
حسین [illegible] برآمد [illegible] جمعی [illegible]
[illegible] سلطان
ابراهیم غزنوی [illegible] علاءالدین حسین [illegible]
[illegible] حسین [illegible] سلطان [illegible] جهان [illegible]
[illegible] علاءالدین [illegible] حسین [illegible] سلطان
ابراهیم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] مسعود بن ابراهیم [illegible] امارت غور [illegible]
[illegible] حسین [illegible] داشت پنج نفر مدت حکومت [illegible] عام

علاءالدین حسین بن حسین بن سام [illegible] غزنویان
روزی در [illegible] داشت [illegible] ملک [illegible]
[illegible] پادشاه شد و بعد از [illegible] سلطنت در سنه ۵۵۱
در گذشت
مدت حکومت
[illegible] عام

سیف الدین محمد بن علاءالدین حسین بعد از پدر
پادشاه شد و بعد از سلطان سنجر سلجوقی
[illegible] را [illegible] نمود در سنه ۵۵۸ در گذشت
مدت حکومت
[illegible] عام

غیاث الدین ابو الفتح محمد بن سام بن حسین بن سام بعد از برادرزاده پادشاه شد برادرش شهاب الدین مظفر را در سلطنت شریک خود گردانید دارالملک خود ساخت در سنه ۵۹۹ درگذشت

مدت حکومت

... عام

شهاب الدین مظفر بن سام بن حسین بعد از پدر پادشاه شد برادر خود غیاث الدین امارت داشت و بعد از فوت برادر چهار سال حکومت کرد در ۶۰۲ ملاحده او را شهید کردند

مدت حکومت

... عام

[illegible]

محمود بن محمد بن سام بعد از عم پادشاه شد و بعد از هفت سال حکومت در ۶۰۹ او را در جاگه کشته یافتند چون از غوریان کسی نماند ملوک خوارزمشاهیان متعلق شده دولت غوریان بآخر رسید

مدت حکومت

... عام

آل بویه

آل بویه که ایشان را دیالمه گویند و در آن هنگام بودند و در ابتدای طبقه سنه ۳۲۰ الی سنه ۴۴۸ در ممالک عجم
سال یک صد و بیست و هشت حکومت کرده اند و نسب ایشان به بهرام گور میرسد و او را سه پسر بود ابو شجاع بویه نام
ماهیگیر بود ... [illegible] ... و برادران دیگر
از سه برادر ... [illegible] ... و در سنه ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... در سنه ۳۲۰ ... [illegible] ...
... [illegible] ...
به ملک عراق و ... [illegible]

مدت حکومت ... عام

عمادالدوله علی بن بویه در سنه ۳۲۰ پادشاه شد و برادر کوچکتر حسن را لقب رکن الدوله داده عراق عجم داد و برادر کوچک احمد را به کرمان فرستاد و او را معزالدوله لقب داد ... دارالملک ساخت از جانب خلیفه ... در سنه ۳۳۸ درگذشت

مدت حکومت ... عام

رکن الدوله حسن بن بویه ... پادشاه شد و او را سه پسر بود عضدالدوله و مؤیدالدوله و فخرالدوله ... عضدالدوله و مؤیدالدوله ... فخرالدوله ... [illegible] ... و همدان و قزوین ... [illegible] ... عضدالدوله داد در سنه ۳۶۶ درگذشت

مدت حکومت

... عام

... عام

معاصر عمادالدوله ...

آل بویه

معز الدوله ابوالحسین احمد بن بویه برادر عماد الدوله بود
بکرمان رفته مسخر نمود [illegible] بصره و خوزستان رفته
مسلم [illegible] مستکفی خلیفه [illegible] بغداد خلیفه [illegible]
[illegible] داد و در [illegible] مستکفی را [illegible]
را مطیع [illegible] داد [illegible] عراق [illegible]
[illegible] تعزیت حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible] در سنه ۳۵۶ درگذشت

عضد الدوله ابوشجاع بن رکن الدوله [illegible] پادشاه [illegible] بغداد
رفته با عم زاده عز الدوله جنگ کرده [illegible]
[illegible] بغداد خلیفه [illegible] استقلال [illegible]
در کار عدل و سیاست [illegible] در سنه ۳۷۲
[illegible] کرده [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible]
مدت حکومت

عز الدوله بختیار بن معز الدوله در ایام عضد الدوله
در بغداد پادشاه بود عضد الدوله به بغداد [illegible]
[illegible] در سنه ۳۶۷ [illegible]
مدت حکومت

مؤید الدوله ابونصر بن رکن الدوله در ایام پدر در جرجان
بعد [illegible] پدر با برادر عضد الدوله [illegible]
[illegible] و میان او و فخر الدوله و شمس المعالی
[illegible] شد [illegible] در سنه ۳۷۳ درگذشت
مدت حکومت

فخر الدوله

فخر الدوله علی بن رکن الدوله [illegible] در همدان
[illegible] مؤید الدوله [illegible] عضد الدوله او را اخراج کرد
[illegible] بعد از وفات مؤید الدوله صاحب اسمعیل
[illegible] پادشاهی
مدت حکومت

مجد الدوله ابوطالب رستم بن فخر الدوله بعد از پدر
پادشاهی عراق [illegible] کرد چون کودک بود
[illegible] مصالح ملک [illegible]
[illegible] امور ملک [illegible]
[illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible]
[illegible] سنه ۴۲۰ [illegible]
مدت حکومت

شرف الدوله ابوالفوارس شیرزیل بن عضد الدوله در کرمان
[illegible] پادشاهی [illegible] بغداد رفت برادرش صمصام الدوله
[illegible] استقلال [illegible] شرف الدوله [illegible]
[illegible] شرف الدوله در سنه ۳۷۹ درگذشت

صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضد الدوله بعد از
[illegible]
[illegible] بهاء الدوله [illegible]
صمصام الدوله [illegible] سال [illegible]
پسران عضد الدوله در سنه ۳۸۸ درگذشت

بهاء الدوله بن عضد الدوله بعد از برادر پادشاه
[illegible] خلیفه [illegible] القادر بالله [illegible]
[illegible] بهاء الدوله [illegible]
[illegible] در سنه ۴۰۳ [illegible] درگذشت
مدت حکومت

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدر پادشاه
[illegible] سلطان الدوله
[illegible] در سنه ۴۱۵ [illegible] درگذشت
[illegible] شرف الدوله [illegible]

شرف الدوله [illegible] بعد از [illegible] نیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت [illegible] بنام خود [illegible] وفات یافت

مدت حکومت

[illegible]

جلال الدوله [illegible] بهاء الدوله [illegible] بعد از [illegible] امارت [illegible]

مدت حکومت

[illegible]

عماد الدوله [illegible] ابو کالیجار بن سلطان الدوله بعد از [illegible] پادشاه [illegible] جلال الدوله [illegible] بغداد [illegible] ترکان [illegible] شد [illegible]

[illegible]

الملک الرحیم ابو نصر بن عماد الدوله [illegible] بغداد [illegible] طغرل بیک سلجوقی [illegible] بغداد [illegible] در قلعه [illegible]

[illegible]

مدت حکومت

الملک العزیز ابو منصور بن جلال الدوله بعد از پدر [illegible]

[illegible] خروج کرد [illegible] سلجوقیان [illegible] رفت [illegible]

مدت حکومت

[illegible]

سلجوقیان

سلجوقیان ایران	سلجوقیان کرمان	سلجوقیان روم

سلجوقیان ایران — مدت سلطنت [illegible]

[illegible] سلجوقیان کرمان [illegible] ایران [illegible]

در سلجوقیان ایران [illegible] طغرل بیک [illegible] سلجوقی [illegible] ترکستان [illegible] طغرل بیک [illegible] سلطان محمود غزنوی [illegible] سلطان مسعود [illegible] سلجوقیه [illegible]

[illegible]

سلطان رکن الدین ابو طالب طغرل بیک [illegible] **سلطان [illegible] ابو شجاع الپ ارسلان بن چغری بیک**

سلجوقی [illegible] سلطان مسعود [illegible] سلطان محمود [illegible] پادشاه [illegible] روم [illegible] سال [illegible]

[illegible] طغرل بیک [illegible] بغداد [illegible]

مدت سلطنت [illegible]

[illegible]

سلطان جلال الدین [illegible] ملکشاه [illegible] الب ارسلان
بعد از پدر [illegible]
[illegible] ممالک ایران [illegible]
[illegible]
مدت سلطنت [illegible]

سلطان رکن الدین [illegible] برکیارق [illegible] ملکشاه [illegible]
[illegible] بعد از پدر پادشاه [illegible]
حوادث و وقایع [illegible]
[illegible]
مدت سلطنت [illegible]

سلطان غیاث الدین [illegible] محمد [illegible] ملکشاه بعد از برادر [illegible]
[illegible]
مدت سلطنت [illegible]

سلطان معز الدین ابو الحارث سنجر [illegible] ملکشاه [illegible]
[illegible] برکیارق [illegible]
[illegible]
مدت سلطنت [illegible]

سلطان مغیث الدین [illegible] محمود [illegible]
[illegible] سلطان سنجر [illegible]
مدت حکومت [illegible]

سلطان رکن الدین [illegible] طغرل [illegible]
سلطان سنجر [illegible] عراق [illegible] پادشاهی کرد
[illegible] وفات یافت

سلطان غیاث الدین [illegible] مسعود [illegible]
[illegible]
مدت [illegible]

سلطان مغیث الدین [illegible] محمود [illegible]
[illegible]

سلطان غیاث الدین [illegible]
[illegible]

سلطان معز الدین [illegible]
[illegible]

سلطان رکن الدین [illegible] طغرل [illegible] ارسلان [illegible]
[illegible]

سلطان مغیث الدین [illegible] طغرل [illegible] ارسلان [illegible]
[illegible]

طبقه چهارم سلجوقیه کرمان دوازده تن سلطنت کرده اند اگرچه یاران در تاریخ مدت [illegible] ابتدا [illegible] ایشان [illegible] پیوسته
مدت [illegible] عام

طبقه پنجم سلجوقیه روم در اول عهد با غازیان [illegible] شده، غازیان خانان دولت ایشان را بر هم زد
مدت ۸ [illegible] عام

طبقه ششم سلجوقیه [illegible] [illegible] دینار از قوم غازیان [illegible] از دست ایشان بیرون برد
مدت [illegible] عام

داود بن سلیمان بن قتلمش [illegible] ابن سلجوق
مدت [illegible] عام

قلج ارسلان بن سلیمان بعد از برادر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

قاورد بن چغری بیگ [illegible] سلجوقی
مدت [illegible] عام

سلطان شاه بن قاورد شاه بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

مسعود بن قلج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

قلج ارسلان بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

توران شاه بن قاورد بعد از برادر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

ایرانشاه بن توران شاه بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

سلیمان بن قلج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

قلج ارسلان بن سلیمان بعد از پدر پادشاه شد
[illegible] عام

ارسلان شاه بن کرمان شاه بعد از ایرانشاه پادشاه شد
مدت [illegible] عام

محمد بن ارسلان شاه بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

کیخسرو بن قلج ارسلان بعد از پدر پادشاه شد
[illegible] عام

کیکاوس بن کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

طغرل شاه بن محمد شاه بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

ارسلان شاه بن طغرل بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

کیقباد بن کیخسرو بعد از برادر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

کیخسرو بن کیقباد بعد از پدر پادشاه شد
[illegible] عام

بهرام شاه بن طغرل بعد از برادر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

توران شاه بن طغرل شاه بعد از بهرام شاه پادشاه شد
[illegible] عام

سلیمان بن کیخسرو بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

کیخسرو بن کیقباد بعد از پدر پادشاه شد
مدت [illegible] عام

محمد شاه بن بهرام شاه بعد از توران پادشاه شد
مدت [illegible] عام

مسعود بن کیکاوس بعد از کیخسرو پادشاه شد
[illegible] عام

کیقباد بن فرامرز بن کیکاوس بعد از عم پادشاه شد
[illegible] عام

خوارزمشاهیان دولت ایشان [illegible] مدت ملک ایشان از سنه [illegible] الی [illegible] [illegible] دو سال دیگر [illegible]
[illegible] مدت بیست سال و شش ماه در عراق و خراسان و غیره سلطنت کرده اند [illegible]
[illegible] انوشتکین غلام بلکاتکین غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود [illegible] بعد از [illegible] شحنه خوارزم [illegible]
[illegible] شحنه خوارزم بود بعد از او قطب الدین محمد [illegible] سلطان [illegible] خوارزم
[illegible] خوارزمشاه لقب کرد [illegible] سلجوقیان [illegible] تا در سنه ۵۲۱ در گذشت بعد از او
[illegible] سلطان اتسز به جای او نشست
[illegible] عام

از ابتدای سلطنت [illegible] حالت خوارزمشاهیان از سنه ۵۲۱ الی سنه ۶۲۸
[illegible] عام

معاصرین [illegible]
[illegible] عام

سلطان [illegible] معاصر [illegible] سلطان غیاث الدین [illegible] حکومت کردند [illegible]
[illegible] عام

سلطان اتسز بن قطب الدین محمد [illegible] بعد از پدر در سنه [illegible] سلطان سنجر [illegible] تا در سنه [illegible] سلطان [illegible] مخالفت [illegible] پادشاهی کرد در سنه ۵۵۱ درگذشت
[illegible] عام

سلطان ایل ارسلان بن اتسز بعد از پدر پادشاه شد [illegible] بلاد خراسان و ما وراء النهر در تصرف در آورد [illegible] سلجوقیان [illegible] در سنه ۵۶۸ درگذشت
[illegible] عام

سلطان شاه بن ایل ارسلان بعد از پدر پادشاه شد و سلطان [illegible] برادر [illegible] مدت [illegible] سال [illegible] سلطان تکش [illegible] در سنه ۵۸۹ درگذشت
[illegible] عام

سلطان تکش بن ایل ارسلان بعد از [illegible] برادر در سنه ۵۶۸ پادشاه شد سلطان طغرل سلجوقی را کشته ملک عراق را در تصرف در آورد در سنه ۵۹۶ [illegible] درگذشت
[illegible] عام

سلطان قطب الدین محمد بن تکش بعد از پدر پادشاه شد و دولت ایشان در زمان او بغایت رسید [illegible] هیچکس از آن [illegible] متفاوت ندانست [illegible] و [illegible] تا [illegible] و فارس و عراق [illegible] چند سال [illegible] سلطنت او [illegible] از [illegible] خروج چنگیز [illegible] لشکر [illegible] منهزم شده [illegible] رفت لشکریان او را تعاقب کرده [illegible] در جزیره [illegible] وفات یافت در ۶۱۷ [illegible] قتل عام کردند [illegible] چنگیزخان [illegible]

بیست [illegible] عام

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش بعد از وفات [illegible] از جزیره [illegible] رفته [illegible] با چنگیزخان [illegible] و [illegible] شجاع و دلیر بود در [illegible] چنگیزخان [illegible] محاربات عظیم [illegible] سلطان [illegible] جمع [illegible] چنگیزخان [illegible] ایران [illegible] مدت سلطنت [illegible] قاآن بن چنگیزخان لشکر [illegible] فرستاده در ۶۲۸ منهزم [illegible] دیگر کس او را [illegible] مدت سلطنت

[illegible] عام

سلطان غیاث الدین و سلطان رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قدری از آن سلطان جلال الدین پیشتر [illegible] در عراق سلطنت کردند و در آخر رکن الدین [illegible] مقتول گشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان کشت و دولت خوارزمشاهیان بسر رسید کل شیء هالک الا وجهه

[illegible] عام

اتابکیان و ایشان چند شعبه اند یک شعبه در ایران و یک شعبه دیگر در شام و عراق و غیره سلطنت کرده اند [illegible] شعبه

اتابکان فارس مشهور به سلغریان شعبه — اتابکیان شام و دیاربکر شعبه — اتابکیان جزیره و موصل شعبه

[illegible] شام و عراق [illegible] سلطان [illegible]

اتابکان فارس که مشهور به سلغریان اند یازده نفرند و مدت ملک ایشان صد و بیست سال [illegible] رفته از [illegible]

[illegible] عام

اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود [illegible] سلطان مسعود سلجوقی خروج کرده ملک فارس را [illegible] خود درآورد و در [illegible] درگذشت

[illegible] عام

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود بعد از برادر سلطنت فارس [illegible] سلطان [illegible] طغرل سلجوقی [illegible] ملک [illegible] و در [illegible] حیات [illegible]

[illegible] عام

اتابک مظفرالدین تکله بن زنگی بعد از پدر پادشاه شد [illegible] عادل و خواجه امین الدین کازرانی صاحب کرامات [illegible] بود وزیر او بود و تکله در ۵۹۰ وفات یافت

[illegible] عام

اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر [illegible] بعد [illegible] پادشاه [illegible] محاربات [illegible] سعد بن زنگی [illegible] و در سنه ۵۹۹ [illegible]

[illegible] عام

اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعد بن زنگی بعد از فوت برادر پادشاه شد در سخاوت حاتم روزگار و در شجاعت رستم کارزار بود و بارها لشکر به خوارزم و عراق برد [illegible] سلطان [illegible] اکرام [illegible] [illegible] [illegible] دخول [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] محمد [illegible] [illegible] در سنه ٦٢٣ بدار بقا رفت

مدت [illegible]

اتابک مظفرالدین ابوبکر قتلغ خان بن سعد بن زنگی بعد از پدر پادشاه شد [illegible] عدل و [illegible] در اطراف [illegible] شایع گشت [illegible] [illegible] در عهد او مملکت فارس رونق تمام یافت و در سنه ٦٥٨ بدار بقا رفت

مدت سلطنت [illegible]

اتابک مظفرالدین سعد بن ابوبکر بعد از پدر پادشاه شد و مدت دوازده روز حکمرانی کرد [illegible] [illegible]

مدت حکمرانی [illegible]

اتابک محمد بن سعد [illegible] بعد از فوت پدر پادشاه شد [illegible] ترکان خاتون [illegible] در سنه [illegible] [illegible] [illegible] فوت [illegible]

اتابک محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی بعد از [illegible] پادشاه شد [illegible] [illegible] در سنه ٦٦١ [illegible] [illegible] او را اسیر و قتل ساخت

اتابک مظفرالدین سلجوق شاه بن سلغرشاه بن [illegible] بعد از محمد شاه [illegible] ترکان خاتون [illegible] [illegible] [illegible] سلجوق شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مدت سلطنت [illegible]

اتابک آبش خاتون بنت سعد بن ابوبکر بعد از سلجوق شاه پادشاهی [illegible] [illegible] منکوتمر بن هلاکوخان [illegible] [illegible] سلغریان [illegible] در سنه ٦٨٦ [illegible]

اتابکان شام و جزیره هر چند غرض [illegible] احوال سلاطین ایران است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] احوال [illegible] [illegible]

اتابکان شام و دیار بکر [illegible] [illegible] [illegible] آق سنقر [illegible] سلطان ملکشاه سلجوقی [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] [illegible]

آق سنقر [illegible] ملکشاه [illegible] حاکم حلب [illegible] [illegible] [illegible] وفات یافت

عمادالدین زنگی بن آق سنقر در سنه ٥٢١ [illegible] سلطان محمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در سنه ٥٤١ [illegible]

نورالدین محمود بن عمادالدین زنگی بعد از پدر پادشاه شد [illegible] عادل [illegible] [illegible] [illegible] در سنه ٥٦٩ وفات یافت [illegible]

ملک صالح بن نورالدین [illegible] وفات پدر یازده ساله بود [illegible] صلاح الدین یوسف [illegible] [illegible] در سنه ٥٧٧ بدار بقا رفت

سیف الدین غازی بن عمادالدین زنگی بعد از پدر [illegible] [illegible] [illegible] در سنه ٥٤٤ [illegible]

سیف الدین [illegible] بن عمادالدین [illegible] [illegible] در سنه ٥٧٦ وفات یافت

سیف الدین غازی بن مودود بن عمادالدین بعد از پدر [illegible] حکومت [illegible] در سنه ٥٧٦ بدار بقا رفت

عزالدین مسعود بن مودود [illegible] برادر [illegible] در سنه ٥٨٩ [illegible] رفت

نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بعد از [illegible] [illegible] سال سلطنت [illegible] [illegible] عزالدین مسعود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وفات یافت [illegible] بدرالدین لؤلؤ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اتابکان عراق و آذربایجان از اتابکان شرق بحکومت رسیده‌اند از سنه ۵۳۱ الی سنه ۶۲۲ در عراق و آذربایجان پادشاهی کرده‌اند

[illegible] عام

اتابک ایلدگز از غلامان سلطان مسعود سلجوقی بوده [illegible] داشت بامارت رسید سلطان مسعود زن برادر طغرل را مادر سلطان ارسلان را بعقد [illegible] داد و ایلدگز را از آن زن دو پسر بود جهان پهلوان محمد و قزل ارسلان [illegible] ایلدگز چون [illegible] سلطان ارسلان بی استصواب او [illegible] اقدام نمیکرد مدت بیست سال مطاع و مطلع بود در سنه [illegible] درگذشت

[illegible] عام

جهان پهلوان اتابک محمد بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق سلطنت [illegible] و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را [illegible] ساله بود بتخت نشاند و برادر خود قزل ارسلان را [illegible] پادشاهان [illegible] ملوک شرق و غرب از او [illegible] نام خلیفه [illegible] در سنه [illegible] درگذشت

[illegible] عام

اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز بعد از برادر جهان پهلوان از تبریز بعراق آمده [illegible] سلطان طغرل را محبوس نمود [illegible] اراده [illegible] عراق [illegible] تا [illegible] بر رکاب قزل ارسلان [illegible]

پنج عام

اتابک ابوبکر بن جهان پهلوان بعد از کشته شدن قزل ارسلان در تبریز پادشاهی [illegible] در سنه ۶۰۷ [illegible] رفت

[illegible] عام

قتلغ اینانج بن جهان پهلوان بعد از کشتن سلطان طغرل سلطان تکش خوارزمشاه [illegible] و در سنه ۵۹۳ [illegible] خوارزمشاهیان [illegible] کشته شد

[illegible] عام

اتابک مظفر بن ازبک بن اتابک محمد بعد از ابوبکر [illegible] از پادشاهان [illegible] خوارزمشاه [illegible] در قلعه [illegible] در سنه ۶۲۲ درگذشت دولت اتابکیه [illegible]

[illegible] عام

اسمعیلیان [illegible] شیعه‌اند یک شعبه در ایران و شعبه دیگر در مغرب سلطنت کرده‌اند

اسمعیلیان ایران	اسمعیلیان مغرب [illegible] و ملاحده اسمعیلیان ایران	اسمعیلیان مغرب و دول [illegible]
[illegible]	مدت حکومت	[illegible] عام

اول اسمعیلیان ایران [illegible] از خوانده میشوند و ملاحده نیز گویند [illegible] از سنه ۴۸۳ الی سنه ۶۵۴ حکومت کرده‌اند [illegible] نیز گویند اول [illegible]

[illegible] مدت حکومت [illegible] عام

حسن صباح [illegible] مدت حکومت [illegible] قتل کرد [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible] حضرت [illegible] تا [illegible] الموت [illegible] الموت [illegible] مدت حکومت [illegible] عام

[illegible] در ایام [illegible] مدت چهارده سال [illegible] حاکم [illegible] در سنه ۵۳۲ [illegible] مدت حکومت

[illegible] عام

محمد بن بزرگ امید بعد از پدر حاکم [illegible] در سنه [illegible]
ریاست کرد [illegible] نام به اعتقاد مردم را [illegible]
در آن [illegible] باطله کرد و دعوی امامت [illegible]
[illegible] مردم را جمع کرد [illegible]
امامت و اعتقاد امامت [illegible]
که مردم [illegible] در سنه [illegible] بدار [illegible] رفت
[illegible] عام

حسن بن محمد بعد از پدر پادشاه شد و دعوی امامت کرد در
سنه [illegible] در پای قلعه الموت مردم را
جمع کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible] عام

خوارزمشاه محمد بن [illegible] بعد از پدر پادشاه
[illegible] پدر [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
در سنه [illegible] جلال الدین [illegible]
[illegible] عام

خوارزمشاه جلال الدین [illegible] بعد از پدر پادشاه شد
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سنه [illegible] درگذشت
[illegible] عام

خوارزمشاه علاء الدین [illegible] بعد از پدر پادشاه
[illegible]
در سنه [illegible]

خوارزمشاه [illegible] الدین [illegible] بن علاء الدین محمد بعد از پدر پادشاه
[illegible] پدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مدت حکومت [illegible] عام

[illegible] عام

[illegible]

۳۴

اسمعیلیان

[illegible] اسمعیلیان مغرب [illegible] تحقیق احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] عام

اسمعیلیان مغرب [illegible] حضرت امام جعفر صادق
[illegible] اسمعیل [illegible] در سنه ۲۹۸
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible] عام

ابو القاسم محمد [illegible] المهدی [illegible] [illegible] عام

القائم بامر الله [illegible] محمد بعد از پدر حاکم شد در سنه ۳۲۲ [illegible]
[illegible] عام

المنصور [illegible] اسمعیل [illegible]
امام جعفر صادق [illegible] اسمعیل [illegible]
صادق علیه السلام [illegible] عام

المعز لدین الله [illegible] بعد از پدر پادشاه [illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
درگذشت [illegible] عام

العزیز بالله [illegible] بعد از پدر
حاکم [illegible] در سنه [illegible] درگذشت
[illegible] عام

الحاکم بامر الله [illegible] بعد از پدر پادشاه شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible] عام

الظاهر [illegible] بعد از پدر [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] در سنه [illegible]
[illegible] رفت
[illegible] عام

المستنصر [illegible]
[illegible]
[illegible]
در سنه [illegible] وفات یافت [illegible] عام

[illegible]

المستعلی بالله ابو القاسم احمد بن مستنصر کوچکترین پسران ... سالی ... برادر خود نزار را گرفته در قاهره محبوس کرد در عهد مستعلی فرنگیان بیت المقدس متصرف شده هفتاد هزار از مسلمانان را بقتل رسانیدند مستعلی در ۴۹۵ در قاهره مرد

[illegible] عام

الآمر باحکام الله ابو علی منصور بن مستعلی بعد از پدر حاکم و ... در ۵۲۴ کشته شد

مدت حکومت

[illegible] عام

الحافظ لدین الله ابو میمون عبد المجید بن محمد بعد از برادرزاده پادشاه شد و در ۵۴۴ درگذشت

[illegible] عام

الظافر بالله ابو منصور بن حافظ بعد از پدر ... وزیرش او را در ۵۴۹ کشت

[illegible] عام

الفائز بالله ابو القاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر پادشاه شد و او مصروع بود در ۵۵۵ درگذشت

[illegible] عام

العاضد لدین الله ابو محمد عبد الله بن یوسف بن حافظ بعد از فائز ... شد در عهد او فرنگیان قصد مصر کردند از شام استمداد کرد صلاح الدین به مدد او آمده وزیر شاور را کشت روز جمعه دوم محرم ۵۶۷ خطبه بنام مستضی عباسی کرده عاضد بعد از ده روز درگذشت و دولت این طبقه بپایان رسید

[illegible] عام

آل ایوب

آل ایوب

آل ایوب و غلامان که در مصر وغیره سلطنت کرده‌اند [illegible] عام

آل ایوب ایشان هشت نفر بودند مدت حکمرانی از ۵۶۷ الی ۶۴۸ اول ایشان ملک صلاح الدین ابن ... عم او بعد عاضد از شام بمصر آمده شاور وزیر عاضد را بسبب مخالفت با عاضد کشته خود وزیر عاضد شده بود در زمان عاضد در ۵۶۷ خطبه بنام مستضی عباسی کرد بعد از فوت عاضد در ۵۶۷ بر ملک مصر مستولی شده ملقب بلقب ... و در ۵۷۰ شام را نیز متصرف در آورد و در ۵۸۳ بیت المقدس را از تصرف فرنگیان بیرون آورده شهر عکه را نیز ضبط نمود و در ۵۸۹ وفات یافت و هفت نفر دیگر از آل ایوب در آن ملک حکومت کردند

[illegible] مدت حکومت

غلامان ایشان را چرا که ترکمان خوانند و ایشان ... مدت حکمرانی از ۶۴۸ الی ۹۲۳ ... بعد از سلطنت آل ایوب سلطنت مصر وغیره بغلامان رسید و از غلامان بعضی بعد بعضی متصرف شده تا آنکه در اواخر ۹۲۲ پادشاه روم سلیم شاه بر مصر مستولی شده سلطنت را از غلامان بیرون برد ... مشهور شده بود ... جنگ ... و دولت از غلامان بیرون شده و تا سنه ۹۴۳ روم و مصر و شام و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف سلیمان بن سلیم شاه بود

مدت حکومت

[illegible] عام

صلاح الدین [illegible] عام

[illegible] عام

غلامان ترکمان [illegible] عام

[illegible] عام

سلاطین قراختائی که در کرمان سلطنت کرده‌اند

مدت حکومت	

براق حاجب از امرای گورخان قراختائی بود و در زمان
سلطان محمد خوارزمشاه آمد و امارت یافت
[illegible] و از آنجا به هرات رفت و در آنجا [illegible]
مشغول [illegible] به کرمان مستولی شد سلطنت با اسم خود کرده
از [illegible] و در زمان چنگیز خان [illegible] اطاعت نموده
[illegible] درسنه [illegible] درگذشت

مدت حکومت

سلطان رکن الدین مبارک خواجه پسر براق حاجب
بعد از پدر پادشاه شد و بعد از [illegible] سال در
سنه [illegible] بحکم منکوقاآن معزول شده و [illegible]
[illegible] نیز [illegible] سلطان قطب الدین کشته شد

مدت حکومت

سلطان قطب الدین محمد پسر حمید پور برادرزاده
براق حاجب است به فرمان منکوقاآن سلطنت
کرمان بر او مسلم شد و عمارات عالیه ساخته
و در سنه ۶۵۵ درگذشت

مدت حکومت

سلطان حجاج پسر قطب الدین بعد از پدر پادشاه شد
و فرمان منکوقاآن در کرمان سلطنت کرد چون کودک بود منکوحه
پدرش قتلغ ترکان که هم دختر براق حاجب بود [illegible]
منکوحه [illegible] مدتی ملک و حاکم شد و بعد از آنکه سلطان
حجاج بسن رشد رسید قتلغ ترکان را احترام میکرد
قتلغ ترکان رنجیده به درگاه [illegible] رفت حکم گرفت
که سلطان حجاج دخالت نکند قتلغ ترکان حاکم شد و حکومت
[illegible] در سنه [illegible] است [illegible] سال حکومت
کرده [illegible] مدت حکومت سلطان حجاج [illegible] سال
و قتلغ ترکان [illegible] سال است

قتلغ ترکان زن براق حاجب بعد از اخراج
سلطان حجاج فرمان فرما شد

مدت حکومت

سلطان جلال الدین سیورغتمش پسر قطب الدین بعد از
قتلغ ترکان بحکم ارغون خان پادشاه کرمان شد دختر
[illegible] که [illegible] خواتون را در نکاح
داشت در سنه ۶۹۱ بحکم گیخاتو خان معزول شد

مدت حکومت

پادشاه خواتون زن سلطان قطب الدین [illegible]
گیخاتو خان بود بعد از معزول شدن سیورغتمش بحکم گیخاتو خان پادشاه
کرمان شد و برادر خود سیورغتمش را کشت و بعد از آنکه
خاتون منکوحه سیورغتمش و دختر شاه عالم خواتون [illegible]
حامله بایدو خان بود بحکم بایدو خان [illegible] پادشاه خواتون
را انتقام سیورغتمش خان کشتند پادشاه خواتون زنی
عاقله و [illegible] شعر خوب میگفت این رباعی از اوست
رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]

مدت حکومت

سلطان مظفر الدین محمد شاه پسر سلطان حجاج بحکم [illegible]
خان در سنه [illegible] سلطنت کرمان رسید و از [illegible]
خوب [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible]

مدت حکومت

سلطان قطب الدین شاه جهان پسر سیورغتمش بعد از عم زاده پادشاه
کرمان شد بعد از [illegible] سال حکومت [illegible] او را عزل کرد
[illegible] و دیگر خبری [illegible]
[illegible] قتلغ [illegible] مظفر الدین [illegible]
[illegible] شاه شجاع و شاه محمود [illegible]

[illegible]

سلاطین [illegible] از سلاطین [illegible] در زمان سلاطین مغول بعد از سلطان [illegible] ابوسعید حکومت کرده‌اند [illegible]
[illegible] مدت سلطنت [illegible] سال

سلاطین مغول یعنی چنگیزیان اول [illegible] و دیگر [illegible] ملکان [illegible] از سنه ۵۹۹ الی سنه ۷۳۶ [illegible]
الی سنه ۷۳۶ [illegible] سال [illegible] که [illegible]
[illegible] مدت سلطنت [illegible] سال

چنگیز خان و ذریه او
[illegible] مدت [illegible] سال

چنگیز خان بن یسوکا بهادر بن برتان بهادر بن قبل خان بن تومنه خان
بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن [illegible] خان [illegible]
[illegible] نسب [illegible] یافث بن نوح ع [illegible] می‌رسد [illegible]
[illegible] و نام چنگیز خان [illegible] است [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible] مجموع سلاطین مغول [illegible]
[illegible]
است [illegible] چنگیز خان [illegible] در وقت [illegible]
[illegible]
[illegible] در سنه [illegible] و در سنه ۵۹۹ [illegible] سلطنت
رسید [illegible] سال از سلطنت او [illegible]
چنگیز خان [illegible] چنگیز خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مغول [illegible]
[illegible]
بلاد اسلام [illegible] چنگیز خان در سنه ۶۲۴ [illegible] در سنه ۶۲۴ [illegible]
مدت سلطنت [illegible] سال

اوکتای قاآن بن چنگیز خان بعد از پدر بدو سال [illegible]
[illegible] در سنه ۶۲۶ و [illegible] در سنه ۶۳۹ [illegible] پادشاه
[illegible] مغول [illegible] پادشاه [illegible] قاآن
[illegible] قاآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
سلطنت [illegible]
[illegible]
[illegible]
بالجمله در سنه ۶۲۶ [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین [illegible]
[illegible] و ممالک ایران
[illegible]
[illegible]
پادشاه [illegible] در سنه ۶۳۹ [illegible]
تولی [illegible] در سنه ۶۳۹
مدت سلطنت [illegible] سال

[illegible]

۳۷

کیوک خان بن اوکتای قاآن بعد از پدر [illegible] سال در
سنه ۶۳۹ [illegible] تولی در سنه ۶۴۳ پادشاه [illegible]
[illegible] حکم [illegible] مغول [illegible]
است [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible]
[illegible] کیوک خان [illegible]
[illegible] سلطنت در
سنه ۶۴۶ [illegible] تولی
در سنه ۶۴۳
مدت سلطنت

منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از [illegible]
سال در سنه ۶۵۰ [illegible] خان بن [illegible] خان بن چنگیز خان
[illegible] پادشاه [illegible] عدل و انصاف
[illegible] اسلام کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
قبلای قاآن [illegible] و هلاکو خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
در سنه ۶۵۵ [illegible] قاآن [illegible]
تولی در سنه ۶۵۶ [illegible]
مدت سلطنت

در سنه [illegible] بعد [illegible] قاآن [illegible] تولی
[illegible]
[illegible]

[illegible] عام

هلاکو خان و غیره

مدت سلطنت	سن [illegible]

هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بفرمان برادرش منکو قاآن در سنه [illegible] از جیحون عبور کرده با ایران آمد. قلاع ملاحده را [illegible] [illegible] خورشاه [illegible] بقتل [illegible] بعد از آن بعراق آمده با الموت رفته [illegible] از قلعه میمون [illegible] [illegible] [illegible] بغداد رفته مستعصم خلیفه را با [illegible] در سنه [illegible] بقتل آوردند بعد از آن غارت و قتل عام کردند و مشهور است که در بغداد [illegible] هزار [illegible] کشته شده و هلاکو خان ملک [illegible] بود و حکما را [illegible] علوم [illegible] کرد [illegible] و علاوه [illegible] کیمیاگران [illegible] [illegible] [illegible] او را [illegible] در سنه [illegible] [illegible] در تاریخ وفات او [illegible]

قطعه [illegible] هلاکو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مدت سلطنت [illegible]

[illegible] [illegible] وزارت را [illegible] [illegible] داد

اباقا خان بن هلاکو خان بعد از پدر بفرمان [illegible] قبلای قاآن پادشاه [illegible] ایران [illegible] [illegible] براق خان پادشاه [illegible] اباقا خان مظفر شده بعد از هفده سال پادشاهی در سنه [illegible] در همدان وفات یافت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در همدان [illegible] [illegible] [illegible]

مدت سلطنت

۳۸

احمد خان بن هلاکو خان بعد از برادر در ایران پادشاه شد در سنه [illegible] [illegible] پادشاه [illegible] [illegible] بشرف اسلام مشرف گشت [illegible] [illegible] بعد از دو سال و دو ماه ارغون خان بن اباقا خان بر او خروج کرده او را در سنه [illegible] بکشت

ارغون خان بن اباقا خان بن هلاکو خان بعد از احمد خان پادشاه شد خواجه شمس الدین صاحب دیوان را [illegible] و [illegible] سال در وزارت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سعد الدوله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ارغون خان بعد از هفت سال در سنه [illegible]

گیخاتو خان بن اباقا خان بعد از برادرش ارغون خان مدت سه سال و [illegible] پادشاهی کرد و وزارت را [illegible] صدرالدین احمد خالدی داد [illegible] پادشاهی [illegible] [illegible] چاو [illegible] رواج [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بایدو خان بر او خروج کرده [illegible] بایدو خان [illegible] [illegible] [illegible] واقعه در سنه ۶۵۴ [illegible]

مدت سلطنت

بایدو خان بن طرغای بن هلاکو خان بعد از گیخاتو خان پادشاه شد غازان خان بن ارغون خان [illegible] [illegible] [illegible] غازان خان مسلمان شده [illegible] [illegible] بایدو خان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واقعه در سنه ۶۵۳ روی داد

مدت سلطنت

غازان خان بن ارغون خان بن اباقا خان بعد از عم‌زاده در سلخ
ذیحجه ۶۹۴ پادشاه شد و داد عدل و داد کرد و در ترویج دین
اسلام کوشید و در ۶۹۹ در حدود دمشق با مصریان
جنگ کرده مظفر شد و دمشق رفته از آنجا مراجعت کرده
بایران آمد و در نواحی قزوین در ۷۰۳ درگذشت نعش
او را بتبریز برده در گنبدی که خود بجای شنب غازان ساخته بود
که شنب غازان مشهور است دفن کردند پیش از او دیگر از
پادشاهان مغول را کسی [illegible] نبود

مقررا

آثار

عمارت غازان	مسجد جامع
خانقاه	دار الشفا
ربع رشیدی	حمام العادل

مدت سلطنت

اولجایتو خان سلطان محمد خدابنده بن ارغون
خان بن اباقا خان بعد از برادر در ۷۰۳ در تبریز پادشاه شد
از پادشاهان مغول نامش [illegible] پادشاه شد و داد عدل
بداد و رعایای او همه [illegible] کرد و مذهب [illegible]
تشیع را رواج داد و کرد تا در جمیع ممالک ایران
خطبه بنام دوازده امام خواندند و در سنه ۷۰۵
شهر سلطانیه را بنا کرد و بعد از دوازده سال و نه ماه از سلطنت
او گذشت بعد از [illegible] از تبریز در [illegible]
سنه ۷۱۶ وفات نمود او را در مقبره که در گنبدی که از برای
خود در سلطانیه بنا نموده بود دفن کردند

آثار

مقررا

شهر سلطانیه	شهر سلطان آباد
دولت [illegible] آباد	

مدت سلطنت

سلطان ابو سعید بهادر خان بن سلطان محمد خدابنده بعد از
پدر پادشاه شد چون کودک [illegible] بود امور سلطنت بدست
امیر چوپان [illegible] بود و امیر چوپان [illegible]
خراسان را به پسر [illegible] داده و کردستان را به پسر دیگر
[illegible] و دیار بکر و روم را به پسر دیگر [illegible]
پسر دیگر [illegible] دمشق را [illegible] کرد با [illegible]
[illegible] شاه [illegible] است و در [illegible] از
سایر سلاطین مغول ممتاز [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] نام کرده [illegible] امیر چوپان [illegible] شده [illegible]
بغداد خاتون [illegible] که [illegible] اتفاق [illegible]
در زمینه [illegible] امیر چوپان [illegible]
کرد [illegible] بعد [illegible] را طلاق گفته
سلطان [illegible] در آورده [illegible] و خانان [illegible]
سلطنت را در قبضه قدرت [illegible] و [illegible]
[illegible] و بعد از نوزده سال پادشاهی در ۷۳۶ وفات کرد
در [illegible] بعد از او [illegible] سلاطین مغول [illegible]
[illegible] و در هر طرف از امیران پادشاهی [illegible]
چنانکه مذکور خواهد شد

مدت سلطنت

اربا خان جنس از نسل سلطان ابو سعید کسی نماند اربا خان را
که از نسل اریق بوکا بن تولی خان [illegible]
[illegible] خواجه رشید [illegible] پادشاهی [illegible] چون [illegible]
بیعه پادشاه [illegible] سلطان ابو سعید [illegible]
[illegible] خان [illegible] سلطنت [illegible] توجه
ارپا خان [illegible] در [illegible] ۷۳۶
[illegible] شده بعد از آن [illegible]

مدت سلطنت

موسی خان و غیره

مدت سلطنت [illegible] عام

موسی خان بن علی خان بن بایدو خان بعد از کشته شدن ارپا خان در سنه [illegible] در آذربایجان بتخت نشست امیر شیخ حسن جلایر که بشیخ حسن بزرگ مشهور است محمد خان را هم از نسل هولاکو خان از برای سلطنت برداشت [illegible] در روم و کرج لشکر [illegible] موسی خان و علی پادشاه جنگ کرده علی پادشاه را کشت و موسی خان فرار نمود [illegible]
مدت سلطنت

عام

محمد خان بن ایل تیمور بن عنبرچی بن منگو تیمور بن هولاکو خان بعد از کشته شدن علی پادشاه و شکست موسی خان در سنه [illegible] بتخت نشست و امیر شیخ حسن [illegible] طغا تیمور خان هم [illegible] موسی خان با وجود محمد خان و امیر شیخ حسن [illegible] منهزم و موسی خان را [illegible] کشته [illegible] چوپانیان [illegible] محمد خان امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] محمد خان را [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] رفت
مدت سلطنت [illegible]

طغا تیمور خان چون شنید محمد خان پادشاه شد [illegible] جمعیت کرده باتفاق موسی خان بجنگ محمد خان آمده منهزم شد و بجرجان گریخت بعد از چندی بجنگ ساتی بیک خاتون آمده منهزم و در سنه [illegible] آذربایجان [illegible] بر سر او زده او را کشت
مدت سلطنت

عام

ساتی بیک خاتون بنت سلطان محمد خدابنده بعد از قتل محمد خان [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] در سنه [illegible] سلطنت او [illegible] طغا تیمور خان [illegible] آمده امیر شیخ حسن کوچک [illegible] ساتی بیک خاتون و امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] طغا تیمور خان [illegible] بعد از چندی [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ [illegible] ساتی بیک خاتون [illegible] سلیمان خان [illegible]
مدت سلطنت

[illegible]

40

سلیمان خان بن محمد بن [illegible] بن یشمت بن هولاکو خان بعد از عزل ساتی بیک خاتون او را در حباله نکاح در آورده بعد از آن امیر شیخ حسن بزرگ از [illegible] چوپانیان [illegible] زده شده به بغداد رفت و جهان تیمور خان را پادشاه برداشت
مدت سلطنت

عام

جهان تیمور خان بن الافرنگ بن کیخاتو خان بن اباقا خان بقصد [illegible] امیر شیخ حسن کوچک بود [illegible] و امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را [illegible] معزول کرد [illegible] امیر شیخ حسن کوچک [illegible] شده [illegible]
مدت سلطنت

[illegible] ماه

انوشیروان خان [illegible] امیر شیخ حسن بزرگ بعد از عزل جهان تیمور خان او را پادشاه [illegible] نمود [illegible] تا [illegible] دیگر کسی در ایران از نژاد [illegible] پادشاه نشد
مدت سلطنت

[illegible] ماه

سلطان محمد

ذکر طوایف که در زمان سلاطین مغول بعد از سلطنت سلطان ابوسعید حکومت کرده‌اند چون بعد از سلطنت
سلطان ابوسعید سلاطین چنگیزخانی که سلاطین مغول در ایران استقلالی نیافتند هر طایفه از امرای بزرگ
حکومت داشت ولایتی را متصرف شدند و بعضی از ایشان حکومت آل شیخ حسن و چوپانیان و ... است
طایفه اول
اول سلسله — مدت حکومت — عام

ذکر چوپانیان
امیر چوپان از امرای سلسله ... در زمان غازان خان و اولجایتو خان سلطان محمد خدابنده از امرای
بزرگ بود و در عهد ابوسعید خدمت ... از ده سال مدار سلطنت بر او بود امیر چوپان پسر ملک ... قتلغ ...
بهادر سلدوز است به عمارت و محاسن صفات آراسته در راه مکه معظمه ... در مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات
بسیار کرده ... در مکه معظمه ... بسبب مخالفتی با سلطان ابوسعید کرد در هرات در
سنه ۷۲۸ بدست ملک غیاث الدین امیر چوپان که به او پناه برده بود بفرمان سلطان ابوسعید کشته شد گویند در بقیع
مدفون است و اولاد بسیار داشت اول امیر حسن والی خراسان بود در جوار ... زخم خورده در گذشت دوم
امیر تیمورتاش والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفته در آنجا بفرمان ملک ناصر بقتل رسید
سیم امیر دمشق خواجه نایب سلطان ابوسعید بود ... در سنه ۷۲۸ بفرمان سلطان بقتل رسید
چهارم امیر محمود والی گرجستان بود بفرمان سلطان در ... بقتل رسید پنجم ... بفرمان ملک
غیاث الدین ... گویند نعش او را با نعش پدر بمکه بردند ششم امیر سیورغان ...
دیار بکر بود ... ملکان پسر امیر شیخ حسن بزرگ بقتل رسید هفتم امیر ... در تبریز بفرمان ملک
اشرف بقتل رسید هشتم و نهم سیورغان ... و امیر تیمورتاش هم پسران داشت ... امیر شیخ
حسن و دیگری ملک اشرف مدت نوزده سال ... و بقول بعضی بیست سال در آذربایجان
و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حکومت کردند ... گفته‌اند اول اصح است
نه نفر — مدت حکومت
نوزده سال — عام

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از سلطان ابوسعید چنانکه گذشت حکومت
آذربایجان و دیار بکر و بعضی از عراق عجم استیلا یافته
پادشاهی داشت در ریاست تمام داشت چند روز
ساتی بیک خواتون را ... سلیمان خان را
چنانکه گذشت بسلطنت برداشت و امیر شیخ حسن
بزرگ چند نوبت با او محاربه کرد و همه نوبت
مغلوب شد در اواخر زوجه او عزت ملک در
شب ... در حرم ... خصیتین او را گرفته فشرد
تا بمرد این واقعه در سنه ۷۴۴ اتفاق افتاد
مدت سلطنت

سلطان ... دو عام

ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از
برادر بر ممالک ... آذربایجان و عراق عجم و ایران حاکم شد
... چند روزی ... انوشیروان خان را بسلطنت برداشت
بعد از آن خود مشغول گردید و دعوی استقلال کرد
... ظلم و ستم بسیار کرد ...
... جمع کرد ...
... مجلس ... مردم ... از ظلم
او ... کرده ... شیخ صدر الدین ...
... بجانب قبچاق
رفته ... جانی بیک پادشاه
دشت قبچاق ... شده ... قاضی ...
ملک اشرف ... کرده پادشاه ...
جانی بیک ... لشکر ... متوجه تبریز شد ملک اشرف
را ... در سنه ۷۵۸ بدست ... قتل
... مردم جانی
بیک ... آن ... گردید ...
... در ... جانی بیک
... گیلان ...
... فرمود ...
... شرح ... جانی بیک ... مدت سلطنت

حکومت — عام

طبقهٔ هفتم ایلکانیان قوم ایلکانیان [illegible] در زمان چنگیزخان نوئین و لشکرکش بوده اند و از ایشان امیر حسن بزرگ که پسر امیر ایلکان از زمان
سلطنت کیخاتوخان منصب امیرالامرائی داشته [illegible] باید خان کشته شد امیر حسن در زمان سلطان ابوسعید در
خراسان امیرالامرا بود و دختر او بغداد خاتون را در حباله نکاح داشت در محرم سنه ۷۳۶ بعد از او امیر شیخ حسن [illegible]
به پادشاهی رسید مدت بکمال حکومت کردند
[illegible] عام

امیر شیخ حسن بزرگ بن امیر حسین بن امیر آقبوقا بن ایلکان
داماد شیخ حسن بزرگ لقب بود در عهد سلطان ابوسعید ایالت
دیار بکر در روم با او تعلق بود و بعد از ارپاخان پادشاه
[illegible] آمده و چون امیر شیخ حسن کوچک [illegible]
خروج کرد میان ایشان محاربات عظیم واقع شده بالاخره
امیر شیخ حسن بزرگ بعراق عرب رفته در سنه ۷۵۷ بدار البقا
رفت در زمان او کوفه خراب شد [illegible]
مدت حکومت [illegible] عام

امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر پادشاه در
سنه ۷۵۷ در بغداد عازم آذربایجان [illegible]
[illegible] جنگ کرد [illegible]
فرار کرد امیر شیخ اویس [illegible]
رفته [illegible] آمده [illegible]
[illegible] در سنه ۷۷۶ درگذشت
مدت حکومت [illegible] عام

سلطان حسین بن شیخ اویس [illegible]
در زمان او [illegible] بعد از
شش سال پادشاهی برادرش سلطان احمد بر او خروج
کرده او را در سنه ۷۸۴ بکشت در [illegible]
مدفون است
مدت حکومت [illegible] عام

سلطان احمد بن شیخ اویس [illegible]
از سلطنت [illegible] امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] بعد از فوت سلطان [illegible]
بعد از وفات امیر تیمور [illegible] سلطنت عراق
عرب رسید [illegible] قرایوسف ترکمان [illegible]
منهزم [illegible]
[illegible] در سنه ۸۱۳ [illegible]
بقتل رسید
[illegible] عام

۴۲

هشتم امیر شیخ ابواسحق بن امیرشاه محمود [illegible] است و او در زمان پادشاهان مغول [illegible]
[illegible] وفات [illegible]
[illegible] در زمان سلطان ابوسعید
[illegible] سلطان ابوسعید [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] داد [illegible] ملک اشرف [illegible]
شیخ حسن [illegible] بعراق آمده امیر شیخ ابواسحق [illegible] حکومت [illegible] ملک اشرف
[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] ملک اشرف [illegible]
[illegible] ملک اشرف [illegible] شیخ حسن کوچک [illegible]
[illegible] امیر شیخ ابواسحق [illegible] بعد از آن امیر مبارز الدین محمد مظفر [illegible]
[illegible] آمده امیر شیخ ابواسحق [illegible] امیر مبارز الدین [illegible]
ابواسحق [illegible] شیراز [illegible] امیر مبارز الدین [illegible] از شیراز بیرون کرده [illegible] امیر شیخ ابواسحق در سنه ۷۵۴
سلطنت نشسته سکه و خطبه بنام خود کرد [illegible]
[illegible] عدل [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] شیخ [illegible]
خواجه حافظ [illegible] شعر [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] امیر مبارز الدین [illegible]
در میدان سعادت شیراز [illegible] در سنه ۷۵۸ [illegible] بقتل رسید [illegible]
ده سال [illegible] حکومت کرد الملک لله الواحد القهار
مدت سلطنت [illegible] عام

امیر مظفر [illegible] آل مظفر [illegible] فرمانروایی [illegible] جد امیر مبارز الدین محمد است
و پدرش [illegible] در خواف خراسان است در زمان هجوم لشکر چنگیز [illegible] آمده بود و بعد از او [illegible]
ابو [illegible] در [illegible] اتابکان [illegible] بود [illegible]
[illegible] آمده [illegible] شمس الدین [illegible] یزد [illegible]
محمود [illegible] امیر مظفر [illegible] امیر مبارز الدین [illegible]
سلطان [illegible] امیر مظفر [illegible] ارغون [illegible]
[illegible] شاه [illegible] داده [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] ارغون [illegible] بعد از وفات ارغون خان [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] امارت یزد و [illegible] در سنه ۷۰۰ امیر مبارز الدین محمد
[illegible] در سلطان محمد خدابنده [illegible] در [illegible] ذی القعده الحرام سنه ۷۱۳ [illegible]
سنه ۷۱۳ [illegible] وفات یافت [illegible] نقل کرده [illegible]
مبارز الدین محمد [illegible] دختر [illegible] شاه سلطان [illegible]
[illegible] عام

امیر مبارز الدین محمد [illegible] پدرش وفات یافت
سلطان ابو سعید [illegible] تربیت کرده حکومت یزد [illegible]
سلطان ابو سعید [illegible] سلطنت
[illegible] حکومت [illegible] و [illegible]
چهل سال حکومت در سنه ۷۶۰ [illegible] اصفهان پسرش شاه شجاع
[illegible] محبوس [illegible] بعد از [illegible]
در سنه ۷۶۵ وفات [illegible]
[illegible] عام
مدت سلطنت
[illegible] عام
در یزد و کرمان [illegible] عام
در کرمان حکومت کرد [illegible] عام
در عراق و فارس
چهار عام

ابو الفوارس جلال الدین شاه شجاع بن امیر مبارز الدین محمد
پدرش را کور و محبوس ساخت [illegible] لطف طبع [illegible]
[illegible] و بکمال [illegible] و شجاعت [illegible]
شاگرد [illegible] در علم [illegible]
[illegible] علاء [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible]
در سنه ۷۸۶ وفات یافت از شاه شجاع تاریخ [illegible]
مدت سلطنت
[illegible] عام [illegible]

[illegible]

قطب الدین شاه محمود بن امیر مبارز الدین چون پدر کور
کرد و محبوس ساخت او حاکم اصفهان شد و با برادر شاه شجاع مخالفت
در زمان سلطنت اصفهان با هم جنگ کرده بعد از [illegible] سال
حکومت در نهم شهر شوال سنه ۷۷۶ در اصفهان درگذشت
مدت حکومت
[illegible] عام

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر پادشاه
میان او و پسر عم شاه یحیی و شاه منصور [illegible]
زیاد [illegible] شده در آخر [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible]
گفته نزد شاه منصور [illegible] شاه منصور او را [illegible]
بقلعه [illegible] امیر تیمور [illegible]
از آن قلعه بیرون آمده [illegible]
و در [illegible] وفات یافت
چهار عام

شاه منصور بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد [illegible]
[illegible] عام
[illegible] بعد از [illegible] سلطان زین العابدین [illegible]
شجاع [illegible] سلطنت [illegible]
و [illegible] بعد از [illegible] امیر تیمور در سنه ۷۹۵
[illegible] شاه منصور [illegible]
[illegible] در روز جمعه [illegible]
[illegible]
لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] دولت آل مظفر [illegible]
[illegible] تاریخ قتل شاه منصور است
مدت سلطنت
[illegible] عام

سلطان عماد الدین احمد بن امیر مبارز الدین محمد [illegible]
شاه شجاع حاکم کرمان بود بعد از شاه شجاع [illegible]
کرده [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] قتل [illegible]
امیر تیمور [illegible] آل مظفر [illegible] بقتل رسید
[illegible] عام

شاه یحیی بن مظفر بن امیر مبارز الدین محمد [illegible] شاه
شجاع حاکم یزد [illegible] سلطنت [illegible]
کرده [illegible] در قتل اصفهان [illegible] امیر تیمور
بقتل رسید
مدت حکومت
چهار عام

طایفهٔ پنجم ملوک کرت [illegible] مدت ملک ایشان یکصد و [illegible] سال [illegible] غیاث الدین [illegible] غور [illegible] ملک شاه [illegible]
[illegible]

ملک شمس الدین نبیرهٔ ملک کرت است [illegible] دختر زادهٔ ملک رکن الدین [illegible] عزالدین [illegible] سلطان غیاث الدین غوری [illegible] والی هرات [illegible] ملک رکن الدین [illegible] ملک شمس الدین [illegible] در سنه ۶۴۳ [illegible] شمس الدین [illegible] و بعد از [illegible] هرات و غور [illegible] [illegible] [illegible] وفات یافت

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در سنه [illegible] [illegible] هرات [illegible] ملک شمس الدین کهین [illegible] ملک [illegible] هرات [illegible] در سنه [illegible]

ملک فخر الدین بن ملک شمس الدین کهین [illegible] [illegible] حکومت هرات [illegible] [illegible] وفات یافت

ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین بعد از برادر [illegible] در سنه [illegible] حاکم هرات شد و در سنه ۷۲۹ وفات کرد [illegible] پسر ماند

ملک شمس الدین — ملک حافظ — ملک حسین — ملک باقر

ملک حافظ الدین بن ملک غیاث الدین بعد از برادر [illegible] در هرات حاکم شد و در سنه ۷۳۲ او را [illegible] غوریان کشتند

ملک معز الدین ابو الحسین محمد بن ملک غیاث الدین بعد از کشته شدن [illegible] حاکم هرات [illegible] تمام [illegible] بر جمیع ملوک کرت [illegible] غوریان را مطیع ساخت و در ترویج شریعت و ترتیب علما جد تمام داشت و بعد از سلطان ابوسعید خطبه بنام خود کرد و مدت سی و [illegible] سال حکومت کرد در سنه [illegible] وفات یافت

ملک غیاث الدین پیر علی بن ملک معز الدین [illegible] بعد از پدر حاکم [illegible] امیر تیمور [illegible] بعد از فتح هرات او را با پسرش [illegible] فرستاد و در سنه ۷۸۴ بقتل آوردند

ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین در حال حیات پدر حاکم [illegible] امیر تیمور [illegible] ماوراءالنهر [illegible] در سنه ۷۸۴ بکشتند

تمام [illegible]

ختم سربداران و قتال ایشان ... و مدت ... پنجاه و پنج سال ... خواجه علاء الدین
محمد وزیر خراسان را بقتل آوردند ... در ... سربداران ...
یاران ... خود را سربداران نام نهادند
مدت حکومت ... عام

خواجه عبد الرزاق پسر خواجه فضل الله باشتینی ... بود و در زمان سلطان ابو سعید خواجه عبد الرزاق ... که ... کرمان ... نقد ... خرج ... پدر ... سلطان رسید ... باشتین ... خواجه علاء الدین محمد جنگ کرده او را بکشت و سربداران ... خود خواند و بعد از یک سال و دو ماه در سنه ۷۳۸ برادرش وجیه الدین او را کشت
مدت حکومت ... عام ...

خواجه وجیه الدین مسعود بن خواجه فضل الله بعد از قتل برادر بحکومت رسید ... بعد از شش سال و ... در سنه ۷۴۵ ... کشته شد ... سربداران ... از ... و ... او ...
[illegible]
... عام ...

آیتمور بعد از وجیه الدین حاکم شد و بعد از دو سال حکومت در سنه ۷۴۷ ... سربداران کشته شد
مدت حکومت ... عام ...

کلو اسفندیار بعد از آیتمور حاکم شد و بعد از یک سال و ... در سنه ۷۴۸ بقتل رسید
عام و ...

خواجه شمس الدین فضل الله بعد از کلو اسفندیار ... مدت ... حکومت ... کرده ... از غوغای سلطنت ... برد
... عام

خواجه علی شمس الدین چشمی ... سربداران ... در سنه ۷۵۳ بدست پهلوان حیدر قصاب ... کشته شد
... عام

۴۵

پسر خواجه یحیی بن حیدر کرابی بعد از خواجه علی حاکم شد ... مسعودیه ... قصاب ... بکشت
مدت حکومت ... عام

خواجه ظهیر برادرزاده خواجه یحیی بعد از ... حیدر قصاب ... سربداران حاکم ... بعد از ... حکومت ... عزل ... سربداران ... نکرد
مدت حکومت ... عام

پهلوان حیدر قصاب بعد از عزل خواجه ظهیر حاکم شد ... سربداران ... بعد از یک سال و ... حکومت در سنه ۷۶۱ ... بقتل رسید
... عام

خواجه لطف الله بن خواجه مسعود ... بعد از حیدر قصاب ... پهلوان حسن دامغانی ... حکومت ... پهلوان حسن ... در سنه ۷۶۲ ... بود
... عام

پهلوان حسن دامغانی بعد از قتل خواجه لطف الله حاکم ... خواجه علی مؤید ... خروج کرده ... پهلوان ... خواجه علی مؤید ...
مدت حکومت
... عام

خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن ... در ... سربداران ... امیر تیمور ... خواجه علی مؤید ... بقتل رسید ... سربداران ... تاریخ وفات ... شعر
... مدت حکومت
... عام

از ابتدای جلوس امیر تیمور گورکان الی ابتدای سلطنت صفویه

مدت سلطنت ... سال ...

امیر تیموریان ... مدت سلطنت ... سال

سلاطین ترک و غیره

قراقویونلو | آق قویونلو | سلاطین ازبکیه

... امیر تیموریان

سلاطین ترک ... امیر تیموریان ...

امیر تیمور گورکان [illegible] ... بهادر ... [illegible]

[illegible]

... ۷۳۶ ... [illegible]

[illegible]

۴۶

[illegible] ... امیر تیمور ... [illegible]

... ۷۹۶ ... [illegible]

... ۸۰۱ ... [illegible]

مدت سلطنت ... سال

میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان ... [illegible]

[illegible] ... **نظم** ... [illegible]

... ۸۳۷ ... [illegible]

... ۸۴۳ ... [illegible]

مدت سلطنت ... سال

میرزا خلیل سلطان بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور ... [illegible]

... سمرقند ... [illegible]

مدت سلطنت ... سال

[illegible]

میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ در زمان پدر حاکم ماوراءالنهر بود بعد از فوت پدر بعزم تسخیر خراسان [illegible]
در [illegible] شنیده که برادرزاده اش میرزا علاء الدوله در هرات بر تخت نشسته و پسرش میرزا عبد اللطیف را محبوس کرده
لهذا با میرزا علاء الدوله صلح نمود [illegible] میرزا علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
رجعت و بعد از یکسال معاودت [illegible] میرزا علاء الدوله را منهزم ساخت و بر تخت نشست [illegible] میرزا بابر و میرزا علاء الدوله
اتفاق کرده [illegible] از شهر هرات بیرون آمد پسرش میرزا عبد اللطیف [illegible] میرزا الغ بیگ
بهرات معاودت نمود [illegible] در هرات [illegible]
بعد از آن بماوراءالنهر رفت [illegible] میرزا عبد اللطیف
[illegible] در [illegible] سمرقند با پدر جنگ کرده غالب [illegible]
[illegible] در سنه ۸۵۳ اتفاق افتاد [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]
[illegible] مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی [illegible]
[illegible] مولانا غیاث الدین جمشید [illegible] در سنه ۸۲۳ در شمال سمرقند [illegible] رصد بست و
زیج جدید [illegible] از مصنفات اوست در تاریخ وفات او گفته اند
شعر [illegible] تاریخ عباس کشت

میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ بعد از وفات [illegible]
خراسان دست یافت و قریب یکسال حکومت کرد [illegible] در جنگ [illegible] میرزا الغ
بیگ در هرات [illegible] میرزا بابر رفت و دیگر روی دولت ندید [illegible]
دیگر زندگانی [illegible] در سنه ۸۶۵ وفات یافت و در هرات در مدرسه گوهرشاد بیگم مدفون شد

میرزا الغ بیگ

ص ۱۵

میرزا سلطان محمد و غیره

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در زمان شاهرخ بحکومت عراق آمد بعد از [illegible] جد خود میرزا شاهرخ مخالفت نمود [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] و [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] قشلاق کرد [illegible] میرزا سلطان محمد [illegible] میرزا شاهرخ وفات کرد [illegible] سلطنت [illegible] و عراق [illegible] برادرش میرزا بابر [illegible] در سنه ۸۵۵ [illegible]

میرزا بابر بن میرزا بایسنغر بعد از [illegible] میرزا الغ بیگ از خراسان با ماوراءالنهر [illegible] خراسان [illegible] قریب [illegible] سال در سنه ۸۶۱ فوت کرد

میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیگ بعد از کشتن پدر در ماوراءالنهر پادشاه شد [illegible] شعر [illegible] از [illegible] در [illegible] میرزا الغ بیگ [illegible]

میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراءالنهر [illegible] رسید [illegible] میرزا سلطان ابوسعید کشته شد

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بعد از پدر [illegible] پادشاه [illegible] در [illegible] سن او [illegible] سال بود [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] فوت شد

میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بعد از [illegible] شاه محمود پادشاه [illegible] میرزا [illegible] در سنه ۸۶۳ فوت شد

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا [illegible] بن میرانشاه بن امیر تیمور بعد از [illegible]

[illegible] ماوراءالنهر [illegible] پنجم [illegible] سال [illegible] هرات [illegible]

[illegible] در [illegible] شوال [illegible] تعلق [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] شاه ترکمان [illegible] هرات [illegible]

میرزا سلطان ابوسعید لشکر کشید [illegible] مردم [illegible]

[illegible] خراسان را [illegible] هرات [illegible]

[illegible] کشته شدن میرزا [illegible] [illegible]

سلطان ابوسعید [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] چون [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] ترک [illegible]

[illegible] او [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

جنگ کرده [illegible] دستگیر [illegible]

تا انقضای [illegible] واقعه در سنه ۸۷۳

اتفاق افتاد

مدت سلطنت [illegible] عام

میرزا سلطان احمد بن میرزا سلطان ابوسعید بعد از پدر

قریب بیست و هفت سال پادشاه [illegible] ماوراءالنهر بوده

در سنه ۸۹۹ در گذشت

مدت سلطنت

[illegible]

[illegible] عام

میرزا بابر بن میرزا سلطان ابوسعید بعد از پدر [illegible] سال

پادشاهی [illegible] رفت [illegible] میرزا [illegible]

میرزا [illegible] پادشاه شده [illegible]

تصرف [illegible] میرزا آمده [illegible]

[illegible] عام

میرزا [illegible] بن میرزا سلطان محمد بعد از قتل میرزا سلطان

ابوسعید [illegible] سلطنت خراسان رسید [illegible] سال

[illegible] سلطان میرزا حسین [illegible] در سنه ۸۷۵

کشته [illegible] میرزا شاهرخ [illegible] منقطع گردید

[illegible]

[illegible] عام

میرزا سلطان حسین

میرزا سلطان حسین [illegible]

[illegible] عام

میرزا سلطان حسین بایقرا بن میرزا منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن [illegible]

[illegible] پادشاهی [illegible] اول بود در آغاز [illegible]

علماء و فضلاء [illegible] تمام [illegible] هرات [illegible]

[illegible] نظیران در ایران و توران [illegible]

[illegible] امیر تیمور رسید [illegible] میرزا سلطان ابوسعید

مقتول [illegible] هرات آمد [illegible] شهر رمضان سنه ۸۷۳

بر تخت نشست [illegible] سال عمر [illegible] سال

و قریب چهار ماه [illegible] سلطنت [illegible] سال

در این سلطنت [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

تصرف [illegible] سلطان ابوسعید [illegible]

[illegible] میرزا سلطان حسین [illegible] هرات [illegible]

بعد از [illegible] سنه ۹۱۱

وفات یافت [illegible] هرات [illegible]

[illegible]

[illegible] مسطور است

مدت سلطنت

[illegible] عام

بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پسران میرزا سلطان حسین بعد از

پدر [illegible] هم در هرات سلطنت [illegible]

یک سال [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] آمده [illegible] منهزم ساخت بدیع الزمان

میرزا به عراق آمده [illegible] شاه اسماعیل صفوی

[illegible] تبریز [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان سلیم پادشاه روم [illegible]

آمده [illegible] روم [illegible]

[illegible] مظفر حسین میرزا [illegible]

در سنه ۹۱۳ در گذشت

[illegible] عام

[illegible]

[illegible]

میرزا عمر بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور در زمان [illegible] امیر تیمور
با میران [illegible] آذربایجان [illegible] حکومت
[illegible] مشغول بود و بعد از آنکه امیر تیمور از [illegible] شام باز [illegible]
آمده او را در سمرقند آورده حکومت آذربایجان [illegible]
و شام بود داده و حکام فارس و عراق را تابع او کرده و
حکومت عراق عرب را برادرش میرزا ابابکر داده و میرزا
میرانشاه را با او به بغداد فرستاد و بعد از چهار سال و نیم چون خبر
فوت امیر تیمور در تبریز به میرزا عمر رسید سلطنت آن دیار را بنام
خود [illegible] میرزا ابابکر را از عراق طلبیده محبوس ساخت میرزا ابابکر از
حبس فرار [illegible] بجانب [illegible] رفته [illegible] آمده میرزا
عمر [illegible] میرزا عمر [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] دیگر منهزم شده بجانب خراسان نزد میرزا شاهرخ
رفت [illegible] جنگ نمود [illegible]
با میرزا شاهرخ یاغی شده جنگ کرده منهزم شد [illegible]
سمرقند نزد برادر [illegible] منهزم [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] او را [illegible]
سنه [illegible] وفات یافت
مدت سلطنت

میرزا ابابکر بن میرزا میرانشاه بعد از نهضت برادرش در
آذربایجان حاکم [illegible] بود و شجاع بود [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] قرا یوسف
ترکمان [illegible]
[illegible] جنگ کرده [illegible]
میرزا میرانشاه [illegible] در سنه ۸۱۰ کشته شد بعد از
[illegible] قرا یوسف آمده میرزا ابابکر
کرمان رفت و [illegible] حاکم کرمان سلطان [illegible] جنگ کرد
در سنه ۸۱۱ کشته شد
مدت سلطنت

میران [illegible]

میران [illegible]

سلطان محمد معاصر امیر تیمور بوده که احوال [illegible] از احوال [illegible] امیر تیمور [illegible] است [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] خطبه [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] در [illegible] | مدت حکومت | [illegible] ماه

امرای [illegible] ترکمانیه | مدت حکومت | [illegible] عام

میرزا [illegible] مدت [illegible] سال

قرا یوسف بن قرا محمد بن [illegible]
ترکمان قرا محمد [illegible] از امرای سلطان احمد [illegible]
دختر [illegible] بنکاح سلطان احمد [illegible] قرا یوسف [illegible]
با [illegible] تعلق داشت بعد از او [illegible]
[illegible] حکومت یافت و بعد از وفات او
قرا یوسف [illegible] امیر تیمور [illegible]
[illegible] وفات [illegible] قرا یوسف [illegible]
عرب را [illegible] عراق شده [illegible]
[illegible]
بعد از چند وقت میرزا شاهرخ [illegible] عراق در سنه ۸۲۳
متوجه [illegible] قرا یوسف [illegible] در سنه ۸۲۳ فوت شد
جماعت ترکمان [illegible] غارت [illegible]
[illegible]
مدت حکومت [illegible] عام

امیر اسکندر بن قرا یوسف بعد از فوت پدر
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible]
شد [illegible] میرزا شاهرخ محاربه [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible] میرزا شاهرخ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شاه [illegible] رسید
مدت حکومت [illegible] عام

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بحکم میرزا شاهرخ حاکم
آذربایجان شد و روز بروز کارش در ترقی بود و در
سلطنت فتح و ظفر رفیق او بود و شوکت او بدرجه اعلی رسیده
بود تمامی ممالک عراق عجم و فارس و کرمان و
بسیاری از بلاد عثمان و اران و آذربایجان تا سرحد روم و
شام در تصرف او بود در سنه ۸۷۲ بقصد دفع
حسن بیگ حاکم دیاربکر رفته کار را ساخت در آن
شده جوانب مصالحت ... ارجع و لشکر او اکثر
روان که خواب حسن بیگ فرصت ...
برابر او آمده او را بقتل آورد و چند از اولاد او
را در قلعه ... قتل ... و او مردی بود خود پرستی
را سیاست ملک و شرع را خوار شمرده است و
فاسق و فاجر بود و بسیاری میرزا و امرا گرفتار ...
گرفتار شده میرزا ... میرزا ... کشته شد

مدت حکومت

حسن علی بن میرزا جهانشاه در زمان پدر در قلعه ...
محبوس بود بعد از پدر بیرون آمده بر تخت نشست و
قریب ... هزار سوار بر او جمع شدند و چون
مدت ... سال محبوس بود لهذا خللی در دماغ او
راه یافته بود تدبیر را نداشت و مردم بی وجود او ...
میکردند و چون خبر تسلط حسن بیگ ...
متوجه آذربایجان شد حسن علی استقبال نموده در حوالی
... ... منهزم شد بار دیگر جمعی کثیر
... برو جمع شده در ... با حسن بیگ
... محاربه نموده گرفتار شد بعد از چندی در ...
سال ۸۷۳ خود را کشت مدت دولت او
با آخر رسید

مدت حکومت

... قرا قویونلو ... را ... نفر که ... و ... نه نفر بودند مدت ملکشان چهار و ... سال

مدت حکومت

حسن بیگ بن علی بیگ بن عثمان بن قتلغ بیگ بن
طور علی بیگ بن پهلوان بیگ پادشاهی دارا دم (؟) و
صاحب شوکت و دولت بزرگ بود در زمان او شرع
شریف رواج عظیم گرفت و مدارس و مساجد و رباطات
ساخت در اوایل دولت او فتح عظیم میسر شده با
جهانشاه ... ظفر یافت اول میرزا جهانشاه
و هم سلطان ابوسعید را بالجمله عراقین و کرمان و
آذربایجان بتصرف او در آمده و او را زینب ...
رقیه صفیه ... ام ... خواهر زاده ... بیگم
... و ... دختر ...
حمیده عقد بست و بعد از یازده سال ... در سال
۸۸۲ در شب عید فطر در تبریز وفات یافت در باغ
مدرسه نصریه او دفن کردند ...

مدت حکومت

سلطان خلیل بیگ بن حسن بیگ بعد از پدر بسلطنت
رسید و در دیاربکر برادر زاده خود یعقوب بیگ دارد
و یعقوب بیگ با او یاغی شده با ... پادشاهان
آمده سلطان خلیل با او مقابله و محاربه نموده
مغلوب و کشته شد

مدت حکومت

یعقوب بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل برادر بسلطنت نشست
... ... و در زمان او ... سال از
پادشاهی او ... حضرت سلطان حیدر صفوی ...
کشته ... یعقوب بیگ ... ... شهید کرد
لهذا یعقوب بیگ از عمر بهره ندیده در سنه ۸۹۶ وفات کرد

بایسنقر میرزا بن یعقوب بیگ بعد از پدر ... بپادشاهی رسید
و ... ... نام ... پادشاهی ...
... ... قتل ... ...
... بیگ را ... بر ... ... با ... محاربه ...
شد ... بیگ ... ... محاربه ...
... ... در سنه ۸۹۷ کشته شد

رستم بیگ بن مقصود بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل میرزا بایسنقر میرزا بن یعقوب بیگ بعد از چهار سنوات در سنه ۹۰۲ سلطنت یافت چون ... سال از سلطنت رستم بیگ گذشت ... در سنه ۹۰۲ احمد بیگ بن اغورلو محمد بن حسن بیگ از روم خروج کرد ... باو محاربه نمود رستم بیگ گرفتار شده بقتل رسید

مدت حکومت

احمد بیگ بن اغورلو محمد بن حسن بیگ بعد از رستم بیگ پادشاه شد رعیت پرور بود ... امرا که در طمع ... و بعد از یکسال در محاربه قاسم بیگ در سنه ۹۰۳ کشته شد

مدت حکومت

الوند بیگ بن یوسف بیگ بن حسن بیگ بعد از احمد بیگ ... سلطان بیگ سلطنت ... با لشکر ... از لشکر شاه اسمعیل منهزم شد و در دیار بکر در سنه ۹۱۰ وفات یافت

محمدی میرزا ابن یوسف بیگ بن حسن بیگ بعد از قتل احمد بیگ جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و چون یکسال از حکومت او گذشت در حدود همدان در محاربه سلطان مراد در سنه ۹۰۵ بقتل رسید

سلطان مراد بن یعقوب بیگ بر فارس و عراق مستولی شد چون از شاه اسمعیل شکست یافت بعراق عرب آمد ... قرامان روم رفته دیگر ... در سنه ۹۲۰ در دیار بکر ... لشکر ... بقتل رسید از فرقه آق قویونلو ...

مدت حکومت

... اوزبکیه ... بعد از سنه ۹۰۰ ... در ماوراءالنهر و خراسان ...
... مدت حکومت بعد از ... سلطنت ... عبداللطیف خان ...

شاهی بیگ خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از نسل شیبان خان بن چنگیز خان است شاهی بیگ خان در سنه ۹۰۶ سلطنت ماوراءالنهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد و بعد از ... سال سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان وفات یافت لشکر بخراسان کشید و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا ... و در خراسان مستولی گشت ... از لشکر شاه اسمعیل صفوی در سنه ۹۱۶ در حدود مرو بقتل رسید

مدت حکومت

کوچکونجی خان بن ابوالخیر خان که بکوچم خان مشهور است بعد از قتل شاهی بیگ خان چون رسم ... هر کس از اولاد ... خان بسن ... بر ایشان ... در ماوراءالنهر پادشاه شد ... سال پادشاهی کرده در سنه ۹۳۶ وفات یافت

مدت حکومت

در ماوراءالنهر حکومت کرده ... دو سال

ابوسعید خان بن کوچم خان بعد از پدر ... و بعد از چهار سال پادشاهی در سنه ۹۴۰ درگذشت

مدت حکومت

عبید خان بن محمود سلطان ... برادرزاده شاهی بیگ خان بود بعد از ابوسعید خان در ماوراءالنهر پادشاه شد ... در زمان سلطنت کوچم خان و ابوسعید خان در زمان حکومت خود بخراسان آمده ... با امرای قزلباش محاربات کرد و در سنه [illegible] ... خراسان ... تا ... سنه ۹۴۰ وفات یافت

علیمردان خان برادر کریم خان بعد از محمد خان روزی چند	لطفعلی خان بن ... کریم خان بعد از ...	...
پادشاهی نمود قریب شش ماه حکومت کرده در سنه ... درگذشت	سلطنت یافت در سنه ... درگذشت	...
مدت حکومت ۶ ماه	مدت حکومت	...

سلسلهٔ سلاطین صفویه عدد ایشان ... مدت سلطنت ... ۲۴۰ ... سال ... عام

ذکر شاه اسمعیل بهادر خان آنحضرت پسر سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه زرین کلاه بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد اعرابی بن ابی محمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام است و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و شان و جلال و شجاعت و در صلابت و هیبت چنان بود که ارکان دولت را در پیشگاه ... رفتن ... بود ... و در شان او گفته اند شعر ... و ... زمانه ... قهر ... همه ایام ... و ... کرم ... همه ... ذات ... آنحضرت ... بعد از آنکه ... سلطنت ... در ایام سلطان جنید ... شرح ... حال ... چون نوبت ... سلطان جنید رسید ... سلطنت ... روز بروز ... جمعیت و اسباب شوکت او زیاد شد ... پادشاه ... سلطان ... تقریب ... اسباب ... از ... رفتن ... بعد از ... بسیار ... مخالف ... خواهر حسن بیگ آق قویونلو ... چندی ... بعد از چندی ... آمده ... شروان رفت ... بعد از ... سلطان جنید در آن جنگ کشته شد ... سلطان حیدر رسید ... و ... از اولاد ... که ... سلطنت ایران تعلق گرفته بود ... دختر ...

علی. خواهر اوزون

علی خواهر اوزون حسن را به نکاح سلطان حیدر در آورده و شاه اسمعیل از آن ... متولد شد و ولادت آنحضرت در روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه ۸۹۲ بود و سلطان حیدر در ایام سلطنت یعقوب بیگ آق قویونلو با لشکر ... به جنگ فرخ شاه ... رفته ... فرخ یسار شروانشاه ... یعقوب بیگ استمداد نمود ... سلطان حیدر ... در ... بعد از این واقعه یعقوب بیگ شاهزادگان آنحضرت را با ... اصطخر فرستاد و مدت چهار سال و نیم ... در آنجا بودند و چون نوبت سلطنت به رستم بیگ رسید شاهزادگان را از فارس باز ... طلب ... شاه اسمعیل در اوائل شهور سنه ۸۹۹ به طرف گیلان رفت ... گیلان کارکیا میرزا علی ... مدت شش سال در گیلان توقف ... چون ... سنه ۹۰۵ کارکیا میرزا علی را وداع کرده به عزم تسخیر ممالک ایران ... آمد و در اندک زمانی تمامی عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و آذربایجان و خراسان ... روم و شام را ... متصرف خود در آورد ... و ... خراسان ... در سنه ۹۱۶ ... شیبک خان ازبک را به قتل رسانید و به عراق معاودت نمود در سنه ۹۲۰ ... سلطان سلیم پادشاه روم ... شاه اسمعیل ... به محاربه ... جنگ کرد ... و ... تبریز معاودت نمود ... سنه ۹۳۰ ... مریض شده به عالم ... شتافت ... و در تاریخ فوت آنحضرت گفته اند قطعه شاه عجم خسرو ... گفت ... تاریخ او شاه جهان ... و عمر آنحضرت ... سال ... چهار پسر داشت اول شاه طهماسب دوم القاص میرزا سیم سام میرزا چهارم بهرام میرزا

مدت سلطنت

... ...

لکن ... عام

دودمان شاه طهماسب و غیره

مدت سلطنت

عام

دوران شاه طهماسب پسر شاه اسمعیل بعد از پدر [illegible]
و صغیر بود در تاریخ ۹۳۰ رسید بسلطنت نشست [illegible]
بعد [illegible] رعایا و [illegible]
[illegible] محمع ممالک ایران
[illegible] خراسان و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] ۹۵۱ [illegible] خراسان
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۹۸۴ [illegible]
[illegible] مدت سلطنت

آثار

[illegible]	[illegible]
[illegible] طهران	[illegible]

شاه اسمعیل ثانی پسر شاه طهماسب بعد از فوت شاه
طهماسب سلطان حیدر را از تخت [illegible]
[illegible] شاه مرد [illegible]
شاه اسمعیل [illegible] قلعه قهقهه محبوس بود
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
در ۹۸۴ بر تخت نشست [illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در تاریخ [illegible] ۹۸۵ بود [illegible] مدت سلطنت

عام

۵۳

شاه سلطان محمد پسر شاه طهماسب [illegible] پادشاهی
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه اسمعیل [illegible]
[illegible]
شاه سلطان محمد [illegible]
شاه سلطان محمد [illegible] ۹۹۶
[illegible] شده بر تخت نشست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه [illegible]
شاه عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه عباس [illegible] سلطنت
[illegible]
مدت سلطنت

عام

شاه عباس ماضی پسر شاه سلطان محمد چون پادشاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۹۹۶ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۰۳۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ۱۰۳۸ [illegible] مدت سلطنت

آثار

[illegible]	چهار باغ [illegible]
مسجد جامع [illegible]	پل [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	

عام

دولت شاه صفی و غیره

مدت سلطنت

دولت شاه صفی اسم او سام میرزا بود و پسر صفی میرزا پسر شاه عباس است او را اسمی شاه صفی کرده ولی عهد خود گردانیده. بعد از فوت جد بزرگوار بی فاصله بر تخت نشست

مدت سلطنت

دولت شاه عباس ثانی پسر شاه صفی ... بعد از فوت شاه صفی ... بر تخت نشست ... [illegible] دولت ... و امور ... جد ... [illegible] و بقا ... محروسه را ... [illegible] تحقیق ... فرموده ... قلعه ... عظیم ... عمارات ... مشهور ... آنحضرت ... و سایر ... حاجات میکرد بعد از مراجعت از مازندران در دامغان در سنه ۱۰۷۷ بعالم بقا رفت

مدت سلطنت

آثار

عمارت چهل ستون	خلوت خانه ... موسوم به دولتخانه
پل ...	باغ ...
باغ ...	باغ سعادت آباد

دولت شاه سلیمان

دولت شاه سلیمان پسر شاه عباس ثانی اسم او صفی میرزا بود بعد از فوت پدر ... در سنه ۱۰۷۷ ... سلطنت ... [illegible] شاه صفی ... بعد از چندی شاه سلیمان مبدل ... در سنه ... پادشاهی ... [illegible] ملک ... [illegible] دولت ... عباس ... [illegible] تعظیم ... [illegible] ... حضرت ... [illegible] کرد ذلت ... [illegible] سعادت ... [illegible] پادشاه ... [illegible] وارد اصفهان ... حضرت ... روانه ... سلطان ... [illegible] روی نیاز ... آنحضرت ... [illegible] حضرت ... [illegible] مدت ... سال طول کشید ... و بعد از ... سال سلطنت در سنه ۱۱۰۵ بعالم بقا رفت

مدت سلطنت

دولت شاه سلطان حسین پسر شاه سلیمان بعد از فوت پدر ... بر تخت نشست ... [illegible] ... مدت سلطنت

آثار

عمارت ... [illegible]

مدرسه چهارباغ اصفهان

نواب شاه طهماسب و غیره

نواب شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین با استصواب
نادر ... بعد از ... محمود افغان ... رفته ... رسیده ...
... سکه و خطبه بنام خود کرده ...
... استقلال نمود ... با افاغنه ...
... رسیده ... به ... آمده ... تقدیر [illegible]
آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ... سلطنت
... [illegible] ...
[illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
و افاغنه ... [illegible] ... آن حضرت ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
رسیده ... آن حضرت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
والد نادر شاه آن حضرت را شهید نمود

مدت سلطنت

نواب شاه عباس ثالث پسر شاه طهماسب اول
نادر شاه شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرد
از ... شورش خلق و صلاح وقت ... دیگر را
خیر ... ترتیب ... شاهزاده عباس میرزا
... بهم آورده زیب مسند خسروانه
گردانید ... پادشاهی ...
و ... خلاع ...
... نیابت ...
... مدت ... سال ... خطبه و سکه بنام او
... در ... پادشاهی ... نهاد ...

مدت سلطنت

٥٥

افاغنه و غیره هم در عهد سلاطین صفویه بعد از شاه سلطان ... و بعض از ایران ... تسلط ... حکومت کرده‌اند

افاغنه هم در قندهار و هرات و بعض از ایران حکومت کرده‌اند

... [illegible] ... عام

در قندهار ... عام

در بعض از ایران ...

میر ویس قندهاری ... کیفیت ... گرگین خان
... شاه ... از جانب ... شهید شاه
سلطان حسین ... قندهار ...
... قندهار ... تعدی ... افاغنه ...
میر ویس ... بدربار شاهی آمده ...
... بعد از ... قندهار آمده ... گرگین
خان را مقتول ساخته حکومت ...
در سنه ۱۱۲۱ بود بعد از ... کیخسرو خان ...
نامبرده ... در سنه ۱۱۲۳ مقتول شد بعد از او محمد ... خان
... بعد ... وفات ... میر ویس ...
قندهار ... در قندهار ... باستقلال تمام ...
حکومت کرد

مدت حکومت

عبد العزیز برادر میر ویس بعد از برادر حکومت
قندهار رسیده ... یک سال ... حکومت
... پرداخت

مدت حکومت

یک عام

... عام

محمود ولد میرویس چون اسدالله ولد ... صدوزائی
در اوایل ... هرات و غوریان و فراه را
تصرف کرد محمود از قندهار آمده این ... مقتول و
دختر شاه سلطان حسین در قید ... هرات را از
خدمات ... عرض کرد ... هرات ... آورد
صدق دانسته ... ضیغم ... و ... خان
خوب ... [illegible]
قندهار را با ... در ... محمود ... ابدالی
وارد ... کرمان را ... در ... بعد تاراج
... کرمان را ... قندهار رفت ... دیگر
آمده کرمان را قتل و غارت کرده عازم اصفهان
و چندی اصفهان را محاصره ... تصرف و تاج
و نگین و کارخانجات شاهی را گرفته سکه و خطبه بنام خود
کرد بعد از چندی مفلوج و مجنون شده اشرف او را
خفه هلاک کرده نوبت سلطنت بنام خود زد و این واقعه
در دوازدهم شعبان سنه ۱۱۳۷ اتفاق افتاد
مدت حکومت
... عام

اشرف غلجائی ... محمود ... را هلاک کرده ...
کرده خود لوای سلطنت افراشت ... تبریز ... کاشان و ...
و قم و کاشان نیز مسخر کرده شاه سلطان حسین را
شهید کرده ... و سایر ...
آمده ... بعد از چندی ... مصالحه
نموده ... تسخیر سمنان ...
... از لشکر شاه ...
... شاهی تعاقب کرده ... محاربه
نموده ...
...
... روانه قندهار شد و چون ... قندهار محمود
به قندهار ...
برادر محمود ... ابراهیم نام ...
با ... بخشش ... کرد
مدت حکومت
... عام

... که ابدالیان در هرات و فراه حکومت کرده‌اند
نام ... مدت حکومت ... عام

اسدالله خان بعد از ... قندهار چون ...
از قندهار ... ابدالی ولد ... سلطان ...
... ابدالی ولد ... ملتان ...
حاکم ابدالی شد و وارد هرات ... عباسقلی
خان شاملو والی هرات ... مجبوس ...
... قزلباش ... هرات ... عباسقلی خان را
به دختر ... ابدالی ...
... و بعد از آن جعفر خان
... شاهی والی هرات ... محاربه ...
و هرات را تصرف و قتل و غارت ...
و بادغیس را نیز تصرف ...
ترکمان ... محاربه نموده او را
مقتول ... محمود غلجائی از
قندهار آمده ... محاربه ...
در سنه ۱۱۲۸ ...
مدت حکومت

زمان خان بعد از قتل اسدالله خان ...
بعد ... هرات را تصرف ...
خان پدر ... ابدالی را مجبوس ... جعفر خان ...
کرده از آن قزلباشیه را تعاقب ...
شاهی ... ترکستان ...
و دروازه هرات ساخته ... قلعه ...
... جنگ شده ...
در آن ولایت ...
آن نواحی را به تصرف ...
نادری ...
مدت حکومت

... عام
... عام

ذوالفقار خان ولد زمان خان چون محمد زمان خان [illegible]
حاکم هرات بود درسنه بعد از استیلای محمود [illegible]
بسوی مشهد مقدس آمده چهار ماه قلعه مشهد را محاصره [illegible]
بی نیل مقصود وارد هرات گردید افاغنه [illegible]
ذوالفقار خان را از [illegible] آورده حاکم هرات
ساختند درسنه [illegible] الله خان [illegible]
تغیر رسیده بود بحکم [illegible] روانه هرات [illegible]
مدتی کرده افاغنه [illegible] ذوالفقار خان [illegible]
[illegible] در جنگ [illegible] قید [illegible] روانه کرده الله یار
خان را درسنه از مولتان آورده حاکم کردند ودر ثانی
الحال افاغنه ذوالفقار خان را از [illegible] آورده
[illegible] نفاق کردند تا آنکه افاغنه از راه غیرت [illegible]
[illegible] هر یک را به [illegible] فرستادند و بعد از آنکه خبر
نادر را شنیدند واو را نزد ذوالفقار خان در هرات را
با الله یار خان داده سازش کردند ومدت شش سال
دران جا حکومت کرد [illegible] قهر نادر مقهور شده

[illegible] مدت حکومت

لے علام

محمد زادهٔ شاهزاده

محمد زادهای شاهزادها که چند روزی کار فرمودند

میرزا [illegible] شخصی بود از [illegible] که در سنه ١١٣٠ [illegible]
[illegible] زادهای شاهزاده کرد [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] کرده [illegible] خوانین را [illegible]
[illegible] از [illegible] که [illegible]
[illegible] بیرام [illegible]
[illegible] زده [illegible] شاه [illegible] سنه ١١٣٢
[illegible] خود [illegible]
[illegible] جمع آمده [illegible]
تا آنکه [illegible] شاه طهماسب در مشهد مقدس بود [illegible]
هرات [illegible] درسنه ١١٤٠ [illegible]

سید احمد [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] در قلعه [illegible] محمود [illegible]
[illegible] آوردند

محمد [illegible] نام [illegible] که [illegible]
محرم سنه [illegible]
[illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده ایران پناه [illegible]
[illegible] فرستاده بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از چند [illegible]
[illegible] فرستاده [illegible]

سید [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] آمده بعد از [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمع فراهم آورده چند روزی [illegible]
[illegible] سر [illegible] عدم [illegible]

سلطان محمد میرزا تسخیر و شمیر نیاز بنده هم رسیده
با دعای سرکار خان شهید محمود میرزا نام نهاده
شاهزاده فرمانفرما زیارت قبر و در شمیر با بعض نفر
حزاب بنادر جمع آورده نزد عبدالرضا خان حاکم بلوچ و
جمعی از بلوچ با جماعت او بر خود [illegible]
عمان [illegible] بازدید [illegible] تحقیق
ساخته عزیمت بندر کرده و با سپاه [illegible]
و سپاه [illegible] منهزم شده بندر را با شمیر [illegible]
تصرف کرده با [illegible] از جانب اشرف جمعی
روانه نموده و [illegible] بنده و [illegible]

و نیز نام قلندر [illegible] و او پسر ابراهیم نام [illegible]
هم چند نفر [illegible] در میان [illegible] بعد [illegible]
[illegible] شاهی با جمعی [illegible] سلطان [illegible] محمود را
و سعید میرزا نام نهاده جماعت [illegible] و [illegible] و
دهقان را [illegible] راست [illegible] سپاه
[illegible] منهزم [illegible] و قلندر [illegible] را تصرف
[illegible] مقابله و [illegible]
[illegible] کرده [illegible] را تصرف
و [illegible] منهزم و [illegible]
آمده جمعی را [illegible]
منهزم [illegible] مقتول [illegible]
سرکردگان [illegible] رفتند

[illegible]

از بابت غلبه روسیه و [illegible] دولت ایران [illegible] مقصود شده

روسیه در عهد پادشاه [illegible] در قزوین [illegible]
[illegible] سپهدار نزد پادشاه روسیه [illegible]
روسیه [illegible] در رشت [illegible]
[illegible] در [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] کرده
[illegible] روسیه رشت تصرف کرده پادشاه
جمعی [illegible] رشت [illegible]
[illegible] در روسیه رشت [illegible] را تصرف [illegible]
[illegible] چند [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] روسیه
جنگ [illegible] را تصرف و بعد از چندی [illegible]
روسیه [illegible] را [illegible]
کرده [illegible] مراجعت [illegible]

روسیه بعد از حرکت شاه [illegible]
از [illegible] ابراهیم پاشا حاکم [illegible]
و [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] پاشا حاکم بغداد [illegible] و
[illegible] عازم [illegible]
[illegible] را تصرف کرده [illegible]
[illegible] سال [illegible]
[illegible] پاشا [illegible]
[illegible] مصطفی پاشا [illegible]
[illegible]
[illegible] وصال [illegible]
[illegible] علیه [illegible]
گرفته رفتند

[illegible] خان [illegible] حسین خان حاکم
شروان را [illegible]
کرده [illegible] حاکم [illegible] مقتول [illegible]
[illegible] شروان [illegible] شروان را
به ضبط [illegible]
سار [illegible] مصطفی پاشا [illegible]
ایالت [illegible]

ملک محمود سیستانی [illegible]
در جنگ [illegible] خان [illegible] مقتول [illegible]
[illegible] سپاه [illegible]
و [illegible] تسخیر [illegible]
شده ملک محمود سیستانی حاکم [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible] مقتول
شده [illegible] ملک محمود [illegible]

و بعد از آنکه فرمان روایت با هم خورد گرفته
لوای استبداد برافراشت

بنا بر حرکات ناشایست الله وردی خان گرجی را
تعاقب [illegible] محمود [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] تا آنکه [illegible] آمده
چند مرتبه مجادله و [illegible] مغلوب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و از [illegible] گرفتار و به قتل رسید

ترکمانیه [illegible] ترکمان [illegible] تابع خوارزم شد
و در نواحی جرجان و دشت قپچاق سکنی داشتند
اگرچه بعضی اوقات بنا بر [illegible] نام خود اظهار [illegible]
و [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] تا آنکه [illegible] آمده آرام [illegible]

قاجاریه

مدت سلطنت [illegible] سال [illegible] ایام سلطنت [illegible] شاه [illegible]

[illegible]

سلطان [illegible] قاجار [illegible] از نوع [illegible]
ترکمان و [illegible] ترکستان [illegible]
در [illegible] کرده و [illegible] شاه [illegible] از آنجا [illegible]
تولد او در دوم شنبه بیست و ششم محرم ۱۱[illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] در عالم [illegible]
[illegible] خدمات [illegible] دختر [illegible]
[illegible] دختر [illegible]
و بعد از فوت [illegible] و بعد از چندی [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] تا آنکه در زمان شاه سلطان حسین [illegible]
[illegible] جمله [illegible] از عراق
[illegible] در آورده [illegible] شاهزاده [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت
[illegible]
[illegible] قاجار [illegible]
[illegible] قاجار و [illegible] و ولایت
[illegible] اتفاق [illegible] کلات [illegible]

برق حکومت قندهار و بارها با ملک محمود محاربه و با طوایف ترکمانیه و قاجاریه و تاتاریه مجادله
و با قلت اعوان و ضعف ادوات غالب شده تا آنکه تقرب بحضرت شاه
طهماسب جسته بخدمت قورچی باشی‌گری و بعد سردار شده. پس [illegible] سلطنت گشتن قصد
[illegible] قتال با طوایف ابدالی کرده در زمانی که شاه طهماسب در مازندران بود حسینعلی خان [illegible]
را برسم سفارت نزد نادر فرستاده [illegible]. [illegible] بخراسان تحریک و شاه بخراسان
آمده در حوالی [illegible] فتحعلی خان قاجار را باشاره نادر بقتل آورده بعد از آن [illegible]
سلطنت گشته ملک محمود سیستانی را بقتل و مشهد را مفتوح و [illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] داده [illegible] را [illegible] بقتل آورده [illegible] ابدالی [illegible]
[illegible] آن صفحات را [illegible] و مطیع ساخته اشرف افغان را منهزم و ایران را [illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible] توقف [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] ساخت [illegible] قریب [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] و [illegible] داده [illegible]
[illegible] بخراسان رفته [illegible] و [illegible] قتل و غارت کرد [illegible]
ساخت و چون روسیه [illegible] شاه طهماسب [illegible]
مجادله [illegible] روسیه در آمده [illegible]
[illegible] مصالحه [illegible] عثمانی [illegible]
[illegible] نادر بعد از [illegible] پادشاه [illegible] تمامی ولایات ایران را [illegible]
[illegible] شاه طهماسب [illegible]
[illegible] شاه طهماسب
[illegible] فساد [illegible] و غیره [illegible] از جانب

سرداران روس [illegible] رسیده [illegible] شدند. نادر هم [illegible] فرستاده روسیه را
از ایران اخراج و تمامی ولایات را از روسیه [illegible] شاه طهماسب را
[illegible] پاشا والی بغداد [illegible] نادر متوجه
[illegible] و با شاه [illegible] کرده هر چند خواست [illegible] مصالحه [illegible]
شاه. در غره اول ربیع الاول سنه ۱۱۴۴ از سلطنت خلع و در دولت [illegible] سلطنت را
بنام عباس میرزا [illegible] اولاد [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] را مقتول و [illegible] و با کوچ روانه خراسان [illegible]
[illegible] قتل و [illegible] پاشا [illegible]
[illegible] خراسان و عازم بغداد و بسیاری
از روسیه را [illegible] و [illegible] اشرف و [illegible] را [illegible]
بغداد [illegible] بغداد [illegible] پاشا محصور [illegible]
به [illegible] شدند نادر [illegible]
[illegible] با روسیه محاربه [illegible] پاشا [illegible] شد. [illegible]
[illegible] نادر در زیارت [illegible] و نجف اشرف [illegible] وارد [illegible]
غارت کرده عازم [illegible] را مقتول [illegible] وارد [illegible] عازم [illegible]
[illegible] عازم [illegible] را [illegible] در آورده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] را [illegible] خورشید کلاه [illegible]
کلاه [illegible] خورشید کلاه [illegible] و [illegible]
[illegible] به [illegible] در آمده [illegible] ایران [illegible] شدند [illegible] روسیه نیز [illegible] وارد
[illegible] عازم [illegible] هزار [illegible] روسیه را [illegible] و [illegible]

برجساب

اردوی روسیه تصرف درآمده گرفتاران روسیه را با خرجی روانه و تفلیس مفتوح شد و از آنجا عازم گرجستان
و صوامع آن حدود را انتظام داده وارد صحرای مغان و ارقام بجمیع ممالک محروسه جاری
حکام و روسا و علما و اشراف هر بلده با نزده هم حدود در مغان حاضر گردند و در میعاد مقرره بیک از صد و ده کس
متجاوز حاضر شدند بعد تمامی را احضار بجهت تعیین کفت ما از غرض از این هم کس و اراده نمود و پادشاه
ایران را با ایران در دست افغان و روس و روم و روس خلاص نموده و ملک را الحال بسپارم اکنون
شاه طهماسب و شاه عباس هر دو شاهزاده و موجود است ایشان را یا دیگری از شاهزاده ای صفویه دانند سلطنت سپارند
بجمیعه گفتند که جز شما کسی لایق سلطنت نیست آن تو ملازمت سلطنت را تو بجای نادر را قبول نمود تا کلا... در میان نیت
با شاه و قدوم بعد از رحلت حضرت ختم المآب علیه السلام چهار خلیفه خلافت کرده اند و همه مردم در ایران مذهب
اهل سنت و جماعت داشتند بعد از سلطنت صفوی مذهب شیعه اول بدعت شاه اسمعیل
این مذهب را رواج داده خاک ایران را به فتنه و فساد در آمیخت ... اهل ایران سلطنت
را ... ترک این مذهب را ترک دارند لکن چون جناب امام جعفر صادق علیه السلام امام بحق
ناطق است ... مقلدان جناب باشند ... قبول کرده ... مرقوم و مختوم ساخته
بخوارزم ... قبول سلطنت کرده ... با پادشاه روم ... شرط ... پنج مطلب ...
مگذاریم ... خلاف ... سیده ... مطلب اول اینکه مذهب امام جعفر صادق علیه السلام را
خامس مذاهب ... مطلب دوم اینکه در حرم ... مسجد الحرام ... ارکان اربعه ... رکن ... جعفری ...
جعفری ... مطلب سوم ... ایران ... حاج ... مصر و شام ... حاج
به کعبه معظمه ... مطلب چهارم اینکه ... اسرا ... مطلق ... اولاد ... روا نبوده
... مطلب پنجم اینکه ... در پای تخت ... امور ... طرفین را
انجام دهد بعد از این ... در روز پنجشنبه ... ۱۱۴۸ ... شوال ...
... روز ... بعد از ... ساعت و یک دقیقه ... در ... رسید

بتاج ارادت

۶۱

تاج بر سر گذاشت و بر تخت جهانبانی قرار گرفت ... الدین ... فرخنده فال ... تاریخ جلوس او ...
و بعضی از نکته سنجان ... فال ... خوانده اند ... تحریر ... مرسوم ... کرده ...
اسباب ... آن ... خود ... شهر ... از ... بلاد ... قزوین ... گرجی
... بابا ... خان ... ولد ... بجهت ... جنگ ... جنین
نفر از مستعدین را بسفارت روم ... به ... روانه ... جلوس را
با ... نادر ... شروط ... مرقوم ... و اعلام ... علما ... ممالک
را منتظم ... و در سال ... ۱۱۴۹ ... بعزم تسخیر قندهار حرکت و بعد از ... نمود
به ... حاکم ... قتل و غارت در آمده ... خبر فتح ... بدست
... خان ... رسیده و از آنجا ... رسیده ... هزار
خانوار ... شده ... وارد ... و از آنجا عازم قندهار ... سیستان
... حاکم ... باب ... نادر ... رسیده ... چنانچه ...
و وارد قلعه گرشک ... تصرف ... قلعه ...
... قندهار ... قلعه قندهار ... قلعه ... قلعه ...
بتصرف درآمد ... بر چه ... قتل درآمده ... بسیار ...
... قلعه ... قندهار ...
عازم ... ابو الحسن خان ... و در قلعه ... محمود ... مفتوح ... بعد از
... ابو الحسن خان ... چنگیز ...
... بابا ... و ...
در سال ... ۱۱۵۰ ... بعد از ... قلعه قندهار را مفتوح ... تا قتل و
... قلعه ... تقی ... در ... خلایق ... مسعود ... مسعود

بنگاه مازندران و سواران روم معاودت و ایلچی نیز از روم آمده در باب ... ایام جمعه
عارق ... و شرکت ... از ارکان اربعه مذهب ... برای ... حاج ... تحف ... قبه
نقره ... مذکوره ... ایلچیان روانه روم و از آنجا عازم تسخیر ... و نیست
کوهستانات ... حرکت ... را ... تصرف در آورده خزانه و ... خانه و قلعجات
... و قلعجات ... قلعه ... نیز ... نصرالله میرزا مفتوح شده ... برای ...
قیمت ... کوهستانات ... نیز ...
رسیده ... و ... تا ... در آورده قلعه
... مفتوح ... و در آنجا رضاقلی میرزا وارد ... سلطان ... و در ...
... شاه عازم ... شدند ... خان ... و اردو ... در
... را تصرف نموده وارد ... شدند و در آنجا خبر شدن ... خان ... از آن حضرت
... و ... بود ... بعد از
... خان ... خواسته ... گذرانیده ... با ...
... و بعد از تسخیر ... رسیده ... شاه ... سوار ... هزار ... نفر
... هزار ... وارد کابل ... و ... شاه ... آن حضرت ... بعد
... حرکت ... مفتوح ساخته ... شاه ... جمعی ... ایلک ...
... هزار ... لشکر ... محمد شاه ... جمعی ... را ... کرده ... رسیده
در روز دیگر با محمد شاه ... قریب ... نفر از عظام ... هزار لشکر ... نیز ... رسیده
محمد شاه ... در ... خود ... آمده ... بعد ... خزانه و ... خانه
... در آمده ... محمد شاه ... شده روز دیگر ... سلطنت ... کرده ... وارد دهلی
... نصرالله میرزا با ... نامور ... آن حضرت نیز ... بیرون ... خیمه ... نموده ... خود ...

هر دو در

٦٢

و روز دیگر وارد ... شاه ... محمد شاه خزانه و دفاتر و جواهرخانه و ... خانه و
... پادشاهی را پیشکش کرده بعد از ... بسیار ... و بعد از چند روز حرکت
... وارد ... چند نفر ... قلعه را غارت کرده ...
... قتل عام ... و ... جواهر ... را غارت کرده ... تقدیر ...
... محمد شاه ... محمد شاه ... نصرالله میرزا ... و ... بعض ... و
... خزانه و جواهرخانه در باب ... جواهر ... و ... نقد و جواهر و
... پیشکش نموده ... نقد و جواهر ... بیرون ... خزانه ... نقد ...
و ... و ... و ... مرصع ... تاج
... محمد شاه ... سلطنت ... و سکه و خطبه بنام ... محمد شاه ... ممالک ...
... و ... را از ... و ... تا ... آب ... ممالک ... و ... ولایات
... و ... پیشکش ... نادر شاه ... ممالک ... ایلک را ...
... و ... و غیره ... محمد شاه بخشیده و تمامی ... و
... ایران ... شاهانه ... تمامی ولایات ایران تا
... و ... ایران را تحفیف ... و ... روز ... شاه ... و ...
و در ... شهر ... از آنجا حرکت ... و ... از ... بود ...
... در آنجا ... و ... چنین ... خان ... خبر رسید
مضطرب ... و ... روانه ... و بعد از ... غزل ...
... دهلی ... جواهر و مرصع ... و ... زنجیر ... رسم ...
برای پادشاه روم ... و ... روانه ... ایلک ... کوهستانات
... روانه ... جواهرخانه و ... خانه و ... ایلک ... وزرا ... را

روانه هرات و از آنجا از راه تخت و نزهات روانه سند و نیز اسمعیل میرزا منجر به کشتن او از منصب جدا کرده
سکنی قبیله های هزاره دستگیر از دریا عبور و نیز افغانستان را ضبط مینماید وارد شهر داده و بعد از آنجا
قلعه عمرکوت راه تسخیر خدایارخان والی سند و بنگش از زمان هم رود سالها بی آب داده قلعه ...
با نظام بیکم شلوج و خزانه دارانه خدایار خان هم به توجه یک کرور تومان خط دارد و شاه را ...
بعد از چهل روز و روز صلح و ولایت سند و تهتار را به تفویض وارد و تقی خان نام ...
سمت سند را به محمدخان منصوب و لشکر بیدار را به کوه ابی داده و چنتره داده فرستاده و راه با تخت
و همراه وارد دربار شده و مرخص و چند روز است و خانه های شتر و خرده رضاقلی میرزا از باغ فرستاده
بعد جهت محمدشاه ارسال نمود و از آنجا حرکت و وارد بابل و در آنجا جمعی را از تفنگچیان
معاف و مأمور به راه های کرمه جار و تقی و قاقای ابراهیم خان فرستاده وارد هرات و
شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا و علیقلی خان و اولاد ابراهیم خان شرف حضور شده چون جانب ...
تخت مرصع ... به تخت طاووس ... به تصرف درآمده بود در مدت یکسال در مشهد ...
که مدام که بعضی زرخرج ... سلطان به نادر ساخته موسوم به تخت نادری شده بود و منصب کرده
چند روز با ... شاهزاده و کان گشوده ... هرات را شاهرخ میرزا عاقبت ...
هرات را بنام او کرده پس عازم ترکستان و وارد ... سرازیر و ... جمعیت ... امروه آمده
شده بود از غله و ذخیره پر کرده ... اسمعیل خان ... منصه بار ... شده ... و حکم آتالیق ... ابوالفیض
توران بود ... هار و ... وارد دربار ... متقی حضرت شده و از آنجا حرکت و ... ترکستان
ترکمان ... به حضرت آورده ... وارد ... ابوالفیض خان ... وارد دربار
و خلعت ... جلوس ... در مجلس شاه جمع ... ده و جواهر و ... تقدیم شده ...
دختر شاه ابوالفیض خان و ... سمت شمالی را اداره ... و را ... و ... و چهار خواهر
جبه ... را ... تمام ممالک محروسه ... ابوالفیض خان را بنکاح علیقلی خان برادرزاده خود درآورد

دختر دیگر را بحکم والی خود درآورده و قریب بیست هزار سوار از ترکمانیه وارد تکیه شده از راه سمرقند
در سلک ملازمت انتظام یافت و از آنجا عازم خوارزم و جمعی از ترکمانیه وارد تکیه را هم سر کرده که
محمد ... تقی ... کرده ... بعد ... و ... تقی ... قوار ... علی ... خان در قلعه هزار
متحصن ... مقابله ... خان ... هزار ... رسیده ... هزار ... مفتوح
و قلعه خانقاه و خیوه ... در ... ایران که در زمان سابق از غزها و غیره برده بودند
قریب ... هزار ... شده ... آزاد ... فرسخی ...
شده ... و همچنین جمعی ... تکیه ... در راه ... و از آنجا وارد ...
... روضه ... جناب امام رضا ع ... و در آنجا
ایلچیان از جانب محمدشاه ... داراب ... با تحف و هدایا ... و ... احسان ...
کرده مرخص شد ... ممالک خراسان ...
و عازم ... از ... سنه ۱۱۵۳ از خوشان حرکت ...
خوارزمی ... رسیده ...
... رسیده ... از راه مازندران عازم ... شده در جنگل مازندران ...
با ... شده ...
... رسیده ... از ... رضاقلی میرزا را ... کرده در طهران ... پس عازم ...
... راه ... کرده ... رسیده ...
... خان ...
... و ... شده ... در آن ... نام ...
... بود در هرات ... شده ...
... رسانیده ... محمدشاه ...

آمده مورد [illegible] و مرحمت خسروانه گردید هم از روم [illegible] آمده [illegible] مذهب جعفری و [illegible]
رکن مسجد الحرام [illegible] جواب نامه [illegible] در عالم [illegible] داشتم هم [illegible] صلاح
حال مسلمین است قبول [illegible] در ذیقعده [illegible] چون [illegible] عازم روم [illegible] بعد از ورود
[illegible] مهمان نوازی [illegible] در عرض این حال [illegible] دختر [illegible]
[illegible] قندهار [illegible] جواب نامه روانه [illegible] احکام و ولایات در باب
منع سب [illegible] تا [illegible] در سال [illegible] سنه ۱۱۵۵
[illegible] عالیات [illegible] و الطاف [illegible]
[illegible] ترکمان [illegible] تا [illegible]
[illegible] دیار [illegible] دیار [illegible]
وارد قلعه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible]
شاهزاده [illegible]
[illegible] وارد [illegible]
[illegible]
[illegible] شاه مردان [illegible]
[illegible] چون [illegible] در همان حال [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
[illegible] نامه [illegible] پادشاه روم [illegible]
مطلب [illegible] مذهب جعفری و تعویض رکن مسجد الحرام [illegible] جواب نامه
به دستور سابق [illegible] باشید که بعد از [illegible] روم [illegible] آمده

[illegible]

[illegible] در سال [illegible] سنه ۱۱۵۶ بعد از جشن نوروزی وارد مغان [illegible]
[illegible] از نسخه کتاب [illegible] از چوب صندل [illegible] دارد و مورد انعامات
شاهانه گشته [illegible] روانه [illegible]
[illegible] روانه دربار
و معتقد [illegible] در استقبال نادرشاه [illegible] نجف اشرف و
کربلای معلی [illegible] و سایر [illegible]
حرکت [illegible]
قلعه [illegible] پادشاه [illegible] ایران [illegible]
[illegible]
[illegible] نجف اشرف [illegible]
[illegible] نادرشاه [illegible]
[illegible]
شرف [illegible] نجف اشرف و علمای ایران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و سایر ولایات [illegible]

تصرف اهر پاشا بدینه وارد شروان و چون سابقاً سام نامی بادعای شاهزادگی سر
سام جبت سرداری قلندر گشته ابراهیم خان والد ابراهیم خان دماغ اورا قطع ساخته بداغستان رفته
گرد و ادعای خان هم تمامی او بوده از هاکی جلیران و شیروان و ده سیند بر حسب وقلعه مزار عامل
در بندر را تصرف کرده لشکر ایران را به تنبیه انها مأمور و بیرون شان مستولی و بسیاری از آنها را بدیار
عدم فرستاده بود و دران روزات تقی خان بیگلربیگی فارس حیفان در بندر تصرف رسیده و بدار الخلافت
رو سفارت رفته و نادرشاه از شیروان عازم اندر ماکان و بعد از در و کرالی ماندت جهان
جوال تا جاریه در تبریز باو رسیده جمیع را مأمور به تنبیه زنان و عدرین قتل و غارت بعد
اورده ان ولایت نیز بابت زنان ایران شد چون منظور نظر نادرشاه سفر روم بود و قریب آن
زاید از ایران جهت فتح عربیت اورده بود به مصالحه وزارت مساعدت و در سال سیچقان
سنه ۱۱۵۶ در نزل گنگاور فرمان قلمرو جشن نوروزی اتفاق افتاد چون در انتها اهر پاشا حیال ادوغ
هم در تبریز بود صفی میرزا نام ساتقا احوال او گذشت شاخص کرده ثبات به بعضی از زنان ایران
کردند خان دولت عثمانی مأمور بنگهبان صفی میرزا باتمام نادرشاه عازم فارس و در حوالی ارزنجر گرفتار سام
میرزای دماغ بریده رسیده حکم شد به یک چشم او را کنده نزد سرعسکر فرستند و چون سرعسکر روم در وان
و هم ارپا چقه ریز چون وارد مرو احکام او را فرستاده زنان را از عقب یافته و صفی میرزا منضم بود و دل
باخت و پیکلربیگی تفرقه سراره زنان رفته خزانه و هم ارپا را تصرف و جمیع از عاملین را مشغول
و تمه فرار کرده پس موکب والا عازم و وارد خارج قلعه قارص و محاربه نموده جمع از زنان
را هلاک و سرعسکر متحصن شد چون مدت رسید اوقات بسیاری از وزیر فرار در عسکر با چار
تعاقب و تعقیب و اتمام مقصود انصراف شد معطوف گرده چیزی از قارص بر ارض قشلاق وارد
بردع و بعد از چند روز باشدت سرما عازم تنبیه لکزیه و ازان طایفه را قتل و غارت
با ذخیره عفو نمود و در سال دوکوز سنه ۱۱۵۸ از حدود مسکه عازم سیلاق ایروان در عرض راه عازم

رو داد بعد از چند روز بسبب بوسیت و هم وارد تپه در فرسخی ایروان بایکی محمد پاشا سرعسکر
منصوب و با محمد پاشا و هزار سوار و چهل هزار پیاده مأمور بمقابله و محاربه و جمعیت کثیر از روم
قتیل و سرعسکر داد عسکر محمد پاشا در گذشت و بعد از فوت سرعسکر رومیه فرار و عساکر منصوره
در قفای در ادرنه بسیاری را مقتول و تمامی اسباب اردو تصرف در آمده معادل هم از ده هزار تن
از آنها هلاک و بیچه از توپ و چند نفر از پاشایان را دستگیر کرده محمد خان را روانه قارص
و چهار هزار نفر ایشان را روانه طهران و تبریز و تمام هم ستانه بیاد شاه روم نوشته از راه چورس
حرکت و دوران ایران سه نفر ایلچی معتبر از جانب پادشاه خان با هدایای لایقه وارد و جواب
محبت آمیز قبول و دستخط بوجه تفاسیر رسانیده شد و چون سابقاً علیقلی خان را به تنبیه
سیوت خوارزم مأمور نموده بعد از ورود بخوارزم تمامی خیوان خوارزم استیلا یافته حاکم آنجا در کوس
کشید نداد نیز جهت ببار زیر که نیه اتفاق و محاربه نمود اکثری از ایشان مقتول و مال بسیار بدست
لشکریان آمده بقیه آن طایفه با کوچ بکوه طغان پناه در حوالی تبریز اتفاق واقع رفته پس موکب والا
از راه همدان جمعیت و وارد اصفهان و مسارعت بارض اقدس نمود و در سال ایت ئیل سنه ۱۱۵۹ وارد
کلات و از آنجا عازم عراق و جرجان قبل ازین ها پادشاه خان جمعی را آنجا فرار داده و متمرد ملک ایلچی
ممالک ختا و ختن و تعداد زیاد مأمور و وارد ساوجبلاغ گشته چون بعد از سقوط یکی محمد
پاشا سرعسکر نامه مرحوم فرستاده بود پادشاه روم مجدداً حاجی احمد پاشا را برای تجدید صلح نامه و تعیین
شروط رفته و تنبیه در باب قبول تکالیف معتمده قرار و حاجی در ساوجبلاغ وارد و شد
آن حضرت مصطفی خان شاملو و میرزا مهدی استرآبادی را با تحف طلا و مکلل وجه نقد همراه و دو
زنجیر فیل و تحف هم از غرائب ستانه تحف بنده رضیت فرستاده صلح نامه رابینی شروط مرقوم داد ارسال
داشته و از آنکه مضمون دستور العمل دولتین صلح خان شاملو وارد شد و قرار داده شده بعد از
دستور از بایکی هم آنکه مجادله موقوف و از امورات حج کدورت بایکی اجانب

دارند ششم آنکه حجاج ایران و زوار ان هم از راه بغداد و شام بمکه میروند حکام عثمانی از ایشان
تاوان نخواهند ساله یک بار به یکدیگر بفرستند چهارم آنکه در هر سال شخصی از اینجا بروم بوده وکیل حاجیان
ولایت ایشان از طرفین داده شود پنجم آنکه اسرای طرفین مرخص و مسیح و اسرای ایران
روانه شوند ششم آنکه حکام سرحدات از کات هم منافی در سرحدات تجاوز ننمایند و از جانب
ایران نیز [illegible] را موقوف نمایند و هم بعد ازین که و دیگر آینده کشته از طرف
روم بدستور حجاج ان مملکت با ایشان سلوک شده و سایر وجوه خلاف شرع از ایشان
نگیرند و همچنین در عتبات عالیات [illegible] مال التجارت [illegible] ایشان [illegible] بغداد
باج نگیرند و [illegible] بعد الیوم از اهل ایران بروم و از اهل روم با ایران [illegible] طرفین تسلیم
نمایند و در دهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۰ از حقوق ایلچیان را روانه و خود از راه یزد متوجه خراسان و
در سال [illegible] سنه ۱۱۶۰ جشن نوروز در [illegible] مشغول شده از انجا عازم مشهد مقدس و
چون [illegible] را [illegible] شاهرخ میرزا و سایر شاهزادگان را با جواهر خانه و نفایس
[illegible] از عقب روانه کلات [illegible] بر اکثر را جلاد [illegible]
پرداخت بدانکه نادرشاه [illegible] عازم [illegible]
فرزند [illegible] سعادت [illegible] بعد ازانکه [illegible] بنابر [illegible]
[illegible] میرزا فرزند [illegible] خود [illegible]
مقارن این حال [illegible] ایران [illegible] تعیین [illegible] از ان جمله
جاهایکه [illegible] از [illegible] و طغیان [illegible]
شرارت [illegible] شیروان و مخالفت [illegible] اکراد [illegible] از همه جانب
نفرت [illegible] سلوک را بر کردانید [illegible] از [illegible]
[illegible] مروت [illegible] ابواب [illegible] عمال و ولایات را [illegible]

حالت مساوی راه

حساب [illegible] بعد از [illegible] هر [illegible] قاتل است ابواب
[illegible] زیر [illegible] شده [illegible] تا اموال خود را تقدیم دهند ایشان تا چار از خویش و بیگانه و هم [illegible]
و همخانه هم [illegible] دیده و شنیده [illegible] اطراف [illegible]
[illegible] حواله میکردند [illegible] و [illegible] قطع و چشمهای [illegible] کور کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] چار [illegible] میکردند و [illegible] میزدند [illegible]
[illegible] میکردند [illegible] بعلاوه مال [illegible] و تا [illegible]
این حواله [illegible] و [illegible] همه [illegible] شده و [illegible]
سرایت میکرد [illegible] تا کسی [illegible] و بعد ازانکه [illegible]
[illegible] و [illegible] مجروح [illegible] وحشت [illegible] عدم [illegible]
[illegible] جمع [illegible] را از [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] و [illegible] میکردند [illegible] تا آنکه
[illegible] و [illegible] در میدان نقش جهان [illegible]
آتش زده [illegible] بر خلاف [illegible] ایران [illegible]
[illegible] و [illegible] ایران [illegible] و [illegible] تا [illegible]
[illegible] در دهم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۶۰ هم از حرکت [illegible] خراسان [illegible]
[illegible] و [illegible] تا [illegible] رسید [illegible]
[illegible] علیقلی خان برادرزاده خود را با طهماسب قلی خان [illegible]
[illegible] حال [illegible] بعد از [illegible]
هم علیقلی خان [illegible] طهماسب قلی خان [illegible]
[illegible] علیقلی خان [illegible] طهماسب قلی خان را

مسموم و در سه خورا ... ممالک قزلباش و هم جمعی از ایشان ... که بیان کرده شده

بعد از اتمام ... افغان ... خوشان ... خان را تاخت کرده بعد از ورود بارض ...

نمودند ... عازم خوشان و در منزل فتح آباد ... کشته یازدهم جمادی الاخری سنه ۱۱۶۰ ...

تا ... روانه و ... قزلباش علیقلی خان با جمعی از ... کشیکیان ... شب داخل ...

را مقتول ... از ... افغان ... قزلباش ... برآمده

... و ... خان ... ت ... با ... افغان ...

کرده ... روانه قندهار شدند

و ... علیقلی خان ... آمده ... علیقلی خان ... دارد

... از ... کلات ... فرستاد ... شاهرخ ...

... کلات ... شاهرخ ... زاده

... برادر علیقلی خان ... کلات ...

تعاقب کرده ... تعاقب کرده ... کلات ... شاهرخ میرزا

شاهزاده ... و ... کلات ... عدم ...

... شاهرخ میرزا ... علیقلی خان ... شاهرخ ...

... سلطنت ...

و ... سلطنت ... شاه ... دست ...

سوانح

مدت سلطنت

آثار باقیه

بند ... شاه ... منهدم شده | ... گنبد مبارک ... علیه السلام

... تعمیر

... | ... رضوی ...

... | ... چهار ...

... قندهار

...

عادلشاه و غیره

67

سوانح — مدت سلطنت — ... — ...

عادلشاه ولد علیقلی خان پسر ابراهیم خان و برادرزاده نادرشاه است چون

... از ... نادرشاه ... فارغ ... و ... جمادی الاخری در ...

... جلوس ... عادلشاه نام ... سکه و خطبه بنام خود کرده ...

... پانزده کرور ... بیست هزار ...

خزانه کلات سوای جواهرخانه و بسیار نفایس ...

کلات ... به وضع شریف ... شاهرخ میرزا را

... سنگ ... داده

... مسعود ... علیقلی خان ... سلطنت ...

... ابراهیم خان برادر خود ... عراق ...

روانه اصفهان ... عراق ...

... اصفهان ... شاهرخ ...

... از آنجا ...

... شاه ... رفته ... ساخت ... روانه ...

... ابراهیم خان ...

... اصفهان ... مسعود ...

... اصفهان ...

... ابراهیم خان ... ابراهیم خان ...

قلعه وارد که ذکور هم را بدون ارتیاب بجان با خود متفق و پرده از روی کار برداشت
علیشاه از هراس زیدان انتقام چنین از حرکت و در دنبال زنستان و سلوک سپاه بر وی
علیشاه شهرتی داده بسرداری ابراهیم و مستولی از جوانب بطوران رسید ابراهیم خان کسی فرستاد
قتل او را گرفته کحول و بقم فرستاده تا اینکه شاهرخ میرزا را از قم بیرون برده در
روز دهم ذیقعده سنه پنجاه و یک او را بقتل آورد

ابراهیم شاه ولد ابراهیم خان جمالیه که رکن سرادق خانم زاده سلطان خان بی ...
را تقی زمان بسیار نموده از اوقات عمر و رفتن خوب داده و دست ... شفقت در ...
بوده از خود کلفت و کرامت میکرد شفقت و محبت سلطنت هر دو داده ... سخنان او را ...
و مرید او شده. و از طغیان نفس با برادر مخاصمه داده او را کور کرد و بعد از انتقام کار علی
شاه خود را ابراهیم شاه رسم نهاده تمام لشکر نادری ... از عراق و کردستان
و لرستان و خوزستان ... و چون ... بعد از ... رسید
حسن بیک ... خراسان ... از جانب ... و استحقاق
متعلق به شاهرخ میرزا است ... عراق ... جلوس ... شاه ... را بدست
آورده خراسان را ... عراق ... جواب داده ... شاهرخ میرزا را از عراق ...
در خراسان جلوس ... شاهرخ میرزا را ... جلوس داده متوجه ... ابراهیم شاه
شده ابراهیم شاه ... سکه و خطبه بنام خود کرده ... در
قلعه ... وزیر ... کرده ... و ... را ... کرده
ابراهیم ... عازم مقابله ... شکست ... شده ابراهیم
شاه ... قم ... شده ... قلعه ...
تا شاهرخ میرزا ... شاهرخ ... کور ... خراسان بقتل رسانیدند

شاهرخ شاه بن رضاقلی میرزا بن نادرشاه. چون علیشاه بقتل رسید و ...
برداشت شاهرخ میرزا را بجهت مراعات حرمت جد از نظر علیان و ... سپاهیان
ساخت تا ... علیشاه. بعد از ... ابراهیم خان جانشین سلطنت گردید
خواست شاهرخ میرزا را بدست آورده از خراسان جواب داده شاهرخ
شاه را ... بر تخت نشانیدند و عازم مقابله و بنحوی که ذکر شد ابراهیم
را بقتل رسانیده مراجعت ... و بعد از چندی شاهرخ شاه را ...
اعیان از سلطنت خلع و چشم او را کور کرده میرزا سید محمد متولی را که دخترزاده شاه
سلطان حسین بود بسلطنت برداشتند بعد از چندی ... کحول ...
شاهرخ دیگر باره شاهرخ شاه را بخلعت ... سلطنت قبول کردند

میرزا سید محمد دخترزاده شاه سلطان حسین و صدر و متولی آستانه مقدسه بود ...
خراسان بنحوی که ذکر شد شاهرخ شاه را کحول و معزول ساخته او را بسلطنت
برداشتند و بعد از چندی او را نیز خلع کرده دوباره شاهرخ شاه را ...

سنوات جلوس دارند

زندیه

بدانکه زند عشیرتیست از عشایر لر و این طایفه از قدیم در حدود ملایر [illegible]
و در هنگام استیلای افغان بهمدان و کرمانشاهان تا زریوه و قلمرو جماعت مزبور نیز دولت نادر [illegible]
از دو [illegible] و در زمان سلطنت نادرشاه آنها را کوچانیده بطرف خراسان برده
در محال [illegible] سکنی دادند و بعد از نادرشاه در عهد علیشاه ریاست سلطنت بر قرار است طایفه مذکوره
باکوچ متوجه موطن اصلی شدند و زمام اختیار خود را بقبضه اقتدار کریم خان پسر ایناق زند [illegible]
بزند [illegible] کریم موسوم نهادند تا آنکه رفته رفته کارش بالا انجامید. مدت چهل و سه سال و کسری از
دولت و ایام او اکثری از ولایات ایران حکمفرمائی و سلطنت نمود

مدت سلطنت [illegible] سال — حکومت ابوالفتح خان [illegible]

کریم خان

پادشاهی بود شجاع و مردانه و در امر سلطنت و جهانداری کاملا و فرزانه و در مروت
و انصاف یگانه آفاق و در همت و سخاوت بی‌نظیر و مشفق با عامه رعایا
و سپاهی متواضع و رفیق و با کافه [illegible] و مساکین مهربان و شفیق محاسن اخلاق او بیش
از آنست که بتحریر درآید و در مرتبه التفات و کرم [illegible] نسبت بعموم خلایق [illegible] از حد تقریر
مردم در زمان او [illegible] و فارغ‌البال و جمع بودند ایران خاصه اهالی فارس و [illegible]
و کرمان و عراق و بلوچستان و اکثری از بلاد ایران از عدل و انصاف او
داد عیش و عشرت [illegible] **شعر**
نماند در ایام او [illegible] احوال [illegible] بعد از
انهدام دولت نادرشاه مدت [illegible] سال و کسری در ایران هرج و مرج شده هر کس در
جائی مدعی سلطنت گردیده [illegible] از آن جمله [illegible] بعد از
علیشاه [illegible] شاهرخ میرزا [illegible] سلطنت برداشته بعد از چندی او را مکحول و [illegible]

تا اینده

تا اینده او را نیز مکحول و معزول و در [illegible] شاهرخ شاه را صاحب تاج و تخت [illegible]
قاجار نیز در عراق و [illegible] اصفهان [illegible] سکه و خطبه بنام خود کرد و آزاد خان افغان
هم چند روزی [illegible] حکمرانی [illegible] دیگر [illegible] ایران [illegible] انقلاب [illegible]
مشیت خداوند [illegible] سلطنت بکریم خان تعلق گرفت [illegible] پادشاهی [illegible]
معمور و مدت [illegible] سال باستقلال تمام [illegible]
مقال مطابق [illegible] در ایام سلطنت شاهرخ شاه علیمردان خان بختیاری [illegible]
کریم خان [illegible] پنجاه هزار سوار [illegible] ابوالفتح
خان حاکم اصفهان گردید و ابوالفتح خان [illegible]
[illegible] صفویه [illegible] سلطنت [illegible] علیمردان خان [illegible]
دولت و ابوالفتح خان بایالت اصفهان و کریم خان بسرداری قلمرو منصوب [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] بنام میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین [illegible]
شاه اسمعیل نام نهادند و سکه بنام او زدند و کریم خان را [illegible] عراق و ابوالفتح خان را
[illegible] علیمردان خان در رکاب شاهی متوجه فارس شد و شیراز را [illegible]
[illegible] ابوالفتح خان [illegible] کریم خان [illegible]
فکر [illegible] جانب [illegible]
قلمرو بسرداری [illegible] او را مغلوب [illegible]
[illegible] کردستان والی کردستان [illegible] بمیدان محاربه گذاشته [illegible]
حریف کریم خان [illegible] کریم خان را شکست [illegible]
اصفهان را [illegible] علیمردان خان رسید در
موکب شاهی [illegible] بختیاری [illegible] توقف [illegible] کریم خان

نیز از اصفهان بآن جانب روی آورده بعد از مقابله کار بمقاتله کشید تا کرمانشاه رسید شاه اسمعیل با جمعی از
عمده خوانین و سرکردگان هم در اصفهان مانده و بعضی که داشتند از اردوی علیمردان خان برگشته
موکب کریم خان شدند کریم خان مظفر و منصور و با غنایم بسیار مراجعت باصفهان و در ایام
شتا بکار شده اراده تسخیر مازندران نمود و تا نواحی استرآباد را تصرف درآورده عاقبت
از سلسله قاجاریه شکست خورده وارد طهران و از آنجا باصفهان آمده خبر رسید علیمردان خان
بختیاری شخصی مجهول النسب مسمی بالحب ملکیات حالات خود را پسر سلطان شاه ... نام
نهاده باتفاق مصطفی خان بیگدلی بعراق آمده تا بسیلاخور حالیه تاخت و تاز موسم ساخته اند
کریم خان روی بدفع ایشان نهاده در صحرای کزاز با ایشان مقابله و مصطفی خان منهزم و شاه ... نهاد
بقتل رسید در خلال این حال خبر رسید که آزاد خان بمعاونت علیمردان خان از اردو در رسید
کریم خان روی بدفع ایشان نهاد بعد از مقابله و مقاتله شکست خورده بسوی قلعه پری رفت اینک
و شیخ علی خان و محمد خان را بمحافظت قلعه و عیال و اطفال زندیه مأمور و خود عازم اصفهان
و از آنجا متوجه فارس گردید بعد از رفتن کریم خان آزاد خان قلعه را محاصره و بمصالحه تصرف نمود شیخ
علی خان و محمد علیخان و سایر عیال سلف را با مادر کریم خان ... و تفنگداران زلیل را بحبس
علم خان سپرده با هزار سوار و پیاده همراه نموده ایشان را در اردو مرخص و خود باصفهان رفته
سکه بنام خود کرد چون اسرای زندیه را با کوه ... بسمت اردو میبردند در منزلی از منازل
سرداران زندیه قیود ... را شکسته یک قبضه شمشیر و چاقچه ... عیال و اطفال پنهان داشتند
بایشان داده خود نیز در یک خیمه را کشیده روی بسمت ... نهاده آن جماعت را متفرق
ساخته بکریم خان ... پیوستند آزاد خان بدفع ایشان لشکر مأمور نموده کریم خان فرار
بکنار ... رفته محمد حسن خان ... فرار از کریم خان تکلف ... بالای علیمردان خان
رفته علیمردان خان او را بسوی خود خوانده و احترام نموده در ... صحبت ... کشیده بالای علیمردان خان را

بدریه و ذریات تبحیز از تعرض ... خود را بکار رسالت رسانیده بکریم خان پیوست و چون خبر
توقف کریم خان در کمازان بآزاد خان رسید بعزم فارس از اصفهان حرکت و با اندک ... منزل
شد و مراجعت باصفهان نمود کریم خان شیراز را مسخر نموده عازم اصفهان و بعد از ورود باصفهان خبر
ورود محمد حسن خان قاجار بسمت عراق رسید لشکر خود را جمع نموده مقابله و منهزم شده بشیراز
رفت و خود را محصور ساخت در این حال فتحعلی خان افشار از ... محمد حسن خان ... او هم خود
متوجه مازندران شد کریم خان شیخ علی خان را از عقب محمد حسن خان روانه نمود و خود عزیمت
اصفهان کرد در منزل ... زکی خان نیز ... خود را بجز ... نزد فرستاده و خود نیز از عقب
روانه و تقی خان زند را که شمال داده وارد طهران و مجموع ... را تعاقب رسانیده
خداداد خان را به تسخیر کرمان مأمور کرد عازم آذربایجان شد فتحعلی خان افشار از ارومی بعزم
مدافعه بیرون آمده در ... مقابله نادر خان زند با ... چون شکست ... بسمت
تبریز فتحعلی خان ... فتحعلی خان ... منهزم و فرار بارومی نموده محصور و بعد از
نه ماه محاصره ... بدر آمده ... کریم خان بعد از ... شیخ علی خان
عم زاده خود را کور کرده ... را ... گیلان کرده روانه نموده رفته نظرعلی خان ...
شیخ علی خان را ... روانه ... نظر علیخان را محبوس و روانه ... ساخته
مفتوح ... نظر علیخان ... خدمات ... نوازشات ... کرده ... وقت
خبر رسید زکی خان در اصفهان [illegible] جماعت [illegible] تا [illegible] را
[illegible] خوانین مجموع [illegible] را [illegible] روانه [illegible] اصفهان [illegible] زکی خان [illegible] اصفهان
کوه [illegible] بطرف [illegible] رفت نظرعلیخان [illegible] تا [illegible]
رفته استعداد او را [illegible] زکی خان خود را [illegible] مقید شد
فتحعلی خان قاجار [illegible] بقتل [illegible] روانه [illegible] و [illegible] را [illegible] داد [illegible] را

کمر گرد گرفته توجه شیراز نمود و صادق خان برادر شیراز را تصرف و بر اساس نصیر خان لاری نامور و شیراز به
را بدست آورده زکی خان را بیست نیابت روانه شیراز نمود عبدالرحیم خان را باستیصال
رسانید و نظر علی خان را نامور نمود و محمد تقی خان را بدست آورده شیراز برده بقتل رسانید
و جمیع بلاد ایران از فارس و عراق و آذربایجان و طبرستان و گیلان و لرستان و بختیاری و ولایات
خراسان جمیع طبس و ترشیز و سبزوار و دامغان و سمنان و غیره از امرا حاکم گشت و از زکی خان و نبعان
نیز از گرجستان بکمال عجز و دستکاه وارد درگاه شده و مورد تقدیرات بیکران گردید
و جمعی از شاهزادگان صفویه و ... ابوتراب ... تاریخ ... و نظر علیخان ... و در ... رسید
حکم ... بادشاه ... روم ... که ... دارد ... و ... او را ...
... ولایات ... و ... گیلان و ... سلیمان پاشا ... و ... دارد ... و ...
... و تعدیات ... از ... سلیمان پاشا ... و در ... کرمانشاهان
و ... عظیم واقع شده جمعی ... و ... و در بغداد و عتبات
عالیات ... مدتی ... حادثه شیخ ... و ... تلف شدند
و عمر پاشا ... کریم خان ... عمر پاشا ... کریم خان صادق خان
برادر صادق خان را ... بصره ... صادق خان ... بصره را تصرف و
علی مرادخان ... توقف و ... بصره ... شیراز ... زکی خان
در ... شیراز ... کرده ... و ...
... علی مراد خان ... رسید ... خورد
... کریم خان ... و ...
این ... در سیزدهم شهر صفر سنه ۱۱۹۳ ...
... مدت ... هفتاد ...

او نیز در وفات و بعد از آنکه زکی خان امرا و عظما و خوانین زندیه را تعاقب آورده نعش او را
دفن کرد

آثار

مسجد جامع وکیل	حمام وکیل	سنه
بازار وکیل	ارگ مبارک وکیل	مدت سلطنت
باغ وکیل		... عام

ابوالفتح خان بن کریم خان بعد از فوت پدر بعضی از امرا به دوستی ابوالفتح خان در کیمان
به سعادت محمد علیخان پسر دیگر کریم خان ... در شیراز ... با ...
... ابوالفتح خان را ...
... صادق خان شیراز ... عازم ...
علی مراد خان در ... اصفهان ...
... طهران وارد ... عازم ...
... ابوالفتح خان ...
را ... شیراز رسید صادق خان شیراز ... بعد از ...
... ابوالفتح خان ... صادق خان ... با برادران ... محبوس
بعد از چندی علیمرادخان ابوالفتح خان را کور کرد
مدت حکومت ... ماه

صادق خان چون سمای ابوالفتح خان را بکور کرد جعفر خان ولد خود را با امور اصفهان بمهم
علیمراد خان را از دخول باصفهان مانع بلکه رتبه تصرف اورا قایل ... علیمراد خان
بمحض استماع از عراق عازم اصفهان و بعد از مقابله با جعفر خان خود را حریف او ندیده
شیراز فرار و علیمراد خان وارد اصفهان و از آنجا وارد شیراز و لشکر صادق خان را شکست
داده ... شیراز را محاصره و تصرف نموده صادق خان را با اولاد او بغیر جعفر خان
که در آن هنگام ... بقتل رسانید و ابوالفتح خان و محمدعلی خان ولدان کریم خان را در حبس
صادق خان معزول ساخت مدت حکومت ... عام

علیمراد خان چون از قدر اصفهان و عراق و تسخیر ... مستقل شد ... آقا محمد
خان ... روانه مازندران ... شیخ ویس خان ...
... آقا محمد خان ... خواهد آمد ... علیمراد خان ...
صلاح در جنگ ندیده روانه استرآباد شد شیخ ویس خان وارد ساری ...
...
... مازندران ... آقا محمد خان ... عازم ... مخالفت ...
... برادر آقا محمد خان ... شیخ ویس خان آمده ...
... شیخ ویس خان ... روانه استرآباد ساخت ...
... آقا محمد خان ...
... آقا محمد خان ...
شیخ ویس خان بعد از استماع ... علیمراد خان ... جعفر خان
صادق خان ...
خان ... عازم اصفهان ... ۱۱۹۹ ...
اصفهان ... عام

جعفر خان ولد صادق خان چون ... خان ... حاکم اصفهان ... علیمراد خان ...
... جعفر خان ... خان ...
... جعفر خان ...
خان ... در آن وقت ... آقا محمد خان ... عازم عراق شد
جعفر خان ... علیمراد خان ... مقابله ...
شده ... جعفر خان ... رفت جعفر خان ...
... آقا محمد خان ...
خان ... جعفر خان ...
... خسرو خان ...
با جعفر خان ... جعفر خان منهزم ... آقا محمد خان ...
حرکت جعفر خان بمحض استماع ... منهزم ...
... عازم تسخیر اصفهان ... آقا محمد خان ...
جعفر خان ... آقا محمد خان ... جعفر خان ...
... مراد خان ...
...

در سنه ۱۲۰۳ بود

لطفعلی خان ولد جعفر خان ... مراد خان ... حکومت
... لطفعلی خان ... لطفعلی خان ...
...
... شیراز آمده ...

آقا محمد خان عازم شیراز است لطفعلی خان مقابله و منهزم و در شیراز محصور آقا محمد خان بی نیل مقصود
بطهران و در سال دیگر فتحعلی شاه را که در آن زمان به باباخان مشهور بود با سپاه تسخیر فارس نمود لطفعلی خان
مقابله نموده منهزم و بشیراز رفته متحصن شد. سپاه بی‌سامان و از منهزمین حاجی ابراهیم خان شیرازی ادبار
تعاقب نموده مغلوب و معاودت نمود لطفعلی خان به قلعه زرقان رفت نمود مصطفی خان از جانب
محمد خان با امداد حاجی ابراهیم خان وارد دارالعلم شیراز و حال محمد خان و رضاقلی خان قاجار زیر با[illegible]
از آنجا رسیده بار دیگر محاربه و منهزم شدند آقا محمد خان خود عازم شیراز و حرکت در بلوک ابرج
منزل نموده بود لطفعلی خان بعزم شبیخون از مرودشت حرکت و شب خود را به تخت که نگهبان
در شبهای مشخص نموده رسانید که بعضی از آنها تعاقب آورده داخل اردوی آقا محمد خان و از هم طرف
طرح جنگ انداخته با او آمده روانه طبس و بعد از مراجعت آقا محمد خان جمعی فراهم آورده تا بیگه
آمده منهزم و به تعاقب رفت و از آنجا بکرمان رفته مشغول ساخت آقا محمد خان بکرمان رفته تا محاصره بعد
مستحفظین برای شورشیان ابواب شهر را باز بر روی لشکر آقا محمد خان مفتوح ساخته لطفعلی خان با سیصد نفر خود را
در قلعه بدر انداخته عازم بم و نرماشیر چون بسنارج قلعه رسید همراهان از او منحرف شده
خود به شهامت داخل در [illegible] نشستن اراده گرفته نزد آقا محمد خان برده او را کور و در [illegible]
بقتل رسید
مدت حکومت

ایام حکومت زندیه
بعد از لطفعلی خان بآخر رسید دولت
زندیه منقرض نوبت بقاجاریه
رسید

قاجاریه در اصل از جمله ایلات ترک است که در [illegible] آمده کرمان از جانب برادران [illegible] ال
تا مدتی قطع و قمع [illegible] بموجب امر برادران از ترکستان شهر [illegible] مشغول [illegible] کار نموده
هر ازمنه ممالک ترکستان با اتفاق [illegible] و شام محافظت نموده و بلاد آن تا [illegible] عدد از آنجا بعد
[illegible] حاجی [illegible] رسیده [illegible] قاجار را [illegible] شام نموده [illegible]
کرسی نهاده [illegible] تا مدتی [illegible] قدم [illegible] در [illegible] ترک [illegible]
آورده [illegible] ترکستان [illegible] بعضی در ایران [illegible] با ساکنان [illegible] توطن گزیدند
قاجاریه در [illegible] گنجه و ایروان [illegible] در هنگام جلوس شاه اسمعیل صفوی [illegible]
جمله امرای عالیشان و متصدی کارهای نمایان بودند چون [illegible] خان [illegible]
[illegible] در [illegible] دشت قبچاق واقع است [illegible] در حضرت شاه عباس [illegible]
از آن [illegible] سکنه دشت [illegible] از گنجه و ایروان که [illegible]
[illegible] استرآباد و بعضی را [illegible] شاهجهان [illegible] ملک [illegible] اوقات
ترکمان [illegible] فارغ [illegible] تا آنکه در ایام شاه سلطان حسین [illegible] سرداران قاجاریه استرآباد
به فتحعلی خان قاجار محمد خان ترکمان [illegible] سکنه استرآباد [illegible]
[illegible] بجهت [illegible] ساخت [illegible] فتحعلی خان [illegible]
[illegible] در [illegible] رسیده [illegible] از قتل [illegible]
[illegible] از قلعه [illegible] شده محمد خان [illegible]
[illegible] استقلال برافروخت و بار دیگر قاجاریه [illegible] استرآباد آمده [illegible] توطن [illegible]
در آن ایام [illegible] تا [illegible] مردم [illegible]
و سایر [illegible] از حرکات ناملایم او [illegible] فتحعلی خان با جمعیت [illegible]
به قتل [illegible] دیگر از [illegible] عازم مازندران شده مسموع [illegible] فتحعلی بیگ [illegible]

با چند نفر از سرخیله قاجاریه بنای خیانت در خفا داشتند باسترآباد مراجعت و ایشان را خفه [illegible]
مسموم ساخت بعد از آن در تهیه ادوات استقلال بالا گرفته با هزار سوار قاجاریه بعزم
استخلاص [illegible] در آن اوان محمود [illegible] افاغنه [illegible] عمارات [illegible]
هزار نفر [illegible] بسیار پادشاه [illegible] ارکان دولت شاهی خدمات [illegible] او را در لشکر
خاطر پادشاه جلوه [illegible] خان باسترآباد مراجعت نمود تا آنکه افاغنه [illegible] را مسخر
شاه طهماسب در [illegible] باین طرف [illegible] آمده فتحعلیخان بتقدیم استقبال پیش
در ملازمت [illegible] شاه طهماسب رسیده [illegible] سلطنت را وکیل [illegible] نادر [illegible]
استرآباد [illegible] لشکر جمع [illegible] خراسان حرکت کرده [illegible]
[illegible] مشهد [illegible] تحریک نادر [illegible] شاه
طهماسب او را [illegible] جمعه [illegible] شهر صفر سنه ۱۰۳۹ [illegible] رسانیده بعد از آن اولاد
و احفاد او در استرآباد [illegible] سلطنت کنند

ذکر محمد حسن خان بن فتحعلیخان بعد از کشته شدن فتحعلیخان [illegible] محمد حسن خان
[illegible] بعد [illegible] رسیده بود با دشمن [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible] قاجار [illegible] شاه [illegible]
و حاکم استرآباد [illegible] فارغ شده [illegible] قدیم [illegible]
[illegible] باین طرف استرآباد کرده [illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] استرآباد [illegible] مقابله و منهزم
[illegible] بعد از مراجعت [illegible] محمد [illegible] خان قاجار را [illegible] استرآباد [illegible]
شده [illegible] محمد حسن خان [illegible]
قپچاق رفت تا آنکه [illegible] نهایت رسیده [illegible] زوال

غروب کرده محمد حسن خان روی باسترآباد نهاده در آنجا جمعیتی فراهم و بسمت خراسان [illegible]
خراسان [illegible] سلطان [illegible] چون نوبت شاهی [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] شاه سلیمان ثانی رسید [illegible] سلطنت [illegible] استبداد [illegible] چون [illegible]
[illegible] دخترزاده شاه سلطان حسین را بر مسند حکمرانی جلوس [illegible] شاه اسمعیل موسوم
کریم خان زند [illegible] سلطنت [illegible] باشد شاه اسمعیل [illegible]
با زندیان [illegible] محمد حسن خان عازم استرآباد و کریم خان با شاه اسمعیل [illegible] استرآباد نزول
محمد حسن خان [illegible] قطع طرق
شوارع [illegible] شاه اسمعیل [illegible]
کریم خان [illegible] محمد حسن خان [illegible] شاه
اسمعیل [illegible] رفت و محمد [illegible] خان قاجار [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد حسن خان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] خان [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] استرآباد [illegible]
چند نفر از خوانین [illegible]
خوانین [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible]
رفته محمد حسن خان عازم گیلان [illegible]
[illegible] عازم قزوین [illegible] زندیان [illegible]

عراق در جهان ... کریم خان بمیدان محاربت آمده منهزم و بسمت ... محمد حسن خان
در همین سال ۱۱۶۸ عازم ... و چون ... آزاد خان افغان وارد ... و از آنجا عازم مازندران
شده بود ... [illegible] ... مراجعت ... [illegible] ... و خود ... مستعد محاربت
آزاد خان صلاح در محاربه ندیده از ... کوچک علی خان ... قزوین و از آنجا
بگیلان رفته ... محمد حسن خان عازم گیلان و آزاد خان فرار نموده ... و از عراق
به تعقیب ... محمد حسن خان ... و محمد حسن خان زمستان را در آنجا توقف و در بهار عازم
آذربایجان شده ... شیخ علی خان هم از جانب آزاد خان حاکم ارومی بود در اردوی
محمد حسن خان و آزاد خان بی خبر در محال ... بقلعه ... مشغول بود بعد از اطلاع عازم اردو
و با محمد حسن خان محاربه نموده منهزم و بجانب ... رفته از آنجا بپناه ... بغداد رفت
و از آنجا بسمت ... آذربایجان آمده فتحعلی خان ... و در مقام مدافعه برآمده آزاد خان منهزم
و پناه ... محمد حسن خان اردوی ... و عازم قلعه شوشی ... در تصرف پناه خان
جوانشیر بود چون تسخیر آن قلعه اشکالی داشت اطراف قلعه و گنجه و قراباغ را غارت نموده
... آمده ... محمد خان ... [illegible] ... آذربایجان ... و خود عازم
فارس شده وارد ... کرده ... [illegible] ... کریم خان و آزاد خان غله در
کمال ... قوت ... محمد حسن خان از آنجا عازم فارس ...
سال ... ۱۱۷۱ ... [illegible] ... کریم خان ... قلعه ...
چون ... محمد حسن خان آمده بعد از ... توقف ... [illegible] ...
... [illegible] ... شده ... راه اردو ...
در ... محمد حسن خان عازم ... [illegible] ... مازندران رفته است
محمد حسن خان بسرعت تمام عازم مازندران و وارد ... و از آنجا عزیمت

استراباد

استراباد نموده ... خبر رسید که حسین خان ... مازندران باستراباد وارد و از آنجا ...
رفته و ابراهیم خان ... کرده است محمد حسن خان بعد از ورود باستراباد ...
... [illegible] ... حسینقلی خان ... و از وقت ... شیخ علی خان ...
رسید ... [illegible] ... کرده وارد ... شده ... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد حسن خان ... شیخ علی خان ... را تصرف ...
... [illegible] ... شیخ علی خان ... و محمد ... [illegible] ...
... [illegible] ... از ... سوار ... شیخ علی خان ...
محمد حسن خان بعد از ورود باستراباد ... [illegible] ... شیخ علی خان ...
... [illegible] ... شیخ علی خان ... عازم استراباد ... محمد حسن خان ...
از ... روانه استراباد شده ... [illegible] ... محمد حسن خان منهزم ...
... شیخ علی خان ... [illegible] ... محمد حسن خان بعد از ورود باستراباد
... [illegible] ... خان ... [illegible] ... شیخ علی خان ...
... [illegible] ... محمد حسن خان ...
... خان ... [illegible] ...
... [illegible] ... شیخ علی خان ...
... [illegible] ... در سنه ۱۱۷۱ ...
این خبر باستراباد رسید ... [illegible] ...
... [illegible] ... محمد حسن خان ... [illegible] ...
... باستراباد ... محمد حسن خان ... [illegible] ...
... [illegible] ... کریم خان زند ... [illegible]

تمام

فوت حسینقلی خان بن محمد حسن خان بعد از قتل محمد حسن خان در جعفرآباد و تعاقب محمد حسن خان قاجار [illegible]
بیعت کشیده حسین خان زند در استقلال بسیار کوشید عاقبت از موافقت او [illegible]
سر شده ناچار نزد کریم خان آمده محترم شدند و قرین تحیه و تسلی و حال متوجه دو محمد خان
والد آقا محمد خان هم سن او با در جمع غریب خانه بود با خواهرزاده نزد حسینقلی خان بعد از چندی به دیدن
برادر به شیراز آمده ایالت دامغان با و مخصوص شد و در آنجا در عین سلطنت نمود بار دیگر [illegible]
قاجار یوخاری باش جا خار سرکرده بود تعدی زیاده بر مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران با و سپرده
کرده و از آنجا بعد دامغان رفته بود وارد به نظر نیامده زندیه حکومت مازندران رفته بود
بنای خصومت با او گذاشته با جمعیت طرف زرقان به قصد تسخیر لوکس در دولت مرتضی قلیخان
بود رفته حسینقلی خان ... نزد مرتضی قلیخان فرستاده و اوراد ... محمد خان داده و جمعی سپاه
در سنگر اشرف محمد خان داده و دو ماه به مرتضی قلیخان اسیر و قتیل شد کریم خان بعد از استماع
راستی این حکومت منصوب سابق بار دیگر حسینقلی خان برادر او آمده از او گرفته محبوس کریم
خان باری به لشکر دفع او فرستاده کاری پیش نرفت جلال الدوله او در ترکمن بود اوقات چند
دیگر برگشت او کشته شده بالاخره بعضی از صنعانی در استرآباد بعضی به ایلات ترکمان یموت
او را ضبط و اموال را حاضر و او را به کاخم برده و در بهاتکا نعمت‌الله شاه و اولاد نصیرخان شاه او را
آمده او را کشته و خوارش کردند بالاخره موافقت همه او را کشته کریم خان او تغیر بعد از
روز دیگر بقیه ... را از خراسان روانه ... مزبور زمان آمده نصرالله خان
حمیت کرده در بار جام رفته حسینقلی خان با ترکان ... مصالحه نمود با ... او را در نزد آمده
نعم یوخاری باش تیمور کمال قوت زرد در رکاب او حقد قطع کرده بعد از او تحریک نمود
با تر او را در جامه خراب بعد از آن در جوار اترک مسموع کریم خان کشتن ترکمانان را واجب
نشر تیموری کشته و دو مازندران و استرآباد ترکمان هر یک آقا محمد خان ... آقا را آورده

ولایت ما قاجار محمد حسن خان پسر فتحعلی خان قاجار پادشاه بود صاحب شوکت و عظم ایلات
به ثبات رای و متانت که از پادشاهی ارزانی ... زاده و جمعی مردم دولتخواه بود در اسم سلطنت
زیر و قرار شد و سلاطین صفویه با غنائم خان استیلا و سلام ترکمان خراب با هم حرکت و ترتیب
با ضعفا و فقرا و خان و تمکن ... در ولایت ... و آرام ... رفیق او و هم خان ... ایران در
ایام دولت او ... وقایع ... نال ... بقعه ... و گاه عالی ... اسک او در ... و امان
عهده ... ولایات ... قدرت ... سرکردگان و ... دستان ... تاریخ ... اعظم ... سعادت
علیه ... خان ... در ... شد ... در عزت و ثبات ... او را
با وجود عزم ... سلف ... عدم ... و شدت ... قدم ... جمعی از
در زمان ایران را از مخالفین ... حال ... استقلال بدون سلطنت و شوکت
قرار ... ملک و ... رسید ... که چنانکه
ساتقا ... کرده ... قاب ... کریم خان ... ولات ...
بازی ... شدت ... محمد خان ... لشکار ... چند
وارد ... تا غروب ... در صحرا ... کریم خان ...
فرصت میرو ... کریم خان ... را وداع کرده ... محمد خان در حال
روز ... سنه ۱۱۹۳ ... برادران ... جعفر قلیخان و ... قلیخان ... سردار
... چاپار ... توقف ... اسرای کرد و خان
... قراری ... عروف ... آمده
به ... تعرف ... تعرف خان ... کریم خان
سردار ... گرفتار شده ... از اینجا ... شده ... محمد خان
سابقا ... کریم خان ... مخالفت کرده ... چند دار

با استرآباد معاودت نمود و زکی خان عم زاده کریم خان هم بعد از فوت کریم خان در ایران به سلطنت نشسته بود
علی مرادخان خواهرزاده خود را با لشکر مأمور به جانب رشت هم توجه عراق و به دولت گردید و مرادخان
با رعیت استرآباد و غیره وارد طهران و جمعی از قشون و الوار [illegible] را مأمور به مقابله مرتضی قلی خان کرده
ایشان در حین سنگر ساختن آن حضرت جعفرقلی خان را با برادران به مقابله فرستاده در معرکه گیر و دار کشتن [illegible]
و الوار کلانی شکست یافته مراجعت نمودند [illegible] نصیب غازیان شد پس آن حضرت بعد از نظم امور مازندران از
راه سوادکوه به عزم عراق در حین راه مسموع شد که رضاقلی خان به استرآباد رفته و جمعی فراهم آورده فساد
فتنه نموده است آن حضرت جعفرقلی خان را مأمور و خود نیز از عقب روانه شده رضاقلی خان مضطرب
شده دست در دامن انکار زده به سبب [illegible] آن حضرت او را در رکاب طهران
برده و در مکانی نقض عهد نموده با الوار مستان و غیره اتفاق و آغاز نفاق نموده گرفتار و جرائم او عفو
نمودن ایشان دیگر باره رضاقلی خان با [illegible] الوار مستان و غیره طغیان ورزید و در بارفروش
نزدیک دیوانخانه سلوک کرده آن حضرت با چند نفر از خواص با دیگر متحصن شدند و [illegible]
خواستند دست یابند ممکن نشد آن حضرت ایشان را با تیر و کمان از خود دور کرده آتش در عمارت
زده قدری از عمارت سوخته [illegible] خان ایلدال نیز هم از جانب آن حضرت در بارفروش
آمده با مستحفظین اتفاق [illegible] آن حضرت نمود [illegible] جماعت [illegible] مازندران متعهد شده هم
او را به بندر [illegible] نمایند پسر آن حضرت را [illegible] کرده [illegible] رضاقلی خان
چند روزی در بارفروش رسیده حکومت نشسته مرتضی قلی خان و علیقلی خان و محمدقلی خان و خوانین
آن جا قریب [illegible] با حکام [illegible] حرکت آمد رضاقلی خان بعد از [illegible] وقوع این قضیه ایلدال
خان را با چهار صد نفر الوار مستان و غیره مأمور به مقابله نمود مرتضی قلی خان مضطر شده [illegible] شد
و سپاه او [illegible] رضاقلی خان پاشیده رضاقلی خان که عده خوانین [illegible] آمده آن حضرت او را [illegible]
بارفروش [illegible] بعد از [illegible] روانه [illegible] و شاه مرادخان [illegible] و بعد از چندی با او نیز

تاخته روانه

تاخته روانه شیراز و از استرآباد نیز روانه خراسان و در استرآباد در گذشت با محمدحسن خان [illegible] خان جلال
خود در رکاب آن حضرت بارفروش آمده [illegible] برادران [illegible] بسیار رشته [illegible]
استرآباد و چهار دانگه [illegible] ماه رجب به [illegible] مرتضی قلی خان مقرر شده یکی از [illegible]
راضی و به سمت استرآباد متحصن شدند و در [illegible] آن حضرت متوجه [illegible] قادرخان [illegible] حاکم
[illegible] فراهم آورده [illegible] تاخت آن حضرت اسمعیل خان [illegible] قلعه [illegible] اسمعیل خان
[illegible] با جمعی مأمور به دفع [illegible] اتفاق با ایشان رفته او را دفع نمایند قادرخان
بعد از مقابله منهزم شد و چون علیمرادخان زند مالک ممالک عراق و فارس شد [illegible] خان
قاجار را سردار [illegible] مأمور [illegible] مازندران [illegible] اتفاق کرده آن حضرت [illegible] رسیدند
با آن [illegible] مقابله [illegible] و جمعی [illegible] را متفرق [illegible] منهزم و به سمت طهران رفت آن
حضرت از استرآباد وارد سمنان شده [illegible] سمنان [illegible] شدند [illegible]
ابواب [illegible] کردند و سمنان [illegible] علیقلی خان مقرر شده آن حضرت از استرآباد [illegible]
[illegible] رفت [illegible] تقدیم [illegible] با هم [illegible]
نموده [illegible] جعفرقلی خان مقرر کرده و از استرآباد [illegible] رفته مرتضی قلی خان را [illegible]
روانه [illegible] ایشان [illegible] مجروح شده [illegible] نمود و علیقلی
خان را روانه طهران نموده [illegible] پسر آن حضرت متوجه استرآباد [illegible] و کوچک [illegible]
[illegible] و قلعه [illegible] جمیع قلاع استرآباد [illegible] خان
[illegible] استرآباد نمود متوجه مازندران [illegible] عازم رشت شده رشت را [illegible]
[illegible] خان بسمت [illegible] پسر آن حضرت وارد [illegible]
نمود بسمت مازندران [illegible] خان و در استرآباد [illegible] خان [illegible] رسم [illegible] دریا [illegible]
و در [illegible] گرفته محبوس و بعد از چندی او را [illegible] خان

جمه بهبود و چند استاد نزد پادشاه روس فرستاده عازم طهران و فتح ری ... پادشاه توجه
رجعت کردن لشکر قدیم قلعه طهران را محاصره کرده در آن زمان علیخان قاجار حاکم خمسه
خدمت و شغل غیاث موفور کرده متعاقب این حال خبر رسید که مرادخان زند از جانب
علیمرادخان بسمت همدان آمده از راه حمزه نائی ... آنحضرت جعفرقلیخان و علیقلیخان قاجار
با دوهزار آمده و مرادخان بعد از مقابله منهزم و جمعی از لشکریان دستگیر و غنائم موفور بدست عساکر جعفر
قلیخان بازم ... چون مدت محاصره طهران بطول انجامید بعلت عفونت هوا اکثر ناخوش شده
در قلعه ... بدید آورده اکثری از قلعه کسان تلف شدند لهذا آنحضرت صرفه در آن ندیده رجعت بسمت
۱۱۹۸
مازندران نموده قصبه ساری را مقر ساخته ... در حال ... در اوایل سال
... علیمرادخان ... زند ترکمان و ... اشرف
نامه بطهران و ... آنحضرت شده ... زمان ... حکام
عراق را ... مملکت فارس ... ولد کریم خان را ...
و از آنجا عازم مازندران و شیخویس خان ... طهران ... باز ...
حاکم ... سال ... آنحضرت ... خان
... منهزم ... دستگیر شدند شیخویس خان ...
رفت ... علیمرادخان لشکری بطهران ... از راه ... مازندران ...
در خلال این حال ... جعفرقلیخان ... آنحضرت ... بی وفائی پیش گرفته ...
حضرت ... میدان را ...
... بعد از چندی لشکر ... فرستاده ...
راه ... آنحضرت ...
... دیگر ... رسیده ... دیگر ...

شدند سعد ... از لشکر آنها خود را بعراق رسانیده شیخویس خان نیز در غره ق ... خود را ... رسانید
کرمانشاه پس آنحضرت عازم عراق و از راه ... مرادخان ... لشکر رستم خان
زند را با ... آنحضرت ... فرستاده آنحضرت جعفرقلیخان را به ...
روانه نمود و در ... شده رستم خان منهزم و بسمت طهران ... آنحضرت ...
غارت ... مرادخان ... وقوع این سانحه ... در کار ... بعد ...
استعداد ... حرکت ... آنحضرت
اصفهان ... ترکمان ... بعد از چندی نزد پادشاه ...
تحریک ... ایران ... بعد از ... سال ...
کرد و بعد از فوت علیمرادخان جعفرخان ... اصفهان ... زند را
متصرف ... آنحضرت ...
۱۱۹۹ ... مازندران بعراق ... جعفرخان زند ...
... منهزم ... جعفرخان ...
جانب جعفرخان ... آنحضرت ... منهزم شدند آنحضرت
با اصفهان رفته جعفرخان ... آنحضرت
اصفهان ...
... آنحضرت ...
... منهزم شده ... غارت ...
... بعد از ... طهران ...
... همدان ... خود را ...
... فرستاده ... خود را ... فرستاده ...

معقول شده در شان نجیب والی کرمان منصوب کرده پس از آنجا وارد طهران شده جعفرخان زند
بعد از رفتن آنحضرت باصفهان بعزم عزیمت [illegible] علیخان [illegible] و خراسان [illegible]
همراه آن حضرت در مقام مدافعه برآمده بالاخره جعفرخان با معدودی بطرف اصفهان
گریخت و در آنجا متمکن [illegible] آنحضرت بسمت فراهان آمده جعفرخان بعد از اطلاع از آن
گریخت آنحضرت باصفهان آمده جعفرقلیخان را مامور بتوقف آنجا [illegible] و خود از آنجا بسمت قلمرو [illegible]
نهضت [illegible] علیخان [illegible] و اسمعیل خان [illegible] علیخان [illegible] و آنحضرت
از آنجا بطهران آمده [illegible] در آنجا [illegible] معاودت
نمود آنحضرت مصطفی خان [illegible] مامور بدفع [illegible] منهزم [illegible] بالاخره [illegible]
و هدف [illegible] آنحضرت [illegible] ۱۲۰۳ بود عازم اصفهان و بعد از
[illegible] در آنجا [illegible] نزول [illegible] پیشکش فرستاده مورد نوازشات
گردید چون [illegible] در مقام [illegible] بطرف [illegible] وارد [illegible]
همراه [illegible] خسروخان [illegible] عزم [illegible]
آنجا وارد طهران گردید جعفرخان از [illegible] حرکت [illegible] از [illegible] خان منهزم
[illegible] جعفرخان [illegible] بطرف [illegible] عزم تسخیر اصفهان
[illegible] منهزم [illegible] بطرف [illegible] آنحضرت عازم [illegible] شده [illegible]
[illegible] جعفرخان [illegible] آنحضرت [illegible]
معاودت باصفهان [illegible] وارد طهران [illegible] جعفرخان زند [illegible]
[illegible] وارد اصفهان گردید [illegible] آنحضرت [illegible]
باکمال [illegible] رسید آنحضرت [illegible] عازم [illegible]
و جعفرقلیخان [illegible] بطرف [illegible] عازم طهران

و جعفرقلیخان

و جعفرقلیخان [illegible] معاودت [illegible] و آنحضرت [illegible] را در مازندران
گذرانیده عید نوروز بطهران آمد و در مازندران [illegible] جعفرخان و جلوس لطفعلیخان رسیده
از طهران بسمت شیراز حرکت و لطفعلیخان از شهر بیرون آمده بعد از [illegible] فرار و
[illegible] جمعی از آنجا [illegible] شدند و [illegible] ذیقعده سنه ۱۲۰۳ بود بعد از [illegible]
[illegible] عازم طهران شده در اواخر سنه ۱۲۰۵ عازم تسخیر [illegible] و [illegible]
از آنجا [illegible] خان [illegible] و [illegible]
[illegible] همراه آنحضرت [illegible] شده از آنجا وارد اردبیل و مصطفی خان حاکم [illegible]
[illegible] رکاب گردید و از آنجا [illegible] خان [illegible] حاکم [illegible]
نوازشات [illegible] گردید [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] رفت [illegible] توقف در آنجا [illegible] کوچ [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] لطفعلیخان [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] را مامور بدفع او نمود [illegible]
خان [illegible] ابراهیم خان [illegible] لطفعلیخان [illegible] لطفعلیخان [illegible] و شیراز [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] بعد از [illegible]
لطفعلیخان [illegible] ابراهیم خان مصطفی خان [illegible] شیراز [illegible]
[illegible] لطفعلیخان [illegible] لطفعلیخان [illegible]
شیراز [illegible] مصطفی خان [illegible] خان [illegible]
[illegible] شیراز [illegible]
[illegible] سلیمان پاشا [illegible] آنحضرت [illegible] ۱۲۰۵ وارد اصفهان
و از آنجا [illegible] لطفعلیخان [illegible] بسمت کرمان [illegible] آنحضرت

داخل شهر شیراز شد و اولاد کریم خان و کوچ لطفعلی خان را روانهٔ مازندران نموده معاودت بطهران

فرمود و در عرض عید [illegible] حسینقلی خان [illegible] و لطفعلی خان هم از شیراز فرار و بکرمان رفته بود از کرمان به طبس

و از آنجا به طبس رفته میر حسن خان [illegible] نمود و باو داده روی بشیراز آورده بود آنحضرت

مرتضی قلی خان قاجار را بطور رفع او مأمور و بعد از مقابله با لطفعلی خان مغلوب و از راه طبس بطهران

حضرت بعد از انقضای جشن نوروز سنه ۱۲۰۷ عازم تسخیر کرمان شده مجمع کرمان را متصرف در اواسط آن سال

عازم استرآباد و قلعه [illegible] ترکمانیه نموده جمعی کثیر از ایشان مقتول و [illegible] و اموال ایشان را بغارت

کرده بعد ترکمانیه [illegible] و ملازم شده آنحضرت بطهران معاودت نموده سلیمان خان را مأمور [illegible]

نموده سلیمان خان کسی نزد ابراهیم خلیل خان جوانشیر فرستاده [illegible] استعداد [illegible]

[illegible] و عریضه [illegible] در [illegible] نموده [illegible] آنحضرت

بعد از فتنه ترکمانیه قصد تسخیر [illegible] نموده در آن اثنا خبر رسید که [illegible] رشید [illegible]

گشته لطفعلی خان هم در طبس بود [illegible] کرمان [illegible] پس آنحضرت عازم

کرمان و بعد از [illegible] کرمان را تسخیر و قتل و غارت نمود لطفعلی خان فرار و بسمت بم

رفته در بم [illegible] کور شد [illegible] رسیده

قلعه کرمان منهدم شد و بابا خان [illegible] تسخیر کرمان فرمود [illegible]

کرمانات [illegible] در آمد پس آنحضرت وارد طهران و بابا خان را

والی فارس و [illegible] ابراهیم خان را بمنصب وزارت سرافراز نموده از طهران عازم آذربایجان و

قلعه شیشه ابراهیم خلیل خان گرده وارد [illegible] و حکم قتل و غارت [illegible] نموده اموال

و اسباب و عیال [illegible] روانه [illegible] ایشان را

[illegible] در آمده [illegible]

[illegible] قتل و غارت کرده بعد از آن قلعه

شیشه را محاصره کرده ابراهیم خلیل خان از قلعه بیرون آمده بمقاتله نمود قریب بهزار نفر از لشکر او مقتول شده

فرار بقلعه و ارد و مخزن آمده [illegible] بواسطه عفونت [illegible] تعاقب [illegible] کرده [illegible] لشکر را کرده [illegible]

آن حدود نیز [illegible] فرستاده [illegible] شدند و عریضه سلیمان پاشا والی بغداد

رسید با تحف و هدایای [illegible] و بنظر انور رسانیدند پس از آنجا عازم تسخیر تفلیس و فرمانفرمای

والی گرجستان [illegible] حکم [illegible] مغرور و [illegible] مقابله و استقبال و

محاربه نمود [illegible] منهزم و داخل قلعه تفلیس [illegible] خود را [illegible] بسمت کاخت

گریخت آنحضرت تفلیس را تصرف و [illegible] و غارت نموده جمیع [illegible]

و مجموع کلیسیاهای آنجا را آتش زده سوختند و پانزده هزار نفر [illegible] از آنجا متوجه گنجه و از

گنجه عازم [illegible] مغان گردید و مصطفی خان [illegible] بدفع مصطفی خان شیروانی و تصرف شیروان

مأمور فرمود [illegible] شیروان را تصرف [illegible] محمد حسن خان [illegible]

سلیم خان [illegible] شد [illegible] آنحضرت [illegible]

مصطفی خان [illegible] حضرت [illegible] مصطفی خان [illegible]

گرفته [illegible] سلیم خان [illegible] شیروان [illegible]

مصطفی خان خدمات [illegible] مصطفی خان [illegible]

لهذا علیقلی خان [illegible] و مصطفی خان را [illegible] مصطفی خان

بعد از [illegible] علیقلی خان عازم [illegible] شیروان [illegible]

[illegible] علیقلی خان [illegible] مصطفی خان [illegible]

گرفته [illegible] علیقلی خان [illegible] آنحضرت [illegible] طهران [illegible]

[illegible] حکام و قضات و علمای [illegible]

[illegible] مرصع [illegible]

ضابر بلاد خطبه و وجه دنانیر سکه بنام او زدند و وضع شریف را خلعت داده هر کس را

شاه قرار داده ایم بشقاق شاه ... سربلند داده و از شاه خشت چون ... حرام حراق و از رد ... تفلیس و

سایر ممالک بروجه دلخواه انتظام یافت بعرض رسیده نادر ... و بعضی از ... سکه ... فرمود که

دست بیحرمتی دراز کرده ... از ... نقشه سرکار حضرت را برده اند و از و بکنه نیز ... را ...

بخراسان ... مورد قتل و غارت کرده اند لهذا اراده تسخیر خراسان نموده در ششم شهر

ذیقعده سنه ۱۲۱۰ از طهران عازم خراسان و در ... بار ... دیگر ... را ...

داده و ارد ... عازم خراسان کرده ... خان قلیچ حاکم ... در ... و اراده

خان ... حاکم ... و ... خان ... حاکم خبوشان و محمد خان ... اتمام

... حاکم ... و جعفر خان ... حاکم ... و ... بخارا ... از ... هر یک

... نصرت ... جعفر خان ... را با کوچ روانه طهران نموده ...

... شاهرخ میرزا و ... میرزا و ... وارد حضور مورد

احترام و نوازشات ... گردیدند و نادر میرزا ولد شاهرخ میرزا ... نوشته ... خدمت نمود

آنحضرت ... متعلقات ... هرات رفت و چون ابراهیم خان ... را ...

... مورد ... گشته ... با کوچ ... طهران ... آنحضرت

... قبه ... در ... بیابان ... روضه مقدسه ... مشرف ... نموده

و بعد از ... شاهرخ میرزا را با ... روانه مازندران

و شاهرخ میرزا ... بازماندگان ... شاهزاده خان ... به ...

... مورد ... کرده ... خزائن ... خراسان ... و ...

... نوازشات خسروانه ... و ... گشته ... شده و

کوچ ... را ... طهران ... خان ... را با ... و ...

... شاه زمان خلف تیمور شاه ... دارالملک کابل ... را با ... مراسله

... شاهزاده محمود ... شاه ... قرساک ... مقدسه ... ایران را

... بعزم تسخیر ... و ... کردن ... با ... و ... هشتان

بعرض رسیده آنحضرت عازم طهران شده ... و ... نیز ... شاه زمان

و ... روانه ... روس ... عدد ... پادشاه ... روس ...

... کرده ... بعد از ... به ... آنحضرت ... ذیقعده

سنه ۱۲۱۰ بعزم تسخیر قلعه ... ابراهیم خلیل خان والی قراباغ ... روس

... ابراهیم خلیل خان به ... آنحضرت

... قلعه ... شده خزائن و ... مسلمان ... چون ...

... و ... را ... آنحضرت ... جان

... گشته ... شب ... ذیحجه سنه ۱۲۱۱ قبل ... صبح صادق ... طهران

... تاج شاهی و سایر جواهر ... تاج ... اعتقادی ...

... را گرفته ... قبل ... کرده ... و ...

... را ... کردند و ... تحفه ... رسالت رسانیدند

آثار ... سلطنت

تعمیر بلده طهران	تذهیب ...	ضریح ...
	... ۲	نجف اشرف
تعمیر روضه منوره ...	مسجد جامع قزوین	
...		

... ایران ... ایران

... و ... و ...

... در ایران ...

...

زلّه ربای خوان احسان [illegible] محمدحسن خان [illegible] فتحعلی خان قاجار پادشاهی است ذات و دولت [illegible]
بلجاجت و حشمت [illegible] اوصاف [illegible] رونق [illegible] و تقریر و گفتار [illegible] خلاف بیرون از حد
تحریر [illegible] سلطنت کیومرث [illegible] اولین پادشاه [illegible] تاکنون [illegible] بعزت و حرمت
و شکوه [illegible] خلقت آنحضرت پادشاهی [illegible] عدم بوجود [illegible] شعر [illegible] روزگار
بروی جهان پرورد روزگار   بسی [illegible] و ملک و [illegible] و صفات [illegible]
در کارها [illegible] پادشاهان [illegible] در قابلیت [illegible] خشم و در خشم [illegible]
دارد [illegible] تا حال [illegible] کرده و [illegible] چنانچه [illegible]
نموده [illegible] مصداق حدیث [illegible] و بعد [illegible] رسید شعر [illegible]
کرده [illegible] نکو [illegible] چنانچه [illegible] احوال [illegible]
ذکر [illegible] و عدالت [illegible] آنحضرت [illegible]
چشم [illegible] آنحضرت [illegible]
علی الدوام [illegible] خلق [illegible] آنحضرت [illegible] شعر
زراعت [illegible] خاندان [illegible]
بیکاران [illegible] و صدق [illegible] کتاب [illegible] آنحضرت [illegible]
چیده [illegible] مقصود [illegible] علما
و فضلا و [illegible]
و در احترام [illegible] شعر [illegible]
بر [illegible]
کرده [illegible]
بیامد [illegible]

گنجد [illegible] میدان کتاب [illegible] و در مدت [illegible]
[illegible] ایران [illegible] شعر [illegible]
خدایا [illegible] پادشاه [illegible] در علم [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] زنده دارد [illegible] مباد [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] عالم [illegible] بکام [illegible]
[illegible] بالجمله [illegible] سلطنت [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
پادشاه مغفور آقا محمدخان [illegible] الله [illegible]
[illegible] شدن پادشاه مغفور [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] پادشاه مغفور [illegible]
و دولت [illegible]
[illegible] لطفعلی خان [illegible]
[illegible] پادشاه مغفور آقا محمدخان
عازم [illegible] فارس [illegible] آقا محمدخان قاجار [illegible]
[illegible] قلعه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] لطف [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آقا محمدخان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible]
[illegible] آقا محمدخان [illegible] قلعه [illegible]

علینقی خان نیز بعد از اطلاع بعراق آمده در قریه [illegible] عرض [illegible] طهران نزول و صادق خان
شقاقی نیز از زنجان [illegible] بعضی از ارکان سلطنت بدست آورده جمعی از شقاقی و [illegible] آمده با سپاه
بدون خود جمع کرده بهوای سلطنت وارد عراق و قزوین را محصور ساخته [illegible]
در [illegible] خبر به آن حضرت رسیده توقف عازم عراق و در خارج طهران نزول کرده علینقی
خان برادر آن حضرت نیز [illegible] قلعه طهران شده [illegible] نشست و [illegible]
غلامان [illegible] آن حضرت علینقی خان را [illegible] کرده بعد از چند روز [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] بدفع صادق خان شقاقی و روانه قزوین فرموده [illegible]
قاجار و [illegible] نیز [illegible] و آن حضرت از طهران عازم قزوین و صادق خان بعد از
مقابله منهزم و [illegible] آذربایجان رفت [illegible]
[illegible] آقا محمد خان بدست آمده با انواع [illegible]
[illegible] قاجار [illegible] صادق خان شقاقی [illegible]
نزول [illegible] صادق خان [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] آذربایجان رسیده [illegible]
شدند [illegible] حسینقلی خان قاجار [illegible] نعش آقا محمد خان [illegible]
حرکت و در [illegible] سلیمان خان قاجار را [illegible] ربیع الاول سنه ۱۲۱۲
وارد طهران و پس از چند روز نعش آقا محمد خان را [illegible] بعد از مراسم تعزیه [illegible]
روانه نجف اشرف نمود [illegible] سنه ۱۲۱۲ بر تخت سلطنت نشسته [illegible]
[illegible] شاهزاده محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] آقا محمد خان شده [illegible] بعد از اطلاع [illegible]

و محمد خان

آقا محمد خان [illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] زند [illegible] نزول [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت رسید [illegible] قاجار [illegible]
[illegible] آقا محمد خان [illegible] آن حضرت [illegible]
قاجار [illegible] شجاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] برادرزاده [illegible]
[illegible] آقا محمد خان قاجار [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
ساخته [illegible] زند [illegible]
قاجار [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] شقاقی [illegible]
[illegible]
[illegible] نزول [illegible]
[illegible] آن حضرت عازم [illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible] شقاقی [illegible] سلیمان خان

معروض داشت که آنحضرت در ششم محرم وارد اردوی محمد قلی خان چندی قبل از این حسینقلی خان اردو
دیگر تعیین نموده سابه سر اردو تعیین اوده از استماع در شب سیم محرم عازم خوی و حسین خان [illegible] حاکم خوی
و تبریز عبادت [illegible] مورد التفات شد پس مرحمت [illegible] و حسینقلی خان را با ایلات
فارس [illegible] و روانه [illegible] چندی [illegible] شاهی
در استماع [illegible] خان محمد خان [illegible] اسمات عراق
شتافته تا [illegible] حریف [illegible] قلیان [illegible] حسینقلی خان [illegible]
وارد [illegible] مردم را [illegible] عازم [illegible] حضرت شاهی [illegible]
[illegible] محمد علیخان [illegible] عازم [illegible] شاهی در [illegible] مقاتله [illegible] صلاح [illegible]
کذارش را عرضه داشت و در وقتی که آن حضرت در [illegible] توقف داشت [illegible] رسیده
سلیمان خان [illegible] عازم عراق [illegible]
[illegible] سلیمان خان [illegible]
[illegible] و در منزل [illegible] خان [illegible] حسینقلی خان [illegible]
مورد [illegible] حسینقلی خان رسیده
از استماع [illegible] عازم دفع [illegible] حسینقلی خان [illegible] خان
[illegible] حسینقلی خان [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حرکت و در منزل معروف [illegible] اردو [illegible]
[illegible] و در منزل [illegible] آن حضرت
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حسینقلی خان

مضمون [illegible] آنحضرت [illegible] اردو [illegible]
[illegible] پسر آنحضرت [illegible]
[illegible] استقبال حرکت و در [illegible] حسینقلی خان نزول [illegible]
[illegible] حسینقلی خان
[illegible] خان [illegible] حسینقلی خان [illegible] غفلت بیدار
[illegible] مورد التفات [illegible] خان را [illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] و حسینقلی [illegible] و در آن روز [illegible]
[illegible] جعفرقلی خان [illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
آورده عازم تسخیر خوی [illegible] منهزم و جمعی [illegible]
[illegible]
که در [illegible] حسینقلی خان [illegible] جعفرقلی خان [illegible]
[illegible] منهزم شده [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حسینقلی خان [illegible] شده [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن حضرت [illegible] شاهزاده [illegible]
فرزند [illegible] روانه [illegible]

سکونت فرمود و مشغول بنای [illegible] سال باغ و عمارت قصر قاجار که از آن حضرت [illegible]

و در [illegible] سنه ۱۲۳۴ بعد از انقضای جشن نوروز خرم تسخیر خراسان منظور چون نادر

میرزا ولد شاهرخ میرزا نواده [illegible] خان مرخص و به هرات رفته در سایه عطوفت آنجا معتمد بود

و بعد از آن [illegible] خان خود را به مشهد مقدس رسانیده که عریضه مشعر بر اظهار عبودیت ساحت [illegible]

[illegible] از عریضه او به مشام امنای دولت [illegible] رسید لهذا عازم خراسان و شاهزاده اعظم حضرت

نایب السلطنه عباس میرزا را [illegible] کرده مامور [illegible] با سپاه کامل و موکب شاهی در [illegible] حرکت و

نزول [illegible] و اما جعفر قلی خان [illegible] شرف حضور [illegible] حضرت از راه [illegible] روانه مقصد

و در منزل [illegible] خان شقاقی و [illegible] خان [illegible] سرا مامور [illegible] محمد خان [illegible] از

راه [illegible] او را محصور [illegible] معروض [illegible] استرآباد [illegible] وارد [illegible] جعفر

خان [illegible] وارد حضور [illegible] جعفر قلی خان [illegible] جعفر قلی خان

را پاره پاره کرده نزد [illegible] فرستادند [illegible] کرده [illegible] قطع

شد و بعد از چندی [illegible] عفو شدند

[illegible] جعفر قلی خان وارد [illegible]

[illegible] عازم [illegible] شدند

خبر رسید [illegible] شقاقی با [illegible] خان [illegible] اتفاق کرده [illegible]

[illegible] محمد خان [illegible] و [illegible] کردند بعد از [illegible] موکب [illegible]

محصور کرده [illegible] رفت [illegible]

[illegible] مشهد مقدس [illegible]

عازم طهران [illegible]

[illegible]

آنحضرت

آنحضرت [illegible] خان را مرخص و [illegible] در [illegible] قلعه را بسته [illegible] حسن خان [illegible] چون حاکم

[illegible] رجعت [illegible] بود [illegible] تمام [illegible] التفات [illegible] میرزا شفیع [illegible] میرزا را به

رسانیده [illegible] و [illegible] طهران شدند چون [illegible] حرکت [illegible] حضرت نایب السلطنه

عباس میرزا را [illegible] مامور [illegible] سرکشان [illegible] با سپاه [illegible] خبر رسید شاهزاده

بعد از [illegible] جعفر قلی خان را [illegible] مخالفت [illegible] شاهزاده [illegible] وارد

[illegible] و عازم مقابله [illegible] منهزم و قلعه [illegible] پناه

پاشایان روم برده است [illegible] غنیمت بسیار نصیب غازیان گردید [illegible]

محمود میرزا [illegible] بعد از [illegible] رکاب [illegible] روانه [illegible] خان [illegible] علم خان عرب

[illegible] استقبال شاهزاده [illegible]

[illegible] شاه زمان [illegible] منهزم شده وارد هرات و [illegible] محمود میرزا [illegible]

[illegible] هرات و بعد از [illegible]

[illegible] خان [illegible] وارد [illegible]

[illegible] شدند بعد از چندی محمود میرزا [illegible] هرات [illegible]

طهران آمده [illegible] میرزا [illegible] نکاح کردند و چون

[illegible] آنحضرت [illegible] عالم [illegible]

[illegible] محمد میرزا [illegible] علی خان [illegible]

از جانب [illegible] خان [illegible] و از جانب [illegible]

[illegible] شد [illegible]

سال [illegible] خان حاکم [illegible]

[illegible] شد [illegible] خدمت [illegible]

ولایات مازندران به محمدخان میرزا مفوض شد و بعزم زیارت قم آمده تولیت آنجا را به
[illegible] واقفه مخصوص فرموده ابنیه عالیات مدرسه و حمام و بازار و غیره وضع فرموده بطهران
و در سال قوی ئیل ۱۲۱۳ عازم خراسان و جمعی زر و زور که مدتی حاکم قبچان شقاقی بیات نفاق
گذشته محمدخان و نادر میرزا و الله‌یار خان را تحریص به مخالفت نمود جشن روز بشارت
شده تعاقب رسیده و هم در آن روز ها حمله ابراهیم خلیل‌خان شرف آمده محمدخان سالار
حضرت نایب السلطنه میرزا هم وارد دربار شده و هم مامور از اصفهان و ابراهیم خان عزالدوله
تعدیه الجیش بروانه خراسان و دهم ذیحجه از طهران حرکت و قلعه ترشیز را مسخر و از آنجا
محاصره سبزوار پرداختند الله‌یارخان معتقد دادل و مغرور شده عذر استغفار خواست و دختر آنجا
حامد بازخان از جانب شاه ثانی با هدایا و تحف بشفاعت الله‌یارخان آمده و رسیده قبول
مراجعت از آن سردار نمودند بعد تو تحفه خوارزمیه ان حضرت از زمستان به آنجا حرکت و از آنجا
بنجم گاه پیش آمده بعد به ترکمانیه وارد سمنان و به عروسی محمدعلی میرزا مشغول و از آنجا وارد قزوین
و محمدعلی میرزا را عروسی کرده معاودت بطهران و نایب السلطنه عباس میرزا را احضار و در آن
اوقات لکم بیاده حیدرقل از جانب فتحعلی‌خان قاجار بطلب از زند با تحف و هدایای غیرمحدود
بپایه سریر اعلی رسیده و عهدنامه مشتمل بر ضوابط استوار از جانب فتحعلی خان و رسیدن سلطان ایران رسانید
مستدعی و ملتمس شد و آنها قبول شده تحریرا معاودت و حاجی خلیل‌خان که الکای را از جانب ان حضرت
مامور و بسفارت بهند روانه شد و در سال بیچی ئیل ۱۲۱۵ اراده عازم عتبه‌بوسی عتبات عالیات
و جمعی از الله‌یارخان قلیچ و جعفرخان بیات روقش و عده بنا بر تعدیه شاه ثانی از بازگشت ان بطهران
ابراهیم خان را مامور بیات ثانی و ارسلان نامی از سرخس جمعی کثیر از از اعلی سردار با نسل
حبوبان سلطنت گشتند در این سال خان ابراهیم خان بتبریز آمد و در آنجا علاج بدرود و فات
با سعادت چند نفر از معتقدین و ساکنین هدایت شاه گرفته رسحط با رشاه شده بنا
با تزلزل

هستی بانی زنبیل ... قبر و در همین سال حسینقلی‌خان بار دیگر یاغی و مرتکب محمدقاسم نام محبوس اول وسیله
مفتون رسیده کوچک قولی اولی سلطنت کرده از آنکه بسیاری از آن جهات تا و بسیار و بسیار از آن که قبلا در دست خزانه رسیدند
بیرون رفته و در شهر تبریز آمده عثمان‌آقا دو نفر را روانه جهان و نایب السلطنه عباس میرزا را مامور
طهران و از طهران حرکت و بسمت چمن نهضت فرمودند حسینقلی‌خان فرار کرده آنحضرت بعد از ورود
از چمن اول به تعاقب و حسینقلی‌خان را هم آمده نایب شد آنحضرت وارد قم و حسینقلی‌خان
حضور معذرت بپای آنحضرت سپاه مشغول و در اوایل سال قتل و غارت سمنان و جاجرم
و ... در کربلای معلی اتفاق افتاده قریب هفت هزار کس بقتل رسیده و پس از آن فوراً تحت امارت
و در سال تاقوی ئیل ۱۲۱۶ بعد از جشن نوروز عزیمت تسخیر خراسان حرکت و در دهم ربیع الاول
و شهر رمضان کرده قحط و غلا در شهر پدید آمد و ... میرزا محمد نامی تشیع شده غرقول
با حضرت آنحضرت عازم طهران و در سمنان محمدولی میرزا را با ایالت خراسان مشخص و معین
قهوه میرزا و ولد شاه ثانی افغان وارد دربار و چون اهل قبول تسخیر قندهار کرده بودند معدل نفوذ
کرده و موکب شاهی از سمنان عازم طهران و نایب السلطنه عباس میرزا را عروسی کرده قهوه میرزا را به تسخیر
مرصع و خلعت فاخره و برای جلوس و تاج و ارجاع و خزائن و غیر آن خراسان حکم شد و در
هرات معاونت او را لازم شمارند و در سال ایت ئیل ۱۲۱۷ بعد از جشن نوروز محمدولی میرزا را
مامور به تسخیر ... و موکب شاهی بسمت مازندران نهضت و بعد از چند روز ترکمانیه موت جشن
روسا و ان طایفه استقبال نموده شفقت کرده گنج کرده بشدند و از آنجا وارد دامغان و در آنجا خبر فتح
شهید و گرفتاری نادر میرزا بعرض رسید و از آنجا عازم طهران و نادر میرزا را با اولاد و بنیابت بیرون
بقصاص میرزا مهدی مجتهد بقتل رسید و در سال سکوز ئیل ۱۲۱۹ بعد از انقضای ایام سرور حول
... خان بعد از تسخیره صدرخان تفلیس را از تفلیس وارد و تشویش حال قرار داد بعد از فوت
... خان با تعداد خود رسیده کلاه پادشاه ... قصد تسخیر ایروان داشت عزیمت آنجا نموده بعد از ورود

ارشد کرده کنید نهر ارونیم پادشاه ایران را ممنون داشته قراباغ را به امداد ارسال
خان در صفحه زد و با سپاهی موعود طلبید. ارسلان خان نیز در گذشته فتحعلی پسر ابراهیم را فارغ شده او
سپاه تفلیس و از نواحی را تصرف کرده ایشپختر با سی سردار روس بر تمامی گرجستان استیلا یافته
گنجه را نیز ضبط خود دارد و در آن زمان هم آنحضرت مشغول تهیه ترکمانیه بودند لیکن خبر تعرض رسید
هر ماه نیز بر وعده و وعید با ایشپختر نوشته شتابانیده ترک زمینه روز را عبور اقدام نایب السلطنه
عباس میرزا را به دفع او نمودند شاهزاده در ذیحجه ۱۲۱۸ بعزم مقابله حرکت و ایشپختر با سپاه
ثابت قلعه ایروان عازم مقابله و شاهزاده در مقام اوچ کلیسا نزول روز دیگر مقابله
نموده منهزم و خود را به قلعه کوچک کشیده. روز دیگر بار محاربه نموده باز ایشپختر منهزم و رو بطرف
ایروان نهاده در آنجا با مردمان طرح دوستی افکنده کار را بسازد نیز از حیله خود باشند و مسجد
جامع را بنا ساخته تحصن جست و در گرمسیر و شاهزاده نصف خرداد و با عادت
لشکر سوار شده رو به مقابله آورده از آن روی طرف شمس الدینلو و قزاق هم از تفلیس
تفلیس هم آتش ... بودند بنابرت لشکر کشوده لشکریان از آن سمت مطلع و در
ز محاربه باز داشته وزیر و شاهزاده ناچار عقب لشکر را گرفته جا بجا ... در بازار شاهزاده
آنحضرت اسمعیل خان دامغانی را با معدودی به شاهزاده و دلیجان اظهر را با جواب نامه
بر عهود و عهود مودت مرخص و میرزا خان ملک الکتاب را سفارت در وقت او با سفر و ارسال
سمت ایروان نهضت و ... در نخجوان ... نیز از روسیه وارد
و آنحضرت از آنجا حرکت و در نزدیکی ایروان نزول نموده قصد ایشپختر نموده و نصف شب رو
روسیه آورده روسیه ... نموده جمعی کثیر از ایشان مقتول و ایشپختر به مسجد جامع ایروان گریخته
لشکریان مظفر بازگشته پوشیده بعد از چند روز ایشپختر شبیخون آورده ... مسجد جامع منهزم و
راه آخر ... ایشپختر در ظلمت ایروان را ... تفلیس ... پس آنحضرت عازم ...

و در سال سیچقان ئیل سنه ۱۲۱۹ بعد از انقضای ایام سرما عباس میرزا با لشکر باسپاه مأمور و هجوم گنجه سلطنه
نیز ... از آنجا نخجوان رفته بعضی رسیده ابراهیم خان والی شوشی ... با ایشپختر
اورده ... ولایت و قلعه ... را باو سپرده نایب السلطنه عباس میرزا را به دفع او و تسخیر
شوشی و ... قراباغ عازم قراباغ شده. و ... بار دیگر ایشپختر
نموده منهزم و ... روسیه متوقف در آمده ... باسپاه
... کفایت عباس میرزا ... ایروان را به ... تا عازم ... و
خان ... ایشپختر را معاودت آنحضرت ... از گنجه
بیرون نهاده روی بطاعت ابراهیم خلیل خان نهاد و ابراهیم خلیل خان استقلال نموده کلید
قلعه را سپرده و ایشپختر جمعی را ... قلعه و جمعی را به تسخیر باکو مأمور و خود بطرف شیروان رفت
و ... باکو ... شاهزاده چون از وقایع شیروانات اطلاع یافته
با وجود زمستان و شدت سرما بطرف اردبیل حرکت و ایشپختر وارد ... باکو شده
حسینقلی خان حاکم باکو ... پیغام داد ... در بیرون شهر ... ملاقات ...
مودت ... ایشپختر بدون تامل ... آمده
حسینقلی خان نزد ... آمده ... مودت ... پیمان
... حسینقلی خان ... ایشپختر ...
... قلعه ... شمشیر گذشته ... روسیه ... و خود ... در
رسانیده ... نایب السلطنه وارد
... ایشپختر ... شاهزاده حسینقلی
... وارد
وزارت ... هم میرزا محمدرضا قزوینی سفارت مأمور و در سال فرخنده ... ۱۲۲۰

۸۸

بعد از جشن نوروزی بطرف سلطانیه رفت و در اثنا خبر قتل ابراهیم خلیل خان و ذریه او
بایالت قراباغ رسیده حاجی آقا قاجار و اسمعیل خان دامغانی را که جمع از ایلات
قراباغ و دفع مصطفی خان شیروانی بعسکر عباس میرزا مأمور نمودند و نایب السلطنه عباس میرزا
بعد از وقوع خبر قتل ابراهیم خان حسب المسئول بایالت قراباغ عزیمت آنجا نمودند در این
راه خبر رسید یارول به تفلیس و عزیمت او بقراباغ رسیده عازم مقابله و بعد از جنگ
دادن بسیار او را منهزم و پیر قلی خان قاجار را مأمور به مجادله
مصطفی خان شیروانی نموده معاودت
و مراجعت بدار السلطنه تبریز
نمود